۱۳۰۰۰ طیاره‌و ۶۸۵۰۰۰ مسافر از یک . . .

پدی پیری کی چه انسانان ستومانه دی

Ketabton.com

پوهاند نوین:

احیای جوایز مطبوعاتی قدم موثر
در راه تشویق ارباب هنر و دانش است

کمیسیون مختلط وزارت اطلاعات و کلتور، ارا کین وزارت معارف، استادان پوهنتون، نویسندگان واهل مطبوعات ضمن جلسه ای تحت ریاست پوهاند دکتور نوین وزیر اطلاعات وکلتور موضوعات مربوط بجوایز مطبوعاتی را ظهر ۱۹ جدی مورد بحث و مذاکره قرارداد.

وزیر اطلاعات وکلتور در بیانیه افتتاحیهٔ خود همکاری نزدیک دانشمندان کشور را درساحهٔ خدمات کلتوری واطلاعاتی ضروری دانسته گفت که وظیفه اهل قلم است تا با سهم گیری صمیمانه درین زمینه در روشنی نظام جمهوری مصدر خدمات شایانی برای کشور گردند.

پوهاند دکتور نوین احیای جوایز مطبوعاتی راقدم مؤثری در راه تشویق مزید نویسندگان، موفنان وهنرمندان کشور خوانده افزود که با به میان آمدن مجدد جوایز مطبوعاتی وتنظیم لایحهٔ جامعی برای آن نه تنها نویسندگان و هنرمندان کشور تشویق می شوند بلکه آثار ممتاز نیز به میان میاید که این حرکت خود در رشد حیات کلتوری مردم ما سهم براز ندهٔ دارد.

یك منبع وزارت اطلاعات وکلتور گفت درین جلسه فیصله شد تایك کمیسیون مختلط برای تسوید لایحه جوایز مطبوعاتی تشکیل گردد تا هرچه زود این لایحه را تکمیل نماید.

همچنان فیصله گردید تا درین لایحه شرایط تصنیف آثار برای جوایز، ارزیابی آثار وطرق بهبود سویه آثار مندرج باشد.

درین جلسه شاغلی فضل محمد خیرزاده کفیل بانك ملی چك مبلغ چار صد هزار افغانی رابه پوهاند دکتور نوین بحیث سهم بانك مذکور در صندوق جوایز مطبوعاتی تقدیم نمود که باتشکر پذیرفته شد.

قرار است جلسه آینده کمیسیون تسوید لایحه جوایز مطبوعاتی پنجشنبه آینده دایر گردد.

منبع وزارت اطلاعات وکلتور افزود که تمام کار کمیسیون های متذکره در ظرف بیست روز تکمیل شده ونتیجه آن به نشر سپرده میشود.

جوایز مطبوعاتی احیاء گردید

جوایز مطبوعاتی برای بهترین کار نویسندگان، شعرا، هنرمندان، موسیقی نوازان وآثار برجسته صنایع مستظرفه احیاء گردید.

یك منبع وزارت اطلاعات و کلتور روز ۱۴ جدی خبر دادکه آثاربرجسته نویسندگان وهنرمندان افغانی توسط هیات های باصلاحیت ارزیابی گردیده و به تقریب اولین سالگره تاسیس جمهوری افغانستان در ماه سرطان ۵۳ توزیع خواهد گردید.

منبع افزود تفصیل مکمل قبولی آثار نویسندگان افغانی برای جوایز در روز نامه ها بعداً نشر خواهد گردید.

خان عبدالولیخان وارد کابل شده

صحنه یی از استقبال خان عبدالولیخان در سروبی، وزرای سرحدات و داخله ومعین سیاسی وزارت امورخارجه وشاغلی اجمل ختك درعکس دیده میشوند.

خان عبدالولیخان زعیم پښتو نستان و رئیس حزب عوامی ملی برای معالجه چشم شان ساعت پنج و نیم عصر ۲۰ جدی وارد کابل شد.

شاغلی فیض محمد وزیر داخله و دیپلوم انجنیر پاچا گل وزیر امور سرحدات شاغلی وحید عبدالله معین سیاسی وزارت امور خارجه شاغلی عبدالهادی مکمل معین و مامورین عالیرتبه وزارت سرحدات، شاغلی اجمل ختك و پښتو نستانی های مقیم کابل از خان عبدالولیخان در سروبی استقبال کردند.

خان عبدالولیخان که میرمن نسیم ولی خانمش نیز باوی همراه میباشد ظهر روز مذکور حین مواصلت به تور خم از طرف شاغلی عزیزالله واصفی والی ننگرهار، رؤسای دوایر وعده‌ای ازپښتونستانی های مقیم جلال آباد پذیرایی گردید.

زعیم پښتو نستان پس از توقف مختصر در جلال آبادو صرف نان چاشت ساعت دو نیم بعد از ظهر همان روز جانب کابل حرکت کرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

فیصلهٔ دیوان حرب دربارهٔ

گروپ دوم خائنین ملی صادر و مورد تطبیق قرار گرفت

طوریکه همو طنان گرا می مسبو ق ا ند

چندی قبل تطبیق فیصله دیوا ن حـر بِ که راجع به یك تعداد خا ئنین ملی صادر

وبه اطلاع عامه رسا نیده شده بود ، اینك به‌تعقیب آن‌روز۱۹جدی فیصله‌گروپ‌دوم این

دار ودسته تو طئه گـران صادر و مـورد تطبیق قرار گرفت.

الف: آنهائیکه به حبس۱۲ سال وضبط یك قسمت‌دارائی محکوم گردیده اند :

۱ـ الله نظر و کیل سابق.
۲ـهزار گل تاجر .
۳ـعبدالحنان تا جر .
٤ـجنت خان رئیس سابق پشتنی‌تجارتی بانك.
٥ـگلستا ن.

ب: اشخاصیکه به جزاهای مختلف حبس‌محکوم شده‌اند.

۱ـ سر دار محمد دگروا ل به ده .
سال حبس و ضبط یك قسمت دا رایی.
۲ـ شبر افضل دگر وال به پنجســا ل حبس.
۳ـمهر علی دگر وال به پنج ســا ل حبس.
٤ـ عبدالسلام بر ید جنرال به پنج سال حبس .

ج: آنهائیکه مدت توقیفی شان بحال شان کافی دیـده شده عبارت اند از:

۱ـ دواجان دگر وال .
۲ـمحمد اشر ف تور ن.
۳ـ حبیب الر حمن داکتر .
٤ـگل‌رحمن دا کتر .
٥ـشاه بزرگ دو هم برید من .

هیات های بر رسی احوال محبو سین

۱۹۰ دوسیه رامورد ارزیابی قرارداده‌است

هیات های بر رسی دوسیه های لاینحل محبوسین که از طرف شورای عالی قضایـه ولایـات کشور رفته بـودند ٤۱۹۰ دوسیه محبوسین تمام ولایات را مورد ارزیابی‌قرار داده اند.

بناغلی مولینا عـنایت الـله ابلاغ عضو شورایعالی قضا کـه سمت ریاست هیـات بررسی احـوال محبوسین را نیز داردطی کنفرانس مطبوعـاتی گفت کـمیتهٔ بر رسی احوال محبوسین ازمدتی به اینطرف راجـع

به تعیین سر نوشت‌زندانیان به اساس‌فرمان شماره ۳۷ جمهور ی پیشنهاد وزارت عدلیه ومنظوری بنا غلی محمد داؤد رئیس دولـت وصدراعظم بداخل هفت خـوزه در ولایـات کشور غور، و بررسی نموده واز جمله٤۱۹۰ دوسیه سر نوشت ۲۱٤ آن‌حل وفصل شده واشخاص مربوط آن از حبس رهاشدند.

وی علاوه کرد هیات مشترك وزارت‌عدلیه وداخله که به اساس لایحـهٔ مجوزه جهـت رهنمایی در اجرای امور به‌ولایات اعزام‌شده بودند نتایج ارزیابی دوسیه های محبوسین رابه مقامات مربوط ارائه میدهند .

بناغلی ابلاغ بجواب سوالی گفت کمیتهٔ بر رسی احوال محبو سین بعد ازاختـتام ارزیابی دو سیه ها ی تراکم کـرده بشکل محدود ترآن جهت اجرای وظایف مربوط‌باقی خواهند ماند.

بناغلی غلام‌علی کریمی آمر عمومی‌اداری قضایی وزارت عدلیه وبناغلی محمداسماعیل قاسمیار منشی این کمیته و اعضای بررسی احوال محبوسین نیز درین مصاحبه‌مطبوعاتی اشتراك ورزیده بودند .

در نه‌ماه امسال بیش از ۱۱٦ هزار تن

ذغال سنگ بفروش رسیده‌است

هشتادو دوهزارو پنجصد تن ذغال سنگ‌درنه ماه‌گذشته امسال‌از معادن‌کوکر دره‌سوف واشپشته استخراج گردیده است .

یك منبع موسسه ذغال سنگ شمال‌گفت:در استخراج امسال بیش از بیست و چهـار هزارو هفتصد تن نسبت به نه‌ماه‌سال‌گذشته‌افزایش بعمل آمده است .

منبع اضافه نمود درنه ماه امسال بیش ازیکصدو شانزده هزار تن ذغال از استخراج امسال وسال گذشته بفروش رسیده‌که نسبت‌بسال ۱۳۵۱ بمراتب بیشتر میباشد .

شرکت سپین زر تا کنون اضافه از ٥م هزار تن پخته را خریداری کرده است

بیش از چهل وپنج هزار وپنـجصد و هشتادتن پخته از دهقانا ن پخته کارولایات کندز ،تخار، وبغلان تو سط نما یند گـی های‌سپین زر شر کت از شرو ع کمپا ین تا۱۵ جدی خر ید اری شده است .

انجنیر عبدا لملك رئیس آ ن شر کـت گفت در خر یداری پخته امسال ۲۳٦٥۸ تن‌نسبت به همین مد ت سال گـذشتـه افزایش بعمل آمده است .

وی علاوه کرد بیش از پنجصد و شصت ملیون افغانی از کرید ت دو لت بعو ض قیمت پخته به د هقانا ن پخته کار تاد یه شده است.

خریداری‌پخته‌هنوز ادا مه دا رد .

هیات های بر رسی احوال محبو سین

در صورت ارتکاب جرم اطفال بجزای تعزیری تادیب میگردند

برا ساس فر مان شماره سوم جمهور یت‌هرگاه اطفال سنین ۹ تا۱۵ مرتکب جرم شونـد جهت تامین امنیت واصـلا ح به دارا لتادیب فرستاده مـی شوند .

یك منبع ریا ست محکمه اختصا صی‌اطفال وزارت‌عدلیه گفت دارا لتادیب یك مرکـز اصلاحی وتر بیو ی مجر مین خرد سال‌میباشد ودر صورت ارتکاب جرم اطفال به جزا ی تعزیری تادیب می گر دند .

منبع افزود به پیروی ا ز تصمیم اخیر نظام نو یـن جمهور ی‌مبنی بر حل وفصل فوری وعاد لانه دوسیه های تراکم کرده،محکمه اختصاصی اطفال هم مطابق فرمان شماره سوم جمهور یت‌که صلا حیت رسید گی به قضا یای مربوط اطفال را دارد به حل فـوری دو سیه های مجر مین مطابق لوایح مندرج آن وزارت مـی‌پر دازد .

همچنین گفته شد هما نطوری که دین مقدس اسلام جرایم‌را از نگاه مجازات به‌سه کتگوری یعنی جرایم مستلـز م حدود، قصاص‌مادیت وتعزیری تقسیم نموده جزای این محکمه نیـز جزای تعزیری میبا شد .

علاو تا قاضی اطفال نباید تنها عقل جرمی یك طـفل را مورد رسید گی قرار دهـد، بلکه ازهمه اولتر موقف‌اجتماعی کیفیت روحی وجسمی طفل را مورد غور ومطا لعه قرار دهد تا روی ا یـن ارزیابـی خـود تصمیمی در باره طفل مجـرم اتخاذ وتدابیر اصـلا حی و وقایوی موثری بکار برد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

ژوندون

شنبه ۲۲ جدی ۱۳۵۲ برابر با ۱۹ ذیحجة الحرام مطابق ۱۲ جنوری ۱۹۷۴

صرف تحولات انقلابی واقعی کشور را قادر خواهد ساخت استقلال ملی خویش را تحکیم نماید و با اطمینان بیاری خداوند بزرگ (ج) در شاهراه ترقی اقتصادی و اجتماعی گام نهد.

محمد داؤد

رئیس دولت و صدراعظم افغانستان

تشویق هنرمندان

فرهنگ هر کشوری بمثابه گنجینه‌ی بزرگ و گرانبهای است که تاریخ آنرا درقلب قرون واوراق خویش حفظ وبه نسلهای دیگر انتقال میدهد. تاریخ فرهنگی کشورما آثار هنری ارزشمند شعرا، نویسندگان، نقاشان وهنرمندانی زیاد را بیاد میدهد. هنر مندانیکه آثار جاویدان، در تاریخ این سرزمین ازخود بیادگار گذاشته اند.

ما اکنون در مرحله ی خاصی از تاریخ قرار داریم. مرحله ایکه بیشتر ازهروقت دیگر جریان تاریخ فعال تر وپر تحرک است. زیرادر اثر دگرگون شدن رژیم فرتوت سابقه و استقرار نظام نوین جمهوریت، تغییرات محسوسی درساحات مختلف جامعه رونما گردیده است. این تغیربالای مسایل روبنایی وذهنیت مردم وحتی کسانیکه ازنظر ذهنی درسطح پایین قرار دارند اثرافگنده است.

در همین مرحله انعطاف وچرخش تاریخ است که نویسندگان، شعراء نقاشان وهنرمندان، هنر شانرا بطورفعالتر وعینی تری درخدمت اجتماع و مردم قرار میدهند. چراکه آنها ازنظر اجتماعی خود شانرادر دورانی میابندکه همه پدیده‌ها بطورمحسوس درحال تحول است. درشرایط ومرحله موجوده با تغییر عمیقی که در جامعه بوجود آمده هنرمند مردمی خودش را در زمان ومکان مشخص وموقعیت‌های خاص اجتماعی وابسته می‌بیند وخود را وقف خدمت بمردم میکند.

تاریخ فرهنگ ما وکشورهای دیگر بهترین شاهد مثال است برای قبول ودرک این موضوع که مسایل فرهنگی تاچه حدودی بتاریخ اجتماع وموقعیت های خاص آن بستگی دارد.

هنرمندان ما اعم ازشعرا نویسندگان نقاشان درمرحله موجود ودردورانیکه تازه راهی بسوی ترقی فرهنگی کشوده میشود باید رسالت تاریخی واجتماعی خویش را درک کنند وازجانب هم مورد تشویق قرار گیرند تا ازنظر معنوی بیشتر به کار خود علاقمند گردند واز نظرمادی مشکلات اقتصادی که بسیاری از هنر مندان ما باآن دست وگریبان اند رفع گردد ازینرواحیای جوایز مطبوعاتی برای شعرا، نویسندگان، نقاشان و هنرمندان سینما و تیاتر یك اقدام ارزنده ومهم است.

باید متذکر شده که احیاء جوایز مطبوعاتی که زمانی ازبین رفته بود یك موضوع را ثابت میسازد و آن اینکه چطور رژیم جمهوریت در صدد بوجود آوردن و احیاء پدیده هاییست که واقعاً برای مردم وجامعه ارزشمند وشایان اهمیت است.

در دفتر مدیر

درین هفته چند تن از دوستان وعلاقه‌مندان به مجله ژوندون، به دفتر آمده، نظریات و پیشنهاد اتی در قسمت شکل ومحتوای مجله ژوندون اظهار داشته اند. برای اینکه در آینده خوانندگان را در قسمت چگونگی ونحوه نشرات ژوندون مسهم کرده باشیم، نظریات دوستان را در اینجا به نشرمیرسانیم تادیده شود دیگران در پنمورد چگونه می اندیشند و تاچه حدود این پیشنهادات رامی‌پذیرند تابا در نظر داشت ذوق اکثریت در عملی نمودن آن اقدام کنیم.

یکی از خوانندگان ژوندون اینطورفکر میکند: چون ژوندون مجله‌ی است که بیشتر خانواده ها آنرا مطالعه میکنند، پس هر هفته یا هر پانزده روز در مورد یك موضوع بسیار دلچسپ ومهم مصاحبه به‌ی باچند خانواده، صورت گیرد ونظر شان راجع به این موضوع خواسته شود.

پیشنهاد این دوست ما از نظرکارکنان ژوندون مقبول است، باشد که شما درین مورد چه‌نظری دارید.

واما یکی از خوانندگان دیگر روی کلمه ژوندون تکیه میکند و اینطور پیشنهاد مینماید: چون ژوندون بمعنی زندگی است در اینصورت جهت عمده نشرات ژوندون را باید، موضوعات تشکیل بدهد، که گوشه های مختلف از زندگی مردم را منعکس کند و برای روی جلد عکس های انتخاب گردد که بیانگر زندگی مردم باشد.

اگر چه مجله ژوندون تا اندازه درهمین زمینه نشرات میکند وموضوعاتی راکه با زندگی اجتماع بستگی دارد منعکس میسازدولی این دوست ما صفحه ولسی ژوندون را مثال آورده ونظر میدهد که جهت اصلی نشرات ژوندون را همین گونه موضوعات تشکیل بدهد.

او در قسمت فرم مجله میگوید که باید بطور عموم شکل مجله تغییر کند بخصوص صفحات اختصاصی. زیرا فرم فعلی مجله برای بسیاری از خوانندگان یکنواخت شده است.

باید متذکر شد که در گذشته نیزصفحاتی در مجله ژوندون نشر میشد که نظر خوانندگان را مورد نشرات مجله میخواست ولی فعلا همچو صفحهٔ بخصوص وجود ندارد. چون برای بهتر شدن مجله ژوندون بهترین راه این خواهدبود که خوانندگان راجع به ژوندون اظهار نظر های نمایند. ازین پس نظر خوانندگان برای ما اهمیت خواهد داشت.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وسعت دید اسلام

قبل بر اینکه ممیزات قانونی و ارزشهای عالی اسلام را ازطریق بینش وسیع انسانی اش ، مورد بحث قرار بدهیم ، بی‌موردنخواهد بود ، اگر بمنظور درك بیشتر واقعیت های ارزنده اسلام ، نمونه ای چند از خصوصیت های قانونی ، در برخی از ملل، د ر مقدمه موضوع ، تقدیم خوانند گان نمائیم:

ماهیت جرم و جنایت در قانون رومان، باساس ار تباط آن به طبقات وسویه ها ، تفاوت میکرد ، برای مثال وقتی‌که نسبت به زن ویا دوشیزه ای خیانت و جرمی صورت میگرفت ، اگر مجرم از طبقه بالای اجتماع

میبود ، جزای آن مصادرهٔ نصف مال‌ودارایی وی ، واگر از طبقهٔ پایین بشمار میرفت ، جزای او تبعید وفرار دایمی از وطنش تعیین میکردند .

در قانون هنود که از طرف (منو)وضع گردیده و بنام قانون (منو شاستر) معروف است ، چنین حکم صورت میگرفت که وقتی شخصی از طایفه «برهمنی» سزا وار قتـل شناخته میشد ، قاضی حکم میکرد تاسر مجرم

را بتراشند وبرقاضی مجال‌اصدارحکمی‌دیگر در زمینه داده نمیشد و هرگاه این جرم‌بالای طبقه دیگری بااثبات میرسید مجرم را بدون اندیشه ، بقتل میرساندند .

هکذا تعامل قانونی یهود طوری بودکه اگر شخص منسوب به طبقه اشراف ، مرتکب‌عمل سرقه میگردید ، قانون از جرم و جزای او

چشم می پوشید و هرگاه شخصی از طبقه‌ضد اشراف باین عمل دست میزد ، قانون بتمام جدیت وشدت ، اورا میگرفت و بجزای سنگین عملش میرسانید .

اما زمانیکه قانون اسلام در جهان عرض وجود کرد ، قرار دادن حق‌را بر جایش ،از مرامهای اساسی خودوانمود ساخت‌ودرقضاوت هاوحکم های متعلق بانحرا فات ، ماهیت جرم را مدار اعتبار شناخت نه مجرم و سویهٔ اورا،

ازینرو جنایت کار را بدون در نظر داشت مربوطیت ها ، نژادها و طبقات و، مراعات واقعیت های موضوع ،به‌کیفر عملش رسانیده وهرگونه امتیازات و برتری های طبقاتی و نابجارا مطرود وغیر قابل قبول خواند .

اسلام با داشتن پرو گرام های بزرگ‌و انسانی و روشهای جهان بینانه اش ، گـرد آوردن تمام نژاد ها و کتله هـای بشری را بدون در نظر داشت حدود ومرز های‌جغرافیایی درزیر لوای واحد انسانیت ، ایمان و تقوا، هدف عمده خویش قرار داده با تمام‌وسایل ممکنه درراه تامین مساوات و برابری افراد واجتماعات بشری ، تلاش مینماید .

حضرت پیامبر بزرگوار اسلام از همان‌آغاز درك کرده بودکه مردم عرب ، عرب بودن‌و نسبت داشتن به نژاد عرب‌را یکی از مفاخر بزرگ خود میدانند و نخوت عربیت بسان یك بیماری ساری در عروق‌و دلهای آنان جـا ی گرفته است .

ر ازینرو برای معالجهٔ این درد وبر انداختن این کاخ موهوم فضیلت ، رو بمردم‌کرد و فرمود :«ای مردم ! عرب بودن ملاك شخصیت وجزو ذات شما نیست ، بلکه آن تنها زبانی گویاست وهر کس در انجام وظیفه خودکوتاهی

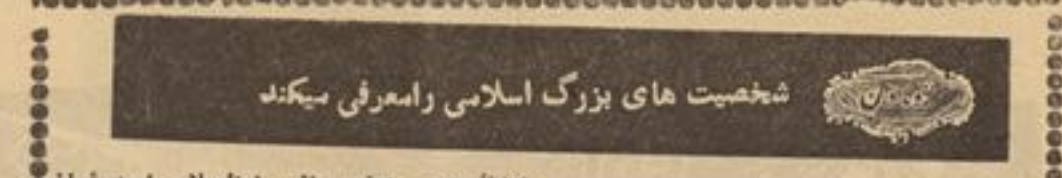

عبدالرحیم «عینی» از دارالسلام اسدیهٔ بلخ

حضرت خالد بن ولید (رض)

کمتر کسی در اسلام وجود دارد که‌نام‌این شخصیت بزرگ اسلامی وقهر مان‌معرکهٔ آزادی ودینی وقـو مـاندان شکست ناپذیراسلام راندانند ویا از کار نامه های رزمی‌او چیزی بخاطر نداشته باشد.

این قو ماندان بزرگ اسلامی بنام خالـدمعروف بـوده نام پـدرش ولید ونام‌مادرش لبابه کوچك خـواهر میمونـه همسر رسول‌خدا (ص) میباشد . شهر تش به خالد ابن ولید قریشی مخزومی بیشتر است،در زمان‌جاهلیت نیز از اشراف قبیله‌قریش بوده‌ودر زمان اسلام مو قف خیلی عالی داشت .

این مرد میدان اسلامـی و صحابهٔ بزرگ‌رسول خدا (ص) علمبردار غزوهٔ موته وتادیب کنندهٔ مرتدین ، قو ماندان جنگ آز موده وفاتح مسلمانان در جنگ های شان با فارس وروم میباشد .

خالد بن ولید درخانوادهٔ دا رای شهرت‌بزرگ ووسعت عظیم نشات کرد چنانچه‌پدرش ولید بن مغیره مخزومی از اشراف وغنی‌ترین‌مردم قبیله بنی مخزوم بوده ازنگاه سلطه و اقتدار نیز پـرقدرت تـرین آنـها محسوب‌می شد .

قبیلهٔ بنی مخزوم که شاخـه ای از قبیلـه‌قریش اند جاه وشرف را از نگاه توزیع‌بخود نسبت داده قیادت سپاه ، تهیه سلاح ومهمات‌حربی ازوظایف آنها بود .

تاریخ روایت می‌کند که هشام بن مغیره‌کاکای خالد (رض) در جنگ فجار قوماندانی سپاه را بدوش داشت . جنگ فجار عبارت‌ازهمان جنگـی اسـت پیغمبر اسـلام در سن ۱۵ سالگی عمر شان آنرا مشاهده کرده اندوخالد (رض) درین جنگ به کاکایش تیر را جمع می‌کرد .

کاکای دیگرش ابو امیه بن مغیره شریف‌ورهبر قریش بوده از اطاعت عمه قبیله‌قریش بهره‌ور بود واز متانت ، عزم راستین ورای‌صائب بهره بزرگ داشت واو کسیست که قریش را هنگام اختلاف شان جهت‌گذاشتن‌سنگ اسود توسط چگونه شخص در جای‌اولی اش باینکه حکم کرا بنظر شخص بگذراندکه‌نسبت به‌همه اولتر از دروازهٔ مسجد داخل شود مشوره داد ، همان بودکه نظریهٔ ویـرا پذیرفتند و نخستین کسیکه داخل مسجدشد حضرت محمد علیه‌السلام بود ، درین الناهمه‌زبان تمجید کشوده گفتند که این شخص‌امین وراستگو میباشد وحکم آنرا می‌پذیریم .

خالد (رض) در چنین فامیل تربیه یافت‌وشجاع ومتین بزرگ شد ، درجنگ و فنون‌آن مهارت کامل داشته در اجرای پلان ونقشه‌های‌حربی دسترس بسزایی داشت .

حضرت خالد مرد بلند قامت ،بزرگ‌جسم،وروشن چهره بوده شباهت بسیار بحضرت‌عمر بن خطاب (رض) داشت .

«ناتمام»

تتبع : ع، هبا

کند ، افتخارات پـدری ، اورا بـجایـی نمیرسا نـد و نقصان کـارش را جـبران نمی‌کند .»

پیامبر اسلام در موقع دیگری نیز بمنظور سرنگون ساختن پایه های امتیا زات نابجا، باارشادات ارزشمند خو یش ، کاری‌رادرآن روز گار انجام بخشید که اعلامیه حقوق بشر ومنشور آزادی ملتها با همه سرو صدایش صدها سال بعد نتوانست بدان مرتبه برسد آنجا که فرمود :

«مردم همه مانند دندانه های شان مساوی وبرابرند و عرب برعجم ، سرخ بـر سیاه، برتری ندارند و ملاك فضیلت و برتری ، تقوا وبر هیز گاری است ».

اساسات متین اسلام ، اجتما عاتی راکـه بقانون اسلامی گرایش دارند ، متوجه دوقاعدهٔ اساسی ای مینماید که زندگی سعادت آفرین و آبرو مند انسانی ، روی آن استوار بوده واین دو قاعده عبارت است از دو موضوع متلازم ، (ایمان و برادری) که انسان جزدر

سایهٔ این دو قاعدهٔ بنیادی نمیتواند باهداف علیای زندگی دست یابد و مـکلفیتی راکـه آفرینش بر دوش او نهاده واورا بدان منظور خلق‌کرده است ، به نحوی شایسته به‌پیش ببرد .

ایمان و برادری ، این دو عامل نیرو مندی وقتی در اجتماعی راه خویش را میگشاید، از افراد و اجتما عات ، نیروئی عظیم و مرتبط

وبنیه ای واحد مستحکم و متکامل ، بوجود می آورد و ایشان را برای ایفای نقش های بزرگ و بزرگتر ، در ساحات مختلف زندگی انسانی ، و برای جای‌گرفتن در تاریخ‌بشریت پیروز مندانه آماده میسازد .

مسلماً وقتی انسان میتواند باینهمه‌ارمان ها ونصب‌العین های عالی انسانی وبعبارتدیگر باینهمه مقاصدیکه برای آن آفریده شده،نایل آید،که کانون سینهٔ او از حرارت ایمان گرم بوده واحساس اخوت و برادری در سراسر

وجود او گسترده باشد ، زیرا اگر این دو عامل نیرو بخش واین‌دو هسته زایندهٔ‌پیشرفت وتعالی انسانها ، در پیچ وخم زندگی، مدار همه فعالیت ها قـرار نگیرد ، نه تنها افـق

پیروزی در جلو نگاه انسان دور و دورتر، مینماید ، بلکه نمیتوان غایه ای سعادت‌بخش در حیات بشر سراغ نمود .

(c) ketab.com: The Digital Library

نویسنده : کاظم

جاپان و جهان

قریب دو هفته قبل تاکیو میکی معاون صدراعظم جاپان برای انجام یك سلسله مسافرتها به کشور های عربی عزیمت نمود. اصلا هدف مسافرت میکی‌باین کشور هاآن‌بوده است که سیاست جاپان رادر قبال معضله شرق میانه وبالا خص موضع گیری این کشوررا در برابراسرائیل توضیح نماید. آنچه بقسم علت اصلی این مسا فرت نزد مبصران جلوه میکند همانا موضوع مقاطعه نفت کشور های تو لید کننده نفت عربی بوده است که جاپان ازین نا حیه خسارات شدیدی را متحمل شده وخسا رات شدیدتری را انتظارمیبرد اماسفر میکی وتوضیح پا لیسی آنکشور مبنی بر تایید فیصله نمبر ۲۴۲ شورای امنیت وتایید این امر که‌باید اسرائیل سر زمین های اشغالی اعراب را تخلیه کند موقف اعراب را در برابر جاپان مار یم سا خت .

چنانچه ملا حظه‌شد جلسه‌کشور های تولید کننده نفت در کویت که دران قیمت نفت خام به دوچند بالا برده شد جاپان رابحیث‌کشور ها ی دوست اعراب قلمداد کرده و عده دادند که‌از مقاطعه نفت جاپان زیان نخواهد برد .

تما سهای و سیع -

هنوز خستگی های مسا فرت‌شرق میانه تاکیو میکی رفع‌نشده بود که هفته گذشته موضوع مسافرت وی به‌ایا لات متحده امریکا اعلام‌گردید. درین هفته‌نه تنها میکی بلکه یك تعداد از زعماو شخصیتهای جاپان سفر هایی رابرای اجرای مقاصد خاص در پیش گر فتند .

یکی ازین دیدو بازدید ها به‌مشابه پلان مار شال‌تو جیه شده است‌واین بازدید تاناکا صدراعظم جاپان است که‌از فلیپین - تایلند- مالیز یا- سنگاپور واندو نیزیا دیدن میکند. پلان مارشام بعد از جنگ عمو می دوم جهان درسال ۱۹۴۷ برای‌ترمیم واصلاح خسا رات جنگ ازطرف جارج مار شال وزیر خارجه آ نوقت ایالات متحده امریکا پیشنهاد شد. وکا نگرس امریکا مبلغ دوازده‌بلیون دالر را باین منظور تصویب کرد .

درحا لیکه می بینیم پلان مار شال برای رفع خسارات ناشی از جنگ پیشنهاد شد روی چه دلیل سفر وهدف مسافرت تاناکا رابه آن‌تشبیه کرده‌اند ؟ تاناکا به کشور هایی‌سفر میکند که جز بصورت غیر مستقیم وآنهم شاید اندك‌از کدام جنگی خساره ندیده اندو هم جاپان فعلا آن مو قفی راندارد که امریکا درانو قت داشت یعنی‌گر چه شاید بتوان مشا بهتهای درین زمینه جستجو کرد ولی از نظر اقتصا دی وازنگاه سیاسی‌واجتماعی کاملاواجد

آن موقف نمیباشد در حقیقت پلا ن مار شال نخستین پلان بین المللی ایالات متحده امریکا بودکه‌تنهابرای اروپا تنظیم گردید.درحالیکه جاپان امروز نه تنها منحیث یك کشور پیشرفته مسئو لیتی در برابرکشور های اسیایی و مخصوصا جنوب‌شرق آسیا دارد بلکه دربرابر ممالك سایر حوزه های سیاسی جها ن هم این نوع مسئو لیت را احساس میکند. ازجانبی هم زیاد ترین پولی را که کشور ها تخصیص بدهد نها یت تا پنجصد ملیون دالر خواهد بود وا ین مبلغ دربرابر دوازده بلیون دا لر واقعا کم است .

باین ترتیب پلان مار شال و سفر تاناکا مشا بهت های بهم دارندولی اندك اصلابعقیده نگارنده‌سفرتاناکا بایدسفر دوست یابی - مسا فرت ایجاد تفاهم وبازدید جستجوی مار کیت تجار تی ودر یافت مواد خام حیاتی خوانده شود- تاناکاخود قبل ازعزیمت جانب فلیپین گفت‌که درین مسا فرت جاپان نمی خواهد نفوذخود را پخش کند بلکه آنکشور میخواهد طرقی را جستجو کندکه چطور درامور انکشافی حوزه جنوب شرق اسیا کمك کند. اصلا تذ کر اینکه نفوذ کند ویانفوز خودراتوسعه دهد ازنظر روانی معنی تقابل آنرا ارائه میکند واز جانبی هم هیچ کشوری چنین‌نخواهدکرد که‌معاونت وکمك خودرا بدون داشتن هد فی بینماید . تاناکا خودش درمانیلاگفت ارزو داریم‌مسئولیتهای خودراطوری توجیه بنماییم که منافع ور فاه طرفین ازان تامین شود .

اصلا جان‌مطلب درینجااست که جاپان بنابر اتخاذ موقفی بر ضد اسرائیل روابط تجار تی آنکشوررا مخصو صا بایك عده از مشتر یا ن تولیدات خود درایالات متحده امریکا تیره وتار ساخته است. برای‌اینکه حداقل بازار تعویضی در مقابل‌این تیرگی داشته باشدباین تپش‌وتلاش پرداخت .همچنان از مقاطعه نفت

جهان عرب جاپان‌درس خوبی‌اموخت حالا برای انکه‌حداقل چنین حالا ت راجبیره کرده بتواند باید ذخا یر ومنابع دیگری در ینجا وآنجاجستجو نماید .

اوهیرا در چین .

قبل ازآغاز مسافرت تاناکا به‌پنج کشور جنوب شرق اسیا ما سایوشی اوهیرا وزیر خارجه جاپان به جمهور یت‌مردم‌چین‌سفرکرد. اوهیرا بعداز مراجعت از چنین نتایج مسافرت خودرا مفید خواند. درین مسافرت که بازعمای جمهو ریت مردم چین ملا قاتها ومذا کراتی‌انجام دادروی مسایل تاسیس منا سبات هردو کشور بحث شد چنانچه‌اعلان گردید که در راه تحکیم روابط بین دوکشور وتامین صلح قرار دادهایی درزمینه تجارت وتوسعه روابط کلتوری قدمهای برداشته شده‌و مساعی ادامه دارددر حقیقت‌این یکی دیگر ازنوع مسا فر تهای است که جاپان برای دوست یابی وایجاد تفاهم انجام داده است .

تاکیو میکی. به امریکا .

ایالات متحده امریکا از کشورهای بزرگ تورید کننده اموال صنعتی جاپان است وتقریبا یك ثلث اموال تولیدی آنکشور راوارد میکند علاوه بران از جهان مختلف ارتبا طا ت این دو کشور را میتوان در نظر داشت بنابرین دوام مناسبات سالم بین جاپان وامریکا ازبسا جهات ناگزیر پنداشته‌میشود. اما طوریکه دیده شد موضع‌گیری جاپان‌درمقابل اسرائیل درقبال جنگ اخیر شرق میانه بجانب داری از اعراب بود ه است که این امر خود غالبا با عث انزجار مقا مات‌مربوطه امریکایی‌شده باشد- مسا فرت تاکیو میکی به ایالات متحده امریکا بخاطر آن صورت گر فته است که‌همین‌موقف وموضع گیری جاپان را مخصوصا درقبال مقاطعه نفت جهان عرب و مجبور یت آنکشور به ارباب امور امریکا توضیح نماید. چنانچه ا ین موضوع هنگام اعلام مسافرت میکی ازطرف مبصران و خبر نگاران به صراحت ابراز شد .

ناکا سون در پی نفت وتوسعه تجارت .

با لاخره چار مین شخصیت‌جاپانی ناکا سون وزیر صنایع وتجارت بین‌المللی است که قبلا واردتهران شده وقرار است‌به عراق، بلغار یا وانگلستان این سفرخو را ادامه‌دهد.

مسافرت سون به تهران و عراق بدون شك باین‌مقصد صورت‌میگیرد تاتضمین هایی درمورد در یافت‌نفت مورد نیاز جاپان را ازین‌دو کشور تولید کننده نفت حاصل کند.

خبر های اخیر حاکی است که‌ناکا سون با مقامات انگلستان در باره بحران انرژی جهان و توسعه روابط تجارتی بین دوکشور مذاکره‌نماید. همچنان راجع به‌امکان سهم گیر ی جاپان در انکشاف منابع نفتی‌بحیره شمال باانگلستان‌بحث خواهدنمود. ناکاسون بعد ا زسفر انگلستا ن وارد صوفیه خواهد شدو بامقا مات این کشور راجع به روابط تجار تی‌و توسعه آن مذا کراتی انجام خواهد داد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

ماجرای پوست کیله

یکنفر رادر نظربگیرید، یکنفریکه ازحیث جسم وروح کاملا سالم‌باشد ولی‌بازهم پراگندگی وعدم تسلسل برحافظ اوحاکم است، برای اینکه زندگی ماجرا های دارد که نمیتوان خودرا ازآن دورنگهداشت ازاینقرار آدمها فراموش‌کار اندو بسی‌اوقات بیهوش . واین عدم تسلط ذهنی زمانی مضاعت میگردد که حادثه‌غیر متقربه ای پیش بیاید .

چندروز قبل یکی‌از دو ستان سابقه امرا دربازار دیدم اوآدمیست صحتمند وخیلی هم‌با هوش وسرحال آنروز سرش رابا بنداژ سفیدی بسته بودو معلوم میشد سرش‌سخت آسیب دیده است. اول او را در ست نشناختم ولی وقتی به‌من نز د یك شدبا همان نشاط همیشگی اش از من وکار هایم پرسید .

نخستین سوام من از او اینبود که چرا سرش را بسته‌است.

دوستم خنده ای بلندی سر داد وگفت :

ـاز با لای پو ست کیله لغز یدم وسرم شکست .

باور کنید وقتی اواین جمله را بزبان آ ورد آنقدر خونسرد بودکه حتی‌حالتش عوض نشد چو ن میدانست که بعضی ها فقط بلدانـد کیله‌رابخورند. اینکه درکجاپخورند وپو ستش در کجا بیاندازند اصلا برایشان مطرح نیست . شاید هم خودش بارها پوست کیله‌ـ را روی سرك ادا خته با شد ولی‌از ماجرای پوست کیله تازه چندروز قبل‌آگاه شد .

ازاو میپر سم :

ـنگفتی ماجرا چطور اتفاق‌افتاد؟

ـ عجله‌داشتم میخواستم برای دخترم دوا بگیرم. در نزدیکی دواخانه از روی پوست کیله‌لغزیدم ومحکم بزمین خوردم. بعد دردی شدیدی را در پیشانی ام احساس کردم چشمهایم سیا هی میر فت . هیچکس درآن ناحیه نبود که بلندم کند. و قتی بسرم دست کشیدم حس کردم چیزی تر،تر بدستم میخورد وقتی نگاه کردم ازسرم‌خون‌میاید .

یکبار دیگر چشمهایم سیاهی کرد ولی در هما نحال متوجه شدم که یکنفر پوست کیله را روی سرك می اندازد .

بازحمت زیاد اورا صدازدم‌وگفتم که‌آقامن از بالای پوست کیله‌لغزیدم وشما پوست رادر راهرو عام انداختید که ممکن است باز هم ،هگذری از روی آن بلغزد .آنمرد گفت :

برو بیادر فکرته میکر فتی ! شا ید اوراست میگفت .ولی‌حقیقت اینست که‌تا خودش ازروی پوست کیله نلغزد اینکار راخواهد کرد ووقتی ازین کار دست خواهدکشید که‌به سرنو شت من دچار شود .

ـجالب است . بعد چطور شد؟

ـوبعد مالك درملتون که ازپشت شیشه ای دو کا نش متوجه ماجرا شده بود بیرون آمد ومرا بلندکرده وبه دوا خانه برد. من‌هم نسخه را بدستش دادم و اینکار من سخت اسبا ب تعجب متصدی درملتون را بار آورد .اوگمان کرده بوددرهمان هنگا میکه من‌روی زمین افتاده بودم برای خود نسخه ای نو شته ام

باحترام زیاد گفت: داکترصاحب ولی‌این دوا هاکه برای درمان سر شما موثر نیست . من‌که خودم‌رااز خنده گرفته نمی توا نستم گفتم :

من داکتر نیستم .

ـولی این نسخه ... اوه سرشما واقعا صدمه د یده است . کمی استرا حت کنید همین الان سر تانرا پانسمان میکنم .

ـ این نسخه‌ی است که‌داکتربرای نسخه ازمن نیست .

ـپس نزد شماچه میکند .

ـاین نسخه است که داکتربرای دخترم داده میخواستم از شما دوا بگیرم که‌در نزدیکی در ملتون این ماجرا پیش آمد.

ـ معذرت می خوا هم من فکر کردم که ...

وبعد سرم را سه کوك زدو با تکه‌ای سفیدی محکم بسته‌اش‌کرد. درذهن خود نسخه برایم نوشت ودو قلم‌دوا برای جلو گیری ازخون‌ریزی وتقویت برایم داد. جالب اینکه‌پول راکه برای خریدن دوا دخترم باخود آورده بودم برای تداوی خوم‌مصرف شدو فقطتوانستم ازپنج‌قلم دوابیکه داکتر برای‌دخترم داده بود دو قلم آنرا بخرم .

وبعدکه خانه رفتم‌ماجرای دیگر ی پیش آمد .

ـقصه کن چه ماجرایی ؟

ـوقتی خانمم سربسته‌ی مرادید وار خطاشد ودادو بیداد راه‌انداخت اورا آرام کردم و بریشی فهماندم‌که خونسرد باشد وبعد قصه‌را برایش حکایت کردم .

ولی اینبار به نحوی دیگری‌بالایم غریدکه توآدمی بی پروا هستی‌سر به‌هواو دل به تماشا هستی و.....

و ....

ان بودماجرای‌پوست کیله‌ونتیجه بی‌مبا لاتی‌من. واماتو بگو آیامن ملامتم ؟

ـوا لله ....

ـاین ماجرا راکه چندی ر و زی ازآن نمیگذرد ،برای عده ازدوستان قصه کرده ام وهیچ یك از آنها مرا ملامت نکرده اند

ـولی بنظرمن توازین پس ملامت نخواهی بود زیرا هیچگاه پوست‌کیله رادر راه رهگذران نخواهی افگندو اما من ....

از گل احمد زهاب نوری

درسال ۱۳۶۱ شمسی:

۱۳۰۰۰ طیارهٔ و ۶۸۵۰۰۰ مسافر از یک م

● امسال ۹۶۲۲۴ مسافر و ۴۰۰۰ تن مال التجاره، از میدان هوایی کابل استفاده کرده

● شش میدان هوایی پخته و بیست و چهار میدان خامه در افغانستان وجود دارد .

کشور ما، نظر به موقعیت جغرافیایی و داشتن آثار تاریخی حایز اهمیت فراوانی است، ازجانب دیگر، فضای افغانستان مسیر کوتاه و مساعدی است ، برای استفاده طیارات تجارتی و مسافری

درین راپور احصاییه های جالبی از پرواز طیارات در فضای کشور و تعداد مسافرین که از طریق فضا، از میدان های هوایی کابل و کندهار استفاده کرده اند، به نظر شما می رسد.

بناغلی محمدنادر ملیار معاون مدیریت هوا نوردی ، هوایی ملکی در برابر سوالی گفت:

ـ فعالیت ترانسپورت هوایی، درجهان امروز، منبع سرشار عایداتی، برای ممالک بشمار میرود وبرای تامین این منظور سالانه، مبلغ هنگفتی را، نیز بمصرف میرسانند.

درسال ۱۹۷۲ عیسوی، تنها در ممالک عضو سازمان هوا نوردی ملکی بین المللی، اضافه (۴۵.....) مسافر توسط ۱۸۰۰۰ طیاره ملکی جت، تربو پراپ ونوع پستن دارحمل ونقل گردیده ودر قسمت مال التجاره و پوسته نیز فعالیت شایانی ،بعمل آمده است .

درسال ۱۹۶۸ عیسوی (۳۲۰۹۸) نفر ورود و (۳۴۲۴۹) نفر ازکابل، توسط طیارات آریانا خارج گردیده اند.

معاون مدیریت هوا نوردی هوایی ملکی مجموع مسافرینکه درسال های ۶۴ تا ۱۹۷۲ واردمیدان هوایی کابل توسط طیارات آریانا گردیده اند (۱۱۲۹۲۸) نفر خوانده وتعداد کسانیکه توسطاین طیارات از میدان هوایی کابل خارج گردیده اند (۱۲۹۸۶۶) نفر خواند .

وی در مورد احصاییه کسانیکه توسط طیارات با ختر افغانستان الو تنه دربین سال های ۶۸ تا ۱۹۷۲ عیسوی ، از کابل انتقال داده شده (۳۱۰۴۸) نفر وا نموده کرده و مجموع مسافرینکه بوسیله این طیارات ،بکابل نقل داده شده است (۳۳۰۵۹) نفر گفت :

بناغلی ملیار مال التجاره که توسط طیارات آریانا وبا ختر افغان الوتنه، دربین سالهای ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۲ درمیدان هوایی کابل حمل و نقل گردیده (۱۵۵۹۶۹۱۰) کیلو گرام وانمود کرد.

وی افزود:

ـ چون کشور ما کوهستانی ومحاط به خشکه است واز طرف دیگر، هنوز راه آهن در مملکت ما، احداث نگردیده ،ترانسپورت هوایی بهترین راه ارتباط با دول خارج بشمار میرود .

ستیوردسهای طیارات آریانا با این یونیفورم ملبس اند .

طیارات بوینگ آریانا افغان هوایی شرکت

۹۰ تا مملکت ماکوتا هترین خط السیر هوایی بین ممالک شرق وغرب بشمار میرود.

ساحات تور ستیک افغانستان آثار تاریخی آن درجلب سیاحین نقش مهمی دارد، که بیشتر آن سیاحین ازطریق فضا وارد ، کشور عامی شوند.

بناغلی ملیار داحصاییه توریستانی که ازطریق فضا وزمین از

(c) ketabton.com: The Digital Library

یک مرکز آخذه اطلاعات فضایی عنقریب در کابل اعمار میگردد

...میدان هوایی کشور استفاده میکند

افغانستان دیدن کرده اند، اینطور وانمودکرد:

سال	ازطریق هوا	ازطریق زمین
۱۹٦۸	٤٤۲ر ۸	۳٦ر۰۰۷
۱۹٦۹	۱۰ر۳۳۳	۵۲ر۷۰٦
۱۹۷۰	۱٤۹ ر۱٦	۸٤ر۰۸٤
۱۹۷۱	۱۷٤ ر۱۸	۹۳۵ ر۹٤
۱۹۷۲	۲۱ر۰٦۳	۸۹ر۲۷٤

ازمعاون مدیریت هوا نوردی هوایی ملکی می خواهم تا کمی در مورد پرواز های امسال میدان هوایی کابل وکند هار روشنی اندازد ، او میگوید:

ـدرسال ۱۹۷۳ عیسوی ۹٦۲۲٤مسافر از میدان هوایی کابل استفاده کرده اند ومقدار مال التجاره که درین سال ، از میدان هوایی کابل حمل ونقل شده به...٤تن میرسد .

تعداد مسافرین دا خلی این میدان به(۱٤۸۱۰) نفر بالغ میگردید .

وی تعداد پرواز طیارات را در میدان هوایی بین المللی کابل ۱۱ر۲۵۵ پرواز وانمود کرده گفت:

نمایی از ترمینل میدان هوایی کابل

مسافرین میدان هوایی کند هار درسال ۱۹۷۳به ۵۹٤٦ نفرو مقدار مال التجاره به ۸ر۱ میرسید .

مسافرین دا خلی این میدان درسال ۱۹۷۳ نفر و مقدار از ۲۰۲۷ نفر بود.

بقیه در صفحه ٥٤

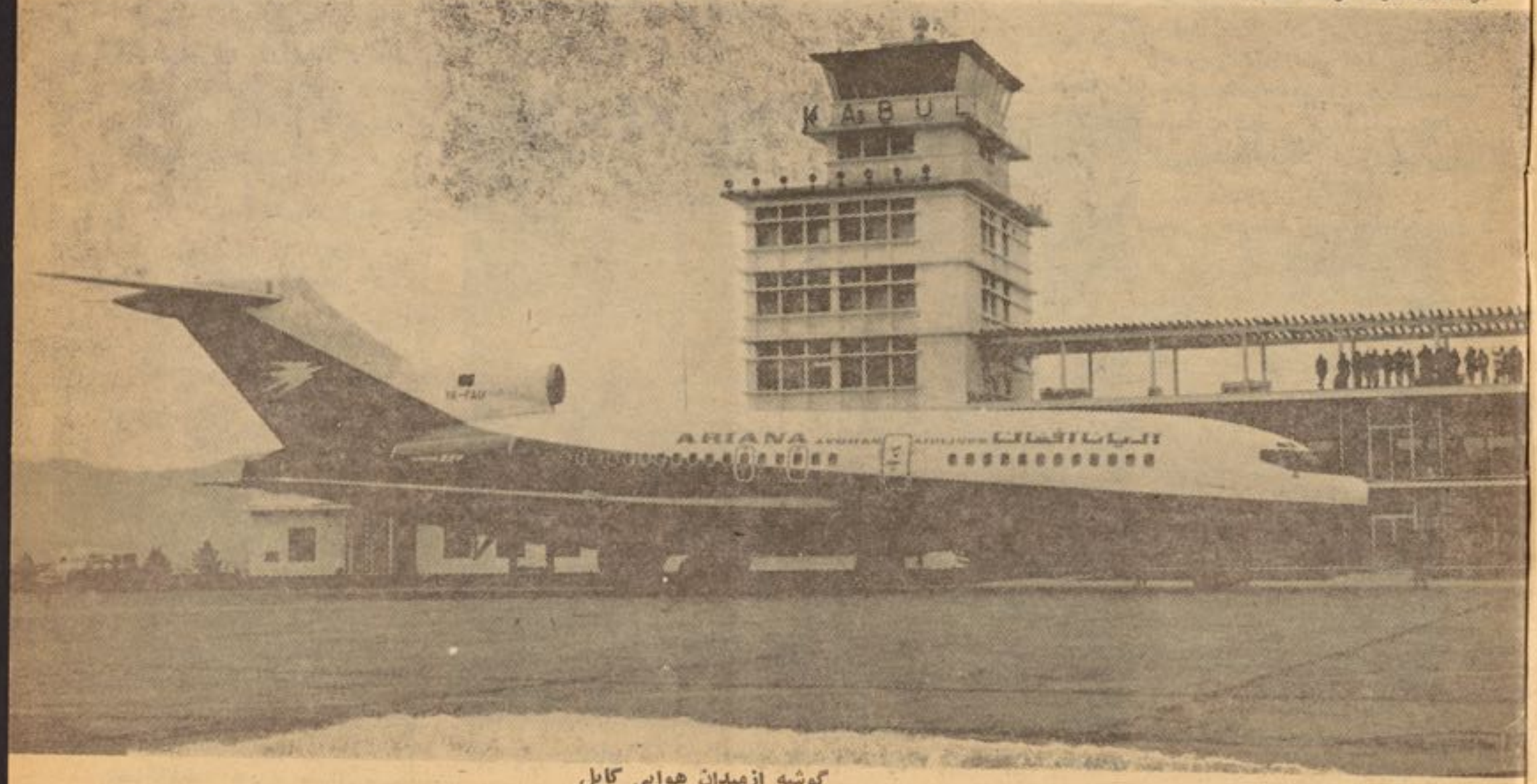

گوشه ازمیدان هوایی کابل

(c) ketab.com: The Digital Library

ترجمه : ر هپو

هنر بالت و فلم

پلیز تسکایا

(اگر هنری بتواند احساس یک طفل را برانگیراندوآنرا رهبری نماید یکی هنر واقعی است)

مایا ، دربالت دریاچه تو

سینما در زندگی مایا پلیزتسکا یابالرین معروف با لشوی تیاتر و برنده جایزه لنین در نقش خود **اهمیت دارد . او همیشه برای** یافتن پدیده جدید هنری در تلاش **بوده و سعی می نماید** تا با گامهای بلند شاهراه خلاقیت هنری‌را زیر پا گذارد .

سینما در زندگی او در آوان کودکی اش راه یافت اوچهارساله بود که اولین گام های لرزانش را باریتم و آهنگ موسیقی برای رقص بحرکت آورد .

در همان آوان مادرش را میشرر در اوج زندگی هنری اش درجهان **هنر پرده بود. روزی او را مادرش** به‌دیدن فلم « زن جذامی » برد . در این فلم مادرش نقش اساسی‌رابازی می‌نمود .

خودش می گوید :

« اگر شما می خواهید او **لین** احساسی قوی ام را درمورد سینما بدانید باید گفت که دیدن فلم زن جذامی تار ها ی وجودم‌را لرزاند و احساس هنری ام را در همان‌آوان کودکی بر انگیخت . من هیچگاه این داستان پر ازتراژیدی این زن را که زندگی اندوه باری را در درون قبیله عقب مانده اش می گذ را ند ودرزیر سم سواران بخاطر مرضش جان داد فرا موش نمی کنم .

باوجودیکه طفل بودم **از بیعدالتی** که در مورد سر نوشتش صورت گرفت سخت تکان خوردم به‌سختی برایش گریستم . مادرم سعی کرد مرا آ را مش ببخشد. به من‌بفهماند که اودرکنارم قرار دارد . و لی‌برایم تحمل ناپذیر بود با صدای بلند گریستم و حالا فکر می کم دیروز همین‌فلم را دیده‌ام .

فکر می کنم اگر هنر ی‌بتواند احساس یك طفل را بر انگیزا ند وآن را رهبری نماید یك **هنرواقعی** است . »

ممکن‌اودرك هنرسینما را ازمادرش به‌ارث‌برده است. او قدرت‌آن‌را دارد تادست بکارهای خلاقه هنری برند.

خصوصیات معین هنر بالت که‌در چارچوب تنگی قرار داشت، سرهایی را در برابر هنر مندان قرار داده وآنان جرأت ظاهرشدن‌دربرابر کمره فلمبرداری را نداشتند . ولی مایا باقدرت **همیشگی اش این‌سدرا در هم شکست .**

او در فلم های متعددی ظاهرشد ودر این میان آثاری چون :

« فواره باغچه‌سرای» « دریاچه‌قو» «اسپ سرکش» « شرال » « افسانه عشق» درخشش شگفت ا نگیز ی دارد .

این نقش ها که مجموعه‌ای از طرافت و زیبایی است‌درفلم طوری بازی شده که انسان فکر می کند باچشمان خودش ناظر زیبایی های هنر بالت است . پلیزتسکا یاچنان مهارت این نقش ها ی سحر آفرین را انجام داد که حتی لازم نشد یك حرکت معیین بار دیگر فلم بر داری شود . فلم بر داری در چنان‌فضایی شورو هیجان صور ت گرفته است

مایا پلیز تسکایا، در فلم اناکارنینا که به صورت بالت تهیه شده‌است

صحنهٔ از بالت «از اسپار تاکوس»

که انسان فکر می نماید درا مه های چون :

« دن کیسوت » « لاورنیا » «خوانچشیا» «مسئوو ژو لیت » « زیبای خوابیده » روی سن بزرگ رقص بالت صورت می گیرد .

روی همین دلیل است که‌واسیلی کانتا نایان گفته است که«مها رت هنرنمایی پلیز تسکا یادرهنر باله سحر آفرین و جادوکننده است .»

بخاطر عظمت نمایش هنری‌اوبود که‌وادیم در بنف فلمی بنام« شعر رقص » در مورد مایا پلیز تسکا تهیه نمود . این‌کارگردان ماهر بهترین نقش های تیپیك بالرین را انتخاب نمود و طی آنها سعی نمود تا خلاقیت شخص او را در برا بر دید تماشاگران قرار دهد .

ما این هنرمند چیره‌دست رادرنقش های‌بالت های کلا سیك ما نند (ریموندا) اثر ماریوس پیتیپا و (مرگ قو) اثر مینی یمیل فو کین واثر جدید تر کیبی جدید باخ بنام (مقدمه) و یا (خدمه کار من) اثر کرونوگراف معروف کو با ی البرتوالو نزو دیدیم .

یکی از آ هنگسا زان مورد علاقهٔ مایا سکر یابین می باشد . سا حهٔ آهنگ های سازنده این زن از باخ تاپرو کو فف و ساستا کو و یچ نوسان می‌نماید . ولی در صدر لست آهنگسا زان مورد علا قهٔ اوچایکو فسکی قراردارد که بالت های چون :

بقیه‌در صفحهٔ ٥٦

(c) ketabton.com: The Digital Library

گوتاه دلچسپ خواندنی

سریعتر ازهمه

ازجمله حیوا ناتی که در خشکه‌زندگی میکنند سریعتر وتندروتراز همه پلنگ است که‌بطور عـــادی‌فاصله ۷۰ کیلو متر رادر ساعت‌طی میکند .

درمیان حیوانانی که در آب زند گی‌دارند. سریعتر ازهمه یك نوع‌ماهی است ازجمله ماهیان که‌به خـــوك‌دریایی معرو فست، این حیـــوان فاصله ۳۵الی ٤٥ وگاهی هم تـــا٤٨ کیلومتر را درساعت طی‌مینماید واما در بین پرندگان تندرواز همه‌پرنده ایست به اسم «باز» که‌بشاهین هم‌معروف است. این پرنده فاصله٦٠کیلو متر را بطور عادی پر واز می‌کند وهر گاه بر طعمه‌ای حمله‌ورشود ، سر عتش بسوی شکار بـه ۳۰۰ کیلومتر در ساعت رسیـــده‌وهمینکه بشکارش نزدیك شدآواز میکشد وخودش رامانند سنگی‌روی‌آن پر تاب میکند .

وقتی زن اسکیمو بمیرد ...

اسکیمو ها عادت دارندو قتـــی زنشان بمیرد، جسد اوراروی‌تابوت بزرگی میگذارند تا حـیـوانات از گوشتش استفاده کنند .

وهمچنان درین موقع به تعـــداد فرزندانش ، تا بوت های درست‌می کنندو کنار تابوت زن فوت شـــده میگذارند. هر زمانی که فر زندانش بمرگ مواجه‌گردیدند ،اجسادشانرا میبرند روی تابوت های که قبـــلا پهلوی تابوت مادر شان گذا شتـــه شده است .

گلاد یا تو ر

درروم قدیم معمول بود کسانی‌را که‌مرتکب جرمی میشدند ،درمحوطهٔ بزرگی زندانی کرده ودر روز ها ی مخصو ص‌بدستور امپراطور،شمشیر بدانها دا ده‌میشد وآنها را بجـان همدیگر می ندا ختند تایکدیگر را بکشند وبد ینتر تیب همگی کشته میشدند وآخرین مجرمی‌که با قـی میماند توسط عساکر امپرا طوربقتل میرسید واز گلاد یاتور های‌معروف می‌توان از اسپار تاکو س نام‌برد.

شهر خنده

درکشور بلغاریا شهر کو چکی‌وجود دارد به‌اسم «گابروواه» که‌مردم بلغاریا این شهر را به شهر«خنده»معروف ساخته اند ، زیراآنانی که درین شهر زندگی می‌کنند همه شوخ‌وظریف بوده که‌درین کار دست‌کمی ازمردم اسکا تلند ندارند .

عکس جالب

ابتکار جا لب بخاطر ترك سگرت

مردوزنی بمنظور رفتن به سینما وقتی ازخانه برآمدند، در راه‌بایکی ازدو ستان شان برخور دندکه‌هردو دستش رادر تکه‌ای پیچیـــده ودر گردنش آویخته بودازاو پرسیدند : خیریت است مثل اینکه خـــدای ناخواسته باکسی جنگ کرده ای. آن‌مرد گفت .نخیر پرسیدند. پس همرای زنت دعواکردی. گفت:بازنم هیچوقت دعوا نمی‌کنم، آن مردوزن کمی جدی تر پرسیدند. پس چـرا دستهایت رابسته ای آنمرد. گفت: به‌این وسیله میخواهم سگـرت را ترك کنم .

دعای لنکلن

ازابراهیم لینکلن قصه‌ای هست‌که میگویند روزی لینکلن به‌یکی‌ازکلیسا های شهر رفت وپس ازاجرای‌مراسم باچندتن ازروحا نیون بز ر گ بـه گفتگو پرداخت . یکی ازرو حانیو ن ضمن صحبت از الینکلن پرسید .

ـآیا گاهی اتفاق می افتد کـــه بدرگاه خداوند دعا کرده شکـــر وسپا سش رابجا ی بیاورید؟

لنکلن جواب داد . هنگام شـب وقتی‌میخوا هم بخوابم ومتو جه می شوم که زنم روی بسترم نیست، چراغ راخا موش کرده و شکر خدا رابجای می آورم .

(c) ketabton.com: The Digital Library

انیسه لطیف میگو ید: مصا حبه از : را صع

شعر لطیف تر ین نجوای یك انسان است باانسانهای دیگر

اگر شاعر د رکار نوآو ری احساس را ازیکی بدزددو کلمات را ازد یگری وام گیرد، شاعر نیست مقلدی است بی مایه که نقش شاعر بودن رابازی میکند

معرفی شویم

فارغ التحصیل پو هنځی اد بیات وعلوم بشری است وپرود یوس پرو گرام ازهر چمن سمنی را درراد یو عهده دار است ، گا هی شعرمی سراید و خوب شعر دکلمه میکند، در انتخاب دختر شایسته سال که به ابتکار مجله ژوندون در سال گذشته اجرا گردید، د ختر شایسته پنجم شناخته‌شدوجوایزی نیز برایش اعطاء گردید .

در اولین بر خورد خو ن گر می آمیخته باحجبش انسانرا بخودمیکشد وبعد صمیمیت و بی شا ئبه گی که‌بمرور خو دمانی‌تر میگردد .

دراظهار نظر ها یش صراحت دارد ودر حرکاتش نو عی شتا بزد گی خاص مشهود است که توام با متا نت زنانه است .

به‌شعر خوب عشق میورزدوبقول خودش شعر جزء زندگی اوشده است گا هی خو دش نیز احسا سش رادر قالب شعری می ریزد، ولی‌شعر خواندنش حال وه‌آن» دیگری دارد وقتی قطعه شعری ر ادکلمه میکند می‌کوشد تمام حالات عاطفی وتا ثر شاعر را از قید کلمات آزاد نماید وعیناآنرا به‌شنونده اش‌انتقال دهد وشناخت ودرکی که از شعر دارد وقتی با صدای بااحساس او یکجا میگردد ، او را دراین راه موفق میسازد ودر ردیف شعر خوانان‌خوب رادیو جایش میدهد .

من اولین دفعه است که با او بگفتگو نشسته ام و کمتر از دیگر همکار انش بااو آشنایی دارم و به همین علت قبل ازآنکه گفت‌وشنودی راآغازنمایم دقیقتراز نظرمیگذردنمش لباس ساده وزیبایی بتن داردو آرایش خفیف و کمرنگی که چهره اش‌را رنگ زده است این زیبایی‌را کاملتر می سازد .

نوعی آرامش غم‌زده در حالت نگاهش نهفته است که بیانگرنوعی تشویش ناشناخته‌در اندیشه‌وروان اوست .

از اومی پرسم :

شما هم شاعرید و هم‌شعرخوان‌وهم پرود سر پروگرا می هستید که محتوی آن شعر های انتخابی‌شماست میتوانید بگویید برداشت شما از شعر چیست واین پدیده هنری را چگونه میشنا سید ؟

لبخند گذرای چهره اش را رنگ میزند، حالت نگا هش تغییر میکند اندکی باکاغذ های روی میز کارش مشغول میگردد وبه تیلفونی جواب میدهد وبعد شروع به‌صحبت میکند باآنکه میان‌کلما تش فاصله‌میاندازد وباتانی حرف میزند گاه شتا بزده نتیجه گیری میکند ولی در همه حال صداقت و اعتقادی که در لحنش و بگفته‌هایش‌محسو س‌است‌مخاطب رامجاب میسازد و وامیداردش تا دقیق بحر فها یش گوش فرادهد.

میگو ید :

ـ شنا خت هاازشعر متفاوت‌است وتعاریف وافاده هانیز مختلف، اما بنظرمن شعر لطیفترین نجوا ی یك انسان است باانسانهای دیگر، نجوای که‌گاه تاسر حد یك فریادگره‌خورده درگلو انفلاق میکند وبااین انفلاق تمام درد شاعر، احساس شاعر وتاثر شاعر را در قالب‌کلمات‌بیرون میریزد، فریادی که از دل میخیزد وبردل می نشیند مشروط باینکه خواننده ویا شنو نده شعر بتواند جلوه‌ای از اندوه‌خودرا، اندو هی‌که هرانسان آنرا در قلب خوداحساس میکند،اما قدرت بیانش راندارددرآن بیابد وبه عبارتی دیگر نجوای‌شاعر به‌حیث یك انسان باانسان دیگر نباید فقط عاشقانه باشد وبیا نگر خوا ستهای که‌مثلا درنهایت فرا قی را بوصال بپیوندد ویایار گریزنده ای‌را بدام هوسی افگند واز همین جاست که شعر خوب از نظرمن‌جای پایش در زندگی انسا نها باز میگردد، تاثرات راباهم آشتی‌میدهد وازآنجاکه جنبه عاطفی قو ی دارد انسا نهارا در هر شرایطی که‌باشند وبهر سویه که قرار گیرندبدرد ها اندوه های متوجه می سازد که همگانی است وبه‌همه تعلق میگیرد.

*تعریف وگفته های شمادر باره شعر اشارتی است به مسوؤ لیت شاعر در برابر هنرومردمی‌که او درمیان آنان زندگی میکند میتوانید بگویید ،ازنظرشماشاعر برای‌اینکه تاثرش درو نگرا یانه وبیگانه از تاثرات انسان هم سر نوشت نو نباشد چه راهی را باید بپیمایدواز چه‌خصو صیاتی برخور دار گردد؟

ـاگر خلاصه اش سازم شاعر باید برداشتی منطقی وعینی داشته باشد وشخصیت و آزادی بیان تا بتواند نجوای انسانی اش راهمگانی سازد و حتی از قید زمان و مکان برها ندش .

*منظور تان راخیلی فشرده افاده نمودید ، اگر ممکن است تو ضیح بیشتری بد هید ؟

ـ یعنی اینکه شاعر دیدی ژ ر ف وعمیق داشته باشد وشنا خت عینی وواقعی از درد ها، هانیاز وشرایط حاکم ، این‌دردها ونیاز هایا فردی وتنی است ویاگر وهی، تصور ش‌را بکنید و قتی جنگ انسانها را دستجمعی بکشتار گاه بفر ستد، وقتی گر سنگی حتی فریاد هارا در گلوها خفه سازد اگر شاعر از خود

(c) ketabton.com: The Digital Library

اگرشعرخوان بتواندتاثرات شاعررابه شنونده انتقال دهدیک هنرمند است وگرنه یک نطاق ساده.

...

عشق یک حالت است، یک حالت سازنده در تمام لحظات زندگی.

بگوید ویاباشعر عاشقانه اش اززلف وموی وروی یارش صحبت نمایدیا تازه همین شعر عاشقانه اش نیز تکراری از گفته‌های خودش وعزیزی ازکلام دیگران باشد چگونه توان او راشاعر گفت ؟ گذشته از آن شاعر باید درشعر خود خودش را تجلی دهد، احساسش را، تفکرش را واندیشه اش را، اندیشه وتفکری که نمیتواند جدا وبیگانه ازتفکرات دیگران باشد وگرنه اگر شاعر استعاره ای‌را ازیکی بدزدد وتشبیهی رااز دیگری وام گیرد که شاعر نیست مقلد است ودر نهایت ناظم، ودیگر اینکه شاعر مانند هر هنرمند دیگری باید آزادی اش را حفظ‌نماید ومثلا شعر فرمایشی و تحمیلی تحویل مردم ندهد وهمین هاست که من از آن به عنوان بر داشت کامل، شخصیت شعری و آزادی کلام یاد نمودم .

° مثل اینکه شما تمام خصوصیات شعر را درمحتوی آن جستجومیکنید وفرم وشکل در شعربرای شما کمتر ارزش دارد ؟

ـ چرا ـ محتوی خوب باید یاور می خوب هم آهنگ باشد ودر قالبی خوب ریخته شود تا مفهوم می را خوب افاده نماید .

° چه نوع فرمی را در شعربیشتر می پسندید .

ـ من بیشتر شعر آزاد را دوست دارم، شاید برای اینکه محصول شرایط زمان ماست و تصویری نیز که‌در آن ازانه میگردد از زمان‌خود ماست ودرنتیجه شعرامروزخصوصیت انسان امروز رادارد، نه بان معنی که‌من برای شعر کهنه وکلاسیک مانند عده ای یک تعبیر داشته‌باشم، شعرای متقدم همه در زمان خودنو آور بوده اند و مفاهیم زمان خودرابه بهترین وجه ممکن در شعر خود انعکاس داده اند، در حالیکه ما نو پردازانی داریم که شعر آزاد ویا سپیدمی سرایند ولی مفاهیم شان کهنه است ، تکراری از مکررات است وغزلسرا یانی هم داریم که شعر شان نواست ، بکر است، در آن ابداع بچشم می خورد وشعرامروز درهر وزن وقالبی که باشد همان‌را می‌پسندم که خصوصیت وظرافت احساس خود شاعر راداشته باشدو القاء وانتقال مفاهیم درآن آسان صورت گیرد .

° شمادر جای شعررا صرفا یک پدیده عاطفی‌معرفی نمودید ودرجای دیگر شاعری راکه ملتزم نباشد ناظم گفتید، میتوانید حدود وظایف وتفاوت های کار یک نویسنده و یا هنرمند دریک بخش دیگر را ازشاعر جدا نمائید ؟

ـ به عقیده من دریک بخش‌خاص همه هنر هابا هم وجه اشترا کی دارند و آن عینیت برداشت است و اینکه درچه حدی هنرمند میتواندبا اثرخوداین برداشت رابدیگران‌انتقال دهد ، از نظر من کار نویسنده بدلیل اینکه در بکار بردن کلمات بیشتر، آزادی بیشتر دارد آسانتر از کار شاعر است ، شاعر باید سمبول‌ها راخوب بکار ببرد ودر کار برد سمبول اواحساس شما عرانه‌وظرافت طبع اوست که مددش میکند، ولی محدود بودن در بکار بردن کلمات نمیتواند اورا غیر مسؤول بسازد.

°حال به سلیقه خود چنین‌شاعری راکه رسالتش را فهمیده ودرشعرش متجلی ساخته باشد و هم از نظر فرم، محتوی وازانه تصویر زندگی

درشعر موفق باشد بما معرفی‌کنید ونمونه شعرش را نیز بخوانید؟

ـ « محمودفارانی بنظرمن‌شاعری است‌متعهد و ملتزم، زیراهمه‌چکیده های احساسش از واقعیت های‌تلخ

بقیه در صفحه ٦٠

(c) ketabton.com: The Digital Library

هنر در خیر

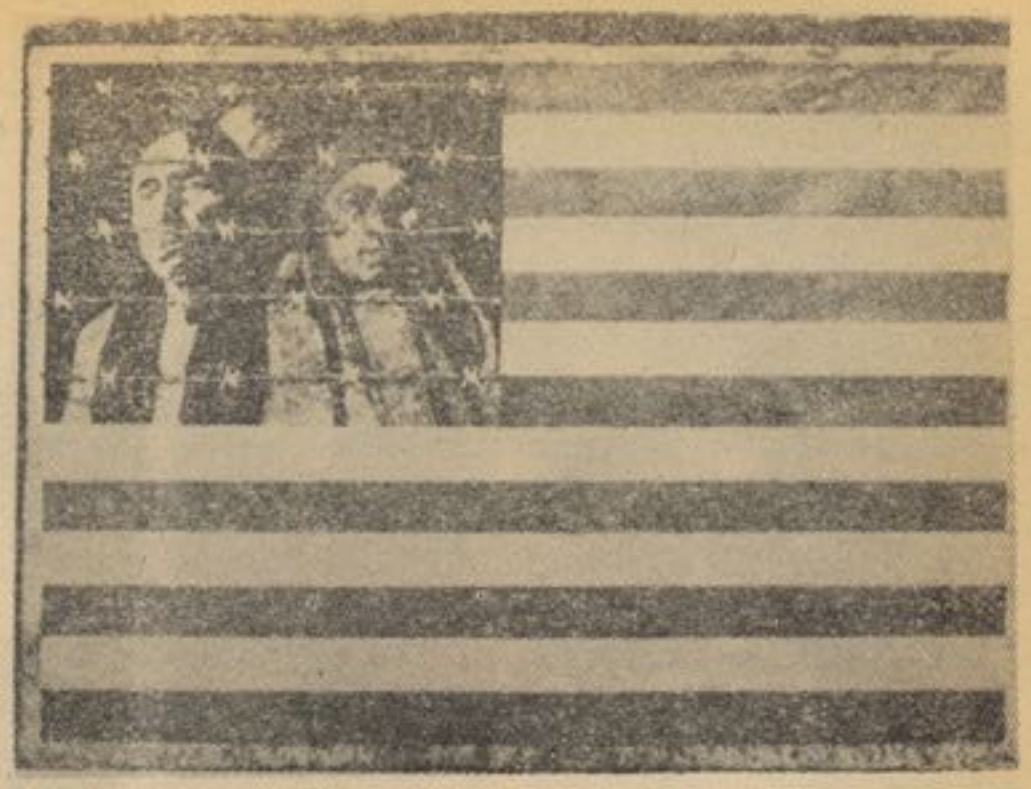

بایدی «مامردم» کار «وین اینگلش بوی»

در میان بسیاری از سرخپوستان امریکا هنر هست و وجود نداشت آنچه وجود داشت عبارت بود از پیشه وران. چون بسیاری از واحد های خانوادگی منکی‌به خود بودند و تمام کالاهای مورد نیاز را خودشان تولید میکردند ، تقریبا هر عضوان واحد های خانوادگی پیشهٔ سود مندی راچون سفال سازی ، تکری بافی ، کنده کاری روی چوب ، استخوان کاری و لباس دوزی بلد میبود . مهارت درین پیشه ها ارزش داشت واهمیت بزرگاری تا جایی بودکه زنان برخود میبالیدند که اینقدر قبرغه بافلو خشک کرده‌اند یا اینقدر مهره را برای خیمه های شان‌به‌کار کشیده اند. از آنجا بی که معیارهای ذوقی درچرخ چوب های تنگی محدود بود ، به ابتکار هنری چندان ارزش داده نمیشد .

با اینهمه ، برخی از اشیا به‌خاطر حیثیت شی مورد ستایش بود تابه‌خاطر اعتبارتخنیکی درین میان میتوان از اشیایی نام بردکه‌ازمواد شاذ وگرانبها ساخته شده میبود ـ مثلاچیز هایی‌که از یاقوت ، فیروزه و صدف ساخته میشد .

هنگامیکه مهره های شیشه‌یی برای‌نخستین بار توسط بازر گانان پوست معرفی شد،بهای بلندی داشت و تنها به چند رنگ محدود و پیمانه‌کم بدست می آمد .

برین اساس ، اشیایی که بامهره های شیشه‌یی آرایش میبافت ، اشیای معتبری‌میبود سرخپوستان این اشیاء را با افتخاربه‌خودشان می آویختند و این اشیاء زیبا به شمار- می‌رفت .

هنگامی‌که در جریان تجارت پارچه پشمی به سرخپوستان معرفی شد ، همانند مهره‌های شیشه‌یی باآن معامله کردند . هرکس توان خرید داشت ، به جای پوست پارچه پشمی به‌تن میکرد .

برتر از عامل اعتبار ، چیزی دیگری که زمینه را برای پذیرش اشیای تازه آماده میساخت ، رنگهای روشن وشوخ بود .

سرخپوستان به زودی رشته های ابریشمی ومهره های به‌رنگ روشن وشوخ راجانشین رنگهای محلی ساختند .

امروز رنگ آمیزی دوباره ماسکها وتوتم‌ها بارنگهای روشن تجارتی صورت میگیرد،زیرا برای سرخپوستان هر اندازه‌یک شی‌روشنتر به‌نظر آید ، به همان اندازه زیبایی دارد. ازینجهت ، گرد آورندگان عادی ، اداره‌گران موزیمها وکار شناسان هنر سرخپوستان ازینکه ماسکها دوباره رنگ آمیزی‌میشود،یا دربافت فرشهای سر خپوستان رنگهای‌صنعتی به‌کار میرود ، متاثر هستند . به‌نظر میرسد که مردمان غیر سرخپوست نمیخواهند آنگونه که‌یک فرد سرخپوست به هنر سرخپوستان نگاه میکند، نگاه کنند، اینان آرزو دارند هنر سرخپوستان رنگ رمانتیک داشته‌باشد.

نفوذمذهب

تنها در قلمرو مذهب است‌که درمییابیم در زمینه های کار هنرمند وپیشه‌ور تخصص درمعیار بلندتری جلوه‌گری‌میکندو تازه‌آوریها درطرح گسترش میابد .

مفاهیم و تصورات مذهبی سرخپوستان غالبا از اشباح خیالی ریشه میگیرد،ازینرو ضرور نیست که این مفاهیم و تصورات با معیار های موجود (رهنگی کاملا مطابقت‌داشته باشد . اعمال افراد (معمولا مردان) برای بدست آوردن یاری‌مددکارروحی توسط‌آزمونهای بصری در میان قبیله های سرخپوست‌اضلاع متحده وکانادا اگر چه همه‌جاگیر نیست،ولی به‌کثرت دیده میشود .

دربرخی از مناطق شیوهٔ این اعمال چنان است که‌یک مرد جوان باید برای سه یاچار روز ازقبیله دور شود وبه قله‌کوهی برود. درآنجا باید به تنهایی روزه بگیرد ،دعاکند وبرخی از اوقات خودش راشکنجه بدهد ،تا بدینصورت ار واح براو ترحم آرند. این‌کار هارا تازمانی ادامه میدهدکه شبحی براوظاهر شود .

غالبا مرد جوان در چنین اوقات جانوری، گیاهی یاشی بیجانی را میبیند که‌در برابرش ظاهر میشود وبه او دستور هایی میدهد . چون دستور ها تلقی مرد جوان رادر جامعه تعین میکند .

درمان این دستورها ممکن است به مرد جوان گفته شودکه از الان خوراکها پرهیزد زندگی خویش را وقف پیشه های شفابخش سازد ، جنگجو شود ، پنجرن بگیرد ومانند اینها. همچنان ممکن است به اوبستوررده شودکه مهمانهای جادویی‌را به خودش‌بیاویزد، برسر خودش چه طرحی رانقش کند وچه آهنگی رابخواند . وتر دوارد شاذ و نادری شاید به مرد جوان دربارهٔ یک مذهب تازه رهنمایی گفته‌شود .

براساس آنچه گفته شد ، هنر مذهبی غالبا نسبت به هنر معمولی پیچیده‌تر،اصیل تر و ارزمند تر است .

اگر قرار باشد بین هنر مندو پیشه‌ور سرخپوست تفاوتی قایل شویم ، این تفاوت درین نکته نهفته است‌که هنرمند واقعی مرد تصور ورؤیاست، پایگزار مذهبی نوین‌است. اواز محتوی تخیلی فرهنگی‌یا بیرون‌میگذارد واشکال تازهٔ هنری می‌آفریند .

درنظر باید داشت که وقتی به‌شکل تازه یی به‌میان می‌آید، آهسته آهسته رنگ سبک رابه خود میگیرد وجزوی از فرهنگ‌جامعه میشود . گاهی‌هم‌دیده‌میشود که برخی‌ازپیشه وران نسبت به دیگران به اشکال تازه‌یی‌که دارندان آرا به اند، بیشتر علاقه نشان میدهند . وچنین پیشه رانی البته دراثر اصیل قرار دارند .

وظیفه‌هنر

درآنچه‌که به دست سرخپوست امریکایی ساخته میشد ، وظیفه یی میداشت. آویختن یادگاری بر دیوار و قرار دادن مجسمه یی درگوشه‌یی به خاطر اینکه مورد ستایش‌واقع شود ، برای سرخپوست امریکایی نا آشنا بیگانه بود .

آنان همه‌جا آرزو مندهستند تاپدیده‌های زیبارا در اختیار داشته باشند . وسر خپوست امریکایی نیز ازین امر مستثنی نبود .

سرخپوست امریکای تقریبا هرچیزخودش‌را آرایش میداد . البته برخی از اشیاء آرایش بیشتری داده میشد . غالبا اشیایی‌که زیاد کار آمد نمیبود ، کمتر آرایش میبافت ، ولی اگر وقت کافی میبود این شیا بامهارت‌آرایش داده میشدند تا جاذبتر به‌نظر آیند. بدینصورت باید اعتبار داشته باشیم که آرایشهای دقیقانه و ماهرانه را دران جوامعی بیابیم‌که مردم آنها وقت فارغ بیشتر داشته‌بوده‌اند

نکسن پیش از آنکه پیامش را درمورد مسایل سرخپوستان به کانگرس بفرستد، باعضای شورای مشورتی یک قبیله سرخپوست مصافحه میکند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ستان امریکا

ماسك متحرك كار «كوا كوتل»

سرخپوستان بخشهای هموار غالبا خوراك کافی از رمه های بافلو به دست می‌آوردند. (به‌خصوص پس ازآنکه اسپرا شناختند) ولی چون زندگانی خانه به دوش داشتند ، ناگزیر بودند فرا ورده های هنری شان را محدود به چیزهایی سازندکه به آسانی حمل بتواندشد. سرخپوستان این بخشها به‌چیز هایی‌بیشتر ارزش میدادند که برای بقای زند گانی‌شان ضروری میبود. از جمله: خوراك، پو شاك خیمه ، افزار غذاخوری ، افزار شکار وافزار هایی‌که باآنها پوست را قابل استفاده‌ میساختند .

به‌همین صورت چیز هایی که در مراسم خاص مورد استفاده میبود ، اهمیت میداشت.

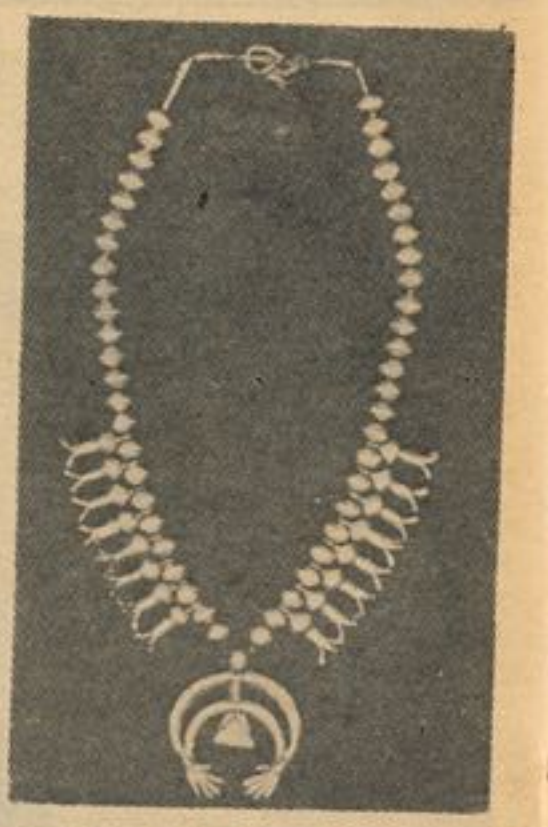

گردن بند نقره کار هنر مندی‌از قبیله «ناواجو»

از جمله داروها و پدیده های در مانگر جنگی چون سپر های نقاشی شده .

چرا برخی از اشیاء بدون تزئین باقی‌مانده، برخی از اشیاء نیمه مزین است و برخی از اشیاء با مهارت وچیره دستی آرا یش‌یافته است ؟

برای این پرسش پاسخ واحدی در دست نیست، ولی میتوان از چند عامل سخن گفت:

آن اشیایی که زود میشکست ویا برای یك بار استفاده ساخته میشد ، تزئین کمتری میبافت . این اشیاء عبارت بود از چیزهایی مانند دام برای جانوران، پناهگاه‌های موقتی یاسپرا میکهایی که توسطمردمان خانه‌به‌دوش استفاده میشد .

لباسهایی که برای استفاده روزانه ساخته میشد ، نیز بدون تزئین میبود ، لباسهایی‌که زودکهنه میشد ، و لباسهایی‌که در جنگ یا شکار به‌تن میکردند ، نیز آرایش کمتری‌میدید زیرا تزئین این اشیای‌کم‌عمر ابلهانه به‌نظر می آمد .

بر خلاف لباسهایی که برای و ظایف مهم ساخته میشد، تا آنجا که وقت‌اجازه‌میداد، با مهارت ودقت تزئین میبافت .

از بخشهای هموار ناگرانه های خاوری‌برای یك زن پوشانیدن جامه‌های قشنگ به‌شوهرش یك افتخار میبود. البته شوهر میبایست مواد خام (مهره‌ها، پوست ، پارچه) را فراهم کند وکار های دیگر رازن انجام میداد .

هدیه ها

یکی‌از علتهای زینت دادن اشیاء رسم‌هدیه دادن بودکه درمیان سرخپوستان امریکا زیاد رواج داشت . چیز هایی‌که به حیث هدیه ساخته میشد ، با دقت خاصی تزئین میبافت تاهدیه دهنده توجه خودش را به‌هدیه‌گیرنده نشان بتواند داد . افزار هایی که برای‌دوخت ساخته میشد ، رشته هایی که‌در مهره‌دوزی به‌کار میرفت و افزار های رشتن تار، به‌دست مردان ساخته میشد تا به خویشا وندان زن طور هدیه داده شود . در بخشهای هموار، یك کودك نوزاد ممکن بود تاشش گهوارهٔ مهره دوزی شده از طرف خاله ها یا خواهران خودش به‌حیث هدیه دریافت‌کند .

در میان قبیلهٔ «هوپی» مردان روسری‌هایی میساختند و تزئین میکردند .این روسریها را همرقصان آنان در «رقص پروانه» به سر میگذاشتند . بسیاری ازقبیله‌های‌سرخپوست امریکا کم ازکم یك جشن هدیه دهی‌داشتند.

(مثلا جشن معروف «پتلاچ» در کرانه‌های شمالغربی) مراسم سرخپوستان مناطق‌جنگلی با ضیافتها ودادن هدیه ها همراه بود .

«کاچینا» نام الهه ها ی سرخپوستان (پوئبلو) درنیو مکسیکو و آریزو ناست.طی مراسمی در طول سال ، مردان نقابهایی میپوشند وبه پایکوبی میپردازند تا باران ببارد ، حاصل خوب به بارآید و بیماریها از دهکده نابود شود . صورتهای کوچکی از رقاصان «کاچینا» برای هدیه به کودکان،روی چوب کنده کاری میشود .

کودکان بااین گدیها بازی میکنند یاآنهارا درخانه هایشان می آویزند . بدینصورت،این گدیها به حیث یك بازیچه آموزشی کار میدهد . زیرا کودکان هنگام بازی با این گدیها ، نکته‌هایی دربارهٔ الهه هایشان فرا می‌گیرند .

عنصر نمایش عامل دیگری بودکه اندازهٔ تزئین را تعیین مکرد. مردان زنان‌خودشان وخویشا وندان زن‌را به‌کار تهیه لباس سرگرم میساختند. نخستین اروپاییانی‌که به‌بخشهای هموار پاگذاشتند چنین انتباه گرفتندکه‌مردان سرخپوست تمام عمر شان را در آرایش،شانه زدن موی و پوشیدن جامه ها وجواهر زیبا سپری میکنند. عنصر نمایش درمردسرخپوست تاجایی میرسیدکه به تزئین پوشش اسپش میپرداخت واشیایی را تزئین می‌کرد که در رقصها به‌تن میداشت .

مساله چیره دستی درکار ، عامل دیگری درتزئین اشیاء به شمار میرفت . وقتی مردی جامهٔ زیبایی به‌تن میکرد ،زن وخویشاوندانش به‌خاطر توانایی ساختن چنین جامه های‌زیبا برخود شان‌میبا لیدند .

درمیان سرخپوستان جنوبغرب ،سفالسازان باهمدگر به‌رقابت میپرداختند تا ببینند چه‌کسی ظریفترین و مزین ترین شی را میتواند ساخت . با اینهمه ، چیره دستی در کاربا کیفیت مادهٔ کار توام بود . امروز در بسیاری از بخشهای امریکا پیشه وراني وجود دارند که هنوزهم نمیخواهند مواد خام بی ارزش را به‌کار ببرند ـ اگر چه میدانند خریدا ران ساخته هایشان جهانگردانی هستند که غالبا به ارزش کار آنان توجهی ندارند .

چلم و بشقاب و قاشق

اندازهٔ تزئین اشیاء عمدتابا اعمال‌مذهبی پیوند دارند . یك مقایسه اشیایی که در موارد مذهبی به‌کار میرود با اشیایی که در موارد غیر مذهبی استعمال میشود ، این‌نکته راروشن میسازد .

دود کردن تنباکو که غالبا بایکی دوگیاه دیگر همراه میبود ، در بسیاری ازبخشهای امریکا بسیار رواج داشت .

چلمهایی‌که به منظور استعمال روزانه و هدفهای غیر مذهبی به کار میرفت ، غالبا به شیوهٔ بسیار ساده یی تزئین میشد .

از سوی د یگر ، در بسیاری از بخشها، تنباکو گیاه مقدسی پنداشته میشد وکشیدن چلمهایی که در مراسم مذهبی به‌کارمیرفت با ظرافت تزئین شده میبود .

برخی از اوقات تزئینات این چلمها شکل ثابتی داشت.

این چلمها غالبا از سنگهای نرم ساخته میشد وروی آن‌ها اشکال آدمها یا جانوران را بادقت کنده کاری میکردند . لوله های‌این چلم‌ها نیز آرایش میبافت .

حتی مراسم خاصی هنگام کشت‌وبهره برداری تنباکو انجام میشد .

این مراسم حتی درمیان‌قبایلی انجام‌میبافت که‌کشاورزی دیگری بغیر از تنباکو نداشتند. به‌طور نمونه، قبله«کراو» لباسهای مخصوصی ساختندکه هنگام کشت تنباکو به برمیکردند.

درمورد بشقابها و قاشقهای چوبی نیزچنین مقایسه یی میتوان کرد : بشقابها وقاشقهایی که‌برای استفادهٔ روزانه میبود ، از چوب نرم ساخته میشد ودارای طرحهای ساده‌یی میبود.

برخلاف ، آن قاشقها و بشقابهایی‌که در مراسم مهم مذهبی به‌کار میرفت ، ازچوب سخت ساخته میشد وبااشکال آدمیان‌وجانوران آرایش میبافت .

نقابها وصورتها

ابتکاری ترین فر آورده های هنری سرخپوستان امریکا اشیای مذهبی بودکه در زمینه های غیر مذهبی همانند نداشتند. این اشیاء عبارت اند از اشیای تخیلی‌که مخصوص مقاصد مذهبی ساخته میشدند. نقابهای‌اسکیمو های الاسکا ، با اشکال بی نهایت گوناگون از فرآورده های بسیار خیال انگیزیست که‌در جهان به وجود آمده است .

بقیه درصفحه۶۱

ماسکها ی سر خپو ستان امریکا عمیق‌وخیال انگیز است .

(c) ketabton.com: The Digital Library

مسجد خواجه محمد یار سا در بلخ که نمایندگی از هنر معماری قدیم افغانستان میکند.

سبک معماری مخصوص نورستان که درساختمان خانه‌ها، زیبایی چشمگیر دارد.

افغانستان کشور دلخوا

راپور از: ژیلا سمیعی

● ریاست گرځندوی با بیشتر از هزار کمپنی خارجی رابطه دارد. تعداد سیاحین که درسال ۱۹۷۲ از افغانستان دیدن نمودند بیشتر از صد هزار نفر میباشد

سرزمین باستانی افغانستان که دارای تاریخ شکوهمنداست دایما طرف توجه و دلچسپی سیاحین ومردمان مغرب زمین بوده آرزوی دیدار این دیار راهرسیاح خارجی به سرمی پروراند .

سیاحین که فریفته ودلباخته خطهٔ تاریخی وزیبااند افغانستان رابخاطر داشتن آثار تاریخی که ازتمدن کهن آن حکایت میکند و مناظر طبیعی را برای خویش انتخاب کرده ومدت را درین کشور اقامت می گزینند تا دیداری ازمناطق مختلف این سرزمین به عمل آورده وارمغانی ازآن برای هموطنان خویش تهیه دارند .

مهمانان خارجی که درافغانستان بصورت سیاح داخل میشوند توسط ادارهٔ رهنمایی گردیده ودرداخل کشور برای آنهااز هرنگاه بوسیله همین اداره‌سهولت های‌فراهم‌میگردد، تابشکل منظم وباخاطر آسوده ازمناطق‌مختلف وپرارزش این دیار دیدن بعمل آورند این اداره بنام «ریاست گرځندوی» یاد میشود . بشاغلی سلطانی معاون این موسسه ضمن گفتگوی در زمینه فعالیت وتاسیس ریاست گرځندوی چنین اظهار کرد:

درسال ۱۹۵۸ ـ اداره کوچکی درچوکات وزارت اطلاعات وکلتور بوجود آمد که کار های مربوط سیاحان رابه عهده داشت وتا اندازهٔ برای همان عده قلیل سیاحان که به افغانستان می آمدند ، این اداره کافی‌بنظر میرسید، زیرادرآن وقت مانند سالهای اخیر تعداد وارقام جهانگردان که ازکشور باستانی افغانستان دیدن میکردند محدود بوده و تشکیلات بزرگ ازحوصلهٔ آن بیرون بود .

این شعبه که به منظور رهنمایی سیاحان بوجود آمده بودباسرمایهٔ چهار ملیون‌افغانی شروع بکار کرده که روز نامه ها، وهمچنان وزارت معارف وریاست هوتل هابآن همکاری ومساعدت می نمودند که مساعدت وهمکاری مامقات متذکره به اشکال مختلف بوده درزمینهای توریست وشناسایی افغانستان موثر واقع میگردید.

شعبه روابط توریستی ورهنمایی سیاحان درکشور درآنزمان فقط دوعراده موتردراختیار داشته وازآن برای عبورومرور سیاحین استفاده بعمل می آمد . درحالیکه فعلا این ریاست دارای ۱۰۰ عراده موترتیزرفتاربس وانواع دیگر بوده وفعالیت آن بیشترگردیده است .

هنگامیکه تعداد سیاحان روبه افزودی نهاد وعلاقمندان دیدار ازافغانستان درجهان ازدیاد حاصل کرد دیگر امکان نداشت تا توسط اداره کوچك تمام امور سیاحت رااداره نمود، پس تشکیلات توسعه یافته وریاست درچوکات آنوزارت بوجود آمدکه تا اندازه زیادی میتواند ازتمام امورسیاحت بصورت منظم ودرست وارسی نموده وروابط میان سازمان های توریستیك بین المللی راقایم سازد .

رابطهٔ سازمان هاوکمپنی های‌خارجی برای جلب توریست وجهانگرد خارجی بسیارموثر بوده درافزودی توریست نقش‌موثری رابازی می‌کند، به این منظور ریاست گرځندوی با بیشتر ازیکهزار کمپنی خارجی روابط داشته بعلاوه آن عضویت دوسازمان مهم سیاحت اتحادیه بین المللی موسسات دایمی توریزم وکمیته که به خاطرامور سیاحت در آسیا وجود دارد بنام (کمیته جنوب‌آسیا) ویاکمیته (توریزم منطقوی) یاد میگردد، دارااست که سازمان اولی فعلا دارای ۱۱۰ عضوبوده ودر اول فقط‌کشورهای اروپایی درآن شامل‌بودند مگر اخیرا به شکل سازمان بین المللی در در آمد است .همچنان در کمیته جنوب آسیا کشور های ایران ـ هند ـ پاکستان ـ سیرالانکا ونیپال نیز بحیث عضو اند .

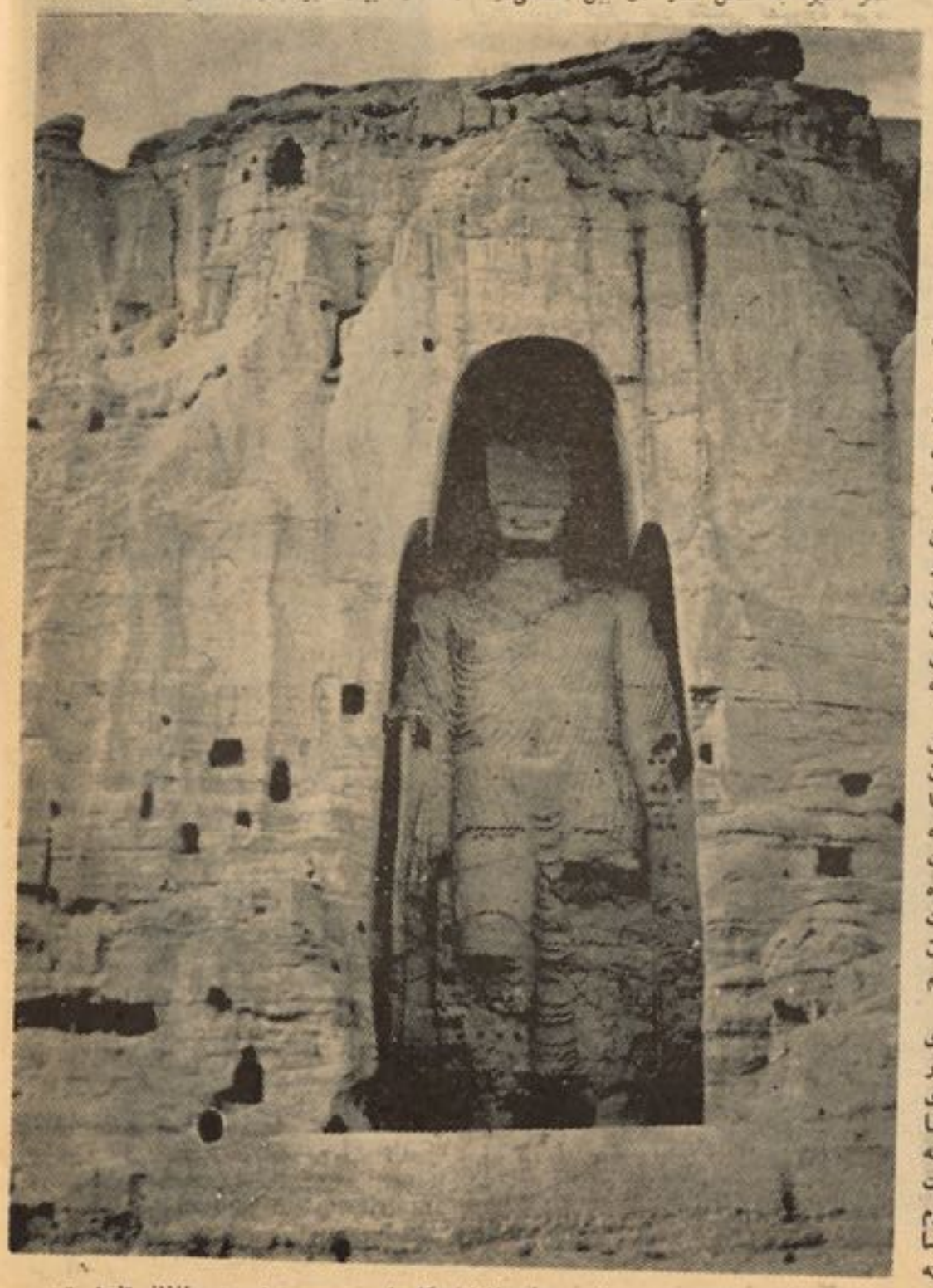

مجسمهٔ ۵۳ متری بودا در بامیان‌ازشهکارهای هنر بودیزم در افغانستان‌است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مینار جام که یکی از شهکار های‌هنر قدیم افغانستان است .

ه سیاحین

جهان گردان سعی بعمل آورده هر سال یک سلسله نشریات به زبان مختلف بچاپ می رساند تا برای جلب خارجی هاو تور یست ها بسوی افغا نستان کمک کندو هم چنابرای شنا سانی بیشتر این کشور موثی واقـــع گردد ۰همچنان زمینه را برای زور نا لستان نو یسندگان وفلمبر داران خارجی مسا عـد سا خته وآن هارا تشویق میکند تا مطالـب در بارهٔ افغا نستان در کشور های خودپخش کرده وبه معرفی بیشتر افغا نستان بپر دازند چنانچه یک سلسله فلم هااز سر زمین‌مادر کشور های امریکا ـالمان سویس وفرا نسه درروی پردهٔ تلویز یون آمده است ۰

مو صوف در مورد تعداد سیاً حین وفصل که در آن سیا حان زیاد تر وارد کشور می شود چنین گفت : تعداد سیاحان درسالهای اول تاسیس این ریا ست به ۴۰۰ نفـر می رسید که این تعداد هی سال رو به افزود ی نهاذه تاانیکه در سال ۱۹۷۱ تعداد آن‌به یک‌صد وسیزده هزار و درسال ۱۹۷۲به‌یک صد و ده هزار سیاح رسید البته‌این تزاقص درسال هـــای متد کـــره وجـــود متـــعد د بوده است ولی در تیـمه اول امســـا ل گراف تعداد ساحین درین کشور قوس پایین تری‌را پیموده زیرا دولت برای هیپی هـــا اجازه دخول رانداد ۰وفقط توریست های‌درجه اول ازافغا نستان دیدن کرده اند ویا یست یاد آور شد که وارد شدن هیپی ها در کشور مفاد نداشته اما آمدن توریست درجـــه اول میزان اسعار خارجی را در کشور بالا می‌برد۰

تعداد سیا حان که توسط وسایل هوائی وزمینی داخل کشور شده است به ترتیب در سا لهای ۷۱ـ۷۲و۳ ۷ چنین است ۰در سال ۱۹۷۱ از طریق فضا (۱۸۱۷٤) نفر واز طریق زمین (۹٤۹۳٥) نفر ۰

در سال (۱۹۷۲) از طریق فضا (۲۱۰٦٤) نفر از طریق زمین (۹۱۷٤ ۸) نفر ۰

در سال ۱۹۷۳ **از طریق فضا (۳۷۲ ۱۸)** نفر از طریق زمین (٥۳۲٦٥) نفر۰

که پـنجاه فیصد را سیاحان مـمالـک همجوار وبقیه را امریکائی ها ،فرا نسوی ها، المان ها وانگلیس ها تشکیل می دهند ۰مدت اقامت امریکایی ها درین سرزمین‌نسبت‌بـه سیاحان دیگر کشور ها کمتر است وی در مورد قسمت دوم سوال گفت:بطور عموم ازماه از مـاه ثـور تـا مـاه عـقرب افغـانستان مـو رد تـوجـه بیشتـر سیـا حین قرار میگیرد ولی‌در دوماه های سنبله ومیزان بطور خاص توریست ها اضافه تر داخـــل افغا نستان میشوند ۰

ثبا غلی سلطانی مسا یل وجا های مـورد توجه توریست هـارا چنین معرفی کـرد:از نقطه بنظر توریست مناطق چون‌میزار شریف بلخ بامیان ،هرات ،غزنی ،هده ،بند امیرکابل واطراف آن مورد توجه بوده وسیا حان بیشتر این مناطق را می بینند چه آثار تاریخـــی بیشترزرا این مناطق‌دارا‌ست همچنان دره‌های زیبا هندو کش ۰نور ستان وپکتیا از نقطـهٔ نظر داشتن مناطق طبیعی برای سیا حـــا ن دلچسپ واقع میشود به همین قسم باید یاد آور شوم سیا حان کموقت کمتری در اختیا ر دارند فقط کابل وبند امیر مورد مشا هده‌آنها قرار میگیرد ۰

از بازی هاو سپورت های که زیاد ترتوجهٔ جهانگر دان را جلب کرده ومی کند سپورت باستانی آنها بز کشی می باشد وآرزوی‌دیدن آنرا هر فرد سیاح در سر دارد ۰

معاون ریاست گرخندوی در پاسخ سوالی چنین گفت: چند سال قبل‌ازاین‌نماینده‌بانک جهانی طی مسافرت ازمناطق مختلف تاریخی ومنا ظر طبیعی افغا نستان دیدن کرده انـد افغا نستان رااز نقطهٔ نظرتور نسیک دلچسپ خوانده وکمک‌های‌بانک جهانی‌رادرزمینه‌انکشاف وتوسعه توریسم وعده دادند که‌نظربه‌تجویز بانک جهانی هئیت های داخل کشور شده و سا ختمانی هوتل ها را در داخل کشـــور تصویب کردند که آخرین دستهٔ این هیات در همین اواخر داخل‌افغا نستان گردیده ودر آن‌مهندس یکی المانی بنام (بورنر)ودیگری امر یکائی مسما به (بودیر)شامل می باشند ودر سا ختمان هوتل ها حصه خواهند گرفت هوتل ها که بسبک معماری قدیم اعمارخواهند گردید به‌کمک‌بانک جهانی‌ساختمان‌آن‌درمناطق توریستک پایان خواهد یافت ۰

ثبا غلی سلطانی در قسمت منفعت که از مدرک توریزم در کشور عاید می گردد گفت: در افغا نستان از زمانیکه توریزم رواج بیشتر یافته هوتل ها، انتیک فروش‌ها وغیره بازار خوبی پیدا کرده وتعدادی اسعار خارجی را داخل افغانستان ، کرده است.

وی در زمینه رهنما ئی توریست در کشور چنین توضیح کرد۰ برای تور یستها در داخل کشور هوتل ها قبل نظر به اطلاع خود آنها ریزرف گردیده وموترهارا دراختیار آنهامی گذاریم وهم چنان تکت طیاره را نیز برای‌آن ها گرفته ودر اختیار شان می گذاریم تـــا سهولت هرچه بیشتر را فراهم کرده باشیم همچنان نشریات که برای معرفی افغا نستان تهیه گردیده در دسترس آنهاقرارداً دهمیشود در قسمت اخیر گفتگو وی در مورد (پـــارک ملی)چنین اظهار عقیده کرد ۰

در بارهٔ با میان برای اولین بار درافغانستان بحیث پارک ملی اعلام گردید کـــه مقصد از اعلام آن حفظ ابدات تاریخی یک منطقه میباشد وتار یخچه آن تا به صد سال قبل میرسد که اول مرتبه در امریکا مرعی الاجرا قرار گرفت وبه مرور زمان از کشور امریکا دیگر ممالک پیروی کرده ویکی عقب دیگری‌جاهای تاریخی را بصورت پارک ملی)در آوردند ۰

در جا های که‌بنا م پارک ملی یاد میشود حق خریدو فروش زمین واعمار تعمیـرا ت ممنوع قرار داده شده وبه حفظ آبدات آن به صورت اصلی کوشش بعمل آید ۰

(c) ketabton.com: The Digital Library

از ستار ایند ستایل
نوشتهٔ : گلشن ایو نگ

ترجمه و تلخیص: خان آقا سر ور

امیتا به بچن کیست و چگونه از پله‌های شهرت بالا رفت؟

این بلندقامت ترین سردسینمای هندچگونه باکوتاه‌قدترین دخترسینما ی‌ان‌کشور نردعشق باخته‌وازدواج نمود ؟

. . .

یگانه‌مشکل زندگی این‌سر دظاهر آرام ولی‌شوخ طبع‌کوتاه‌بودن‌چپرکت جیابهادری‌میباشد

امیتا به بچن یا «پور تریت دلپذیر سینمای هند که باشش فت و دو انچ قد از بلند قا مت تر ین بازیگر رو لهای اول فلمهای هند ی میباشد، دیگر با آرزوی همیشگی‌اش رسیده و اینروز ها را که با خا طر آسوده و در اوج شهرت قدم میز ند، از روز خوا ستنی حیات شخصی و هنری خود میداند. چه نه تنها پرده های سپید سرا سر کشور ش ر ا تسخیر نموده است بلکه از تلاشهای پیگیر جهت بد ست آوردن «رول» موافق حال نفسی برا حت میکشد.

جیب هایش دیگر گنجا یش پذیرش قرار داد تمثیلی تازه پیر ا نداشته و اکنو ن هنگا می فرا ر سیده است که از میان سیل پیشنها دات فلم پرو دو یو سران، سناریو ویا دا ستا نی را انتخا ب نمود ، او کی نما ید به مزاجش موافق بوده واز خوا ستهای دیگران معذرت بخوا هند.

اگر چه و ی قبلا درفلمهای ناکام عایداتی و نیمه مو فقی چو ن « ایك نظر ـ پنسی بر جو ـ بندهی هت» و چند تای دیگر، رو ی پرده ظا هر گردیده بود و لی فلم «آنند» نخستین فلمی بود که ا و او توا نست کر کتر احاساسا تی ایرا بخوا ستهٔ خود ش بازی نموده آنچه استعداد نهفته دا شت برو ز دهد، تا اینکه فلم «زنجیر» در واقع این هنر پیشهٔ آرام ـ زود ر نج و خجول را بز نجیر های طلا یی‌قندیل

(c) ketabton.com: The Digital Library

امیتا به بچن

جیا بهادری

شهرت آویخت .

کنون عمر رنجها و تا ریکی های زندگی اش پا یان گر فته و بعزمی خاتمه داده است که تصمیم دا شت «تا بجهان و جها نیان ـ معشو قه‌ـ فامیل همس آینده و به خصو ص بخودش ثابت نسازد که او چـــه کسیست و چگو نه استعدادی ر ا صا حب است ، ابدا با از دوا ج نخواهد تو صل ور زید.»

زما نیکه با آواز پالش شده اش قصه های تلخ و شیر ین ز ند گی‌را تشریح میکند، خـنده های آرام و حر کات چشمان مر موز و سحـــر آمیز ش و قار خاصی باین مردشاعر نما بخشیده و چنان شخص مخا طب را تحت تاثیر گفته ها یش میگیرد که گو یی قوه یی جا دو یی دارد.

امیتا به بچن در فا میلی بالا تر ازمتو سط بـد نیا آمـــده پد رش (هرو انیس رای بچن) نام داشته واز شعرای مشهور یست ولـــی مادرش که مشوق خاص و مربـــی واقعی وی در تحصیلات مد ر سه و تعلـیم زبان انـگلیسی بوده ا ست زن فهمیده و خبیر یست که بنا م «تی‌جی» .

امیتا به درالسنه هـــای هندی و انگلیسی دستـــی توا نا دا شتـه‌و توفیق کلی یك هنر مند را منو ط به تسلط وی در زبان میدانـد ، چنانچه درین مورد از«مارلون‌براندو ودلیپ کمار» مثال آورده افـز ود: «تااین دو هنر پیشه بی ر قیب در بیان سجـــه‌ی دیا لو ك قـــد رت فوق‌العاده یی ندا شته با شنـــد نمیتوا نند، این چنین بد لها جـــا می گیرند.»

وی که در «اله آباد» چشم بجهان کشوده و تحصیلات خود را نیز در همان منطقه بپا یان ر سا نیده است در برابر سوالی که «آیا در هـنگام متعلمی، گاهی هم بچنین مفکو ر ه بوده اید که زمانی اکتور مو فـــق سینمایی خوا هید شـد؟» خـود را نخست جمع و جور نموده، ما نند اینکه یکایك گذشته ها را بخا طر می آورد گفت:

ـ اگر چه در اله آباد، هموا ره در نمایشات مکتب سهم گر فـته و میخوا ستم دیگر در امور درامها نیز سهم فعالی دا شته با شم مـــگر متا سفانه نتوا نستم شر منده‌رویی ام را از بین ببرم. روی همین‌ملحوظ هیچوقت جرئت ندا شتم حتی نز د خودم همچنین خیالی را زنده‌سازم، زیرا حتی از خودم خجا لت مـــی کشیدم.

هم نمیتوا نم به تنها یی دررستورانی شاید تعجب نما یید که امر و ز بالا شده چای صرف نمایم، چه رسد باینکه بیرا مون چیز های دیـــگر بینند یشم ویا با کسی مقا بل شوم.

در دو ران مکـتـب ممکـن است بعضا افکاری بمن دست میداد، مگر مسلما نسبت همین ضعف ، همـه منفی میبود تا مثبت، چنا نچه‌همینکه لیسانس خود را از یو نیو ر سیتی دهلی گرفتم، بدون کدام تـلا شی دربمبئی، را سا به کلکته رفتـم تا شامل کاری شوم.

بلی فراموش نبایـد شود که در سال ۱۹۶۰ هنگا میکه سفر کو تاهی به بمبئی نموده واز آرکی استو دیو بازدید بعمل آوردم با عزار تر س ولرز از راجکپور خوا ستم تا کمکم نماید ولی از آنجا ییکه نمیدانم باو چی گفتم، اعتنا یی نکرد. همان‌بود که دیگر نخوا ستم زحمتی بخودداده وبرای بدست آوردن فلمی ستو دیو های بمبئی را زیرو رو کنـم، روی همین ملحوظ همینکه در سال۱۹۶۲ «دیگری بی‌اس سی» خود را ازدهلی بدست آوردم روانه کلکته شد م .

کلکته او لین جای بود کـه امیتا به‌توانست باتحصیلات عالی و نا م درست فا میلی شا مل کار و د ر فابریکه سنگ ز غال مو ظف‌دراتاق معلو مات شده و به تیلفو نها پاسخ دهد.

در کلکته از کارش با وصف‌اینکه صبح ها بایست از همـــه اولتـر سر کارش بوده و عصر ها هم‌ناوقت تر وظیفه را ترك نما ید راضی بو د مگـــر هـر زما نیـکـه بر ا درش «امیتا به بچن» بدیدن او مـی آمد امیتا به را تشویق مینمود تا ویرا بدنیای فلم علا قمند وامیدوار سازد که اینك بالا خره همان بر ا در ش خوا ستهٔ خود را جا مه عمل‌پوشانیده از وی آر تیست مو فق بار آورد.

قصه ازینقرار است که برا در ش ویرا در جملهٔ کا ند یدان انتخا بات مجلهٔ فلم نیر بر ای سینمای هندکه پرودیو سران چهره های جد یـــد میخوا ستند جبرا شا مل نمود،همان بود که وی در اولین اقدام پذ یر فته شد مگر جای مطلب درین است که وی هر قدر انتظار برد، نه سر و صدایی شنید و نه کدام نا مـهٔ ا ز اتحادیهٔ برو دیو سران بد ست‌آورد تا سری به بمبئی بزند.

چون آهسته آهسته طعنه ز دن رفقا یش اضا فه میشد، کار گـــر جوان مجبور شد به بمبئی سفـــر شخصی نموده واز جمله«نرگس‌دت» راکه آشنای مادرش بوده و با و ی هم آشنایی داشت ملاقات کرد کـه بکمك وی «مو هن سایگل» ا متحا ن (سکرین تست) از وی گر فت مگر باز هم نتیجه نداد .

چنـد سال بعد یعنـــی درسـ سال ۱۹۶۹ هنگامیکه خواجه احمدعباس در تلاش چهرهٔ جدیدی برای فلـــم «سات هندو ستانی» اش بود، بازهم امیتا به بچن برا درش امیتا بـه را باخودنزد خوا جه احمد عبا س برد و عکسهای ویرا باونشان داد .

تا اینکه با لا خره پس از هفت سال فراغت از فا کـو لته و هشت سال تلاش مو فق شد در فلم وی بازی کند.

به تعقیب این فلم در فلمـی ا ز سنیل دت بنام «ریسما اور سیرا» حصه گر فته و سپس در فلم دیگری بنام «پروانه» روی پرده آمد.

وی افزود:

درختم این فلمها باز هم دیگـــر کسی بسراغم نیامده و من هم‌هرچند تلاش کردم کسی حاضر نشد رولی برایم بدهد، لاجرم دو باره راه خانه پیش گرفته و با سیل انتقا دا ت و گفته های پدرم موا جه شدم کـــه میگفت:

ـ «توهمت نداری وهر جا ییکه بروی نسبت همین تنبلی و کـــم جرئتی ات اگر اگر شخصی او لودر صف اول هم با شی نفـــر آ خر ی میشوی.»

ازین گفته های پدرم بستوه آمده باز هم به بمبئی رفتم ولی اینبار «تارا چند بار جا تیا» که درین اواخر سه فلم خود را برایم پیشنهاد کرد، چنان بخشو نت مـــرا از دفتر ش بیرون بر تاب کرده و را ند که‌دیگر اصلا جرئتی برای آینده نداشتم.

درین هنگام یگا نه امیدی کـــه برایم باقی بود همانا دو ستـی ام بامنـــوج کمار،شششی کپور و اوم پر کاش بود، که بو سیلهٔ اینان‌رولی در فلم «گودی» مقابل جیابهادر ی نصیبم شد ولی نمیدانم که باز هم چرا پس از فلمبر داری چند صحنهٔ آن برای مر تبه چندم ازم معذ ر ت خوا ستند؟

بعداً فلم «آنند» بد ستم ر سید که درآن رول «بابوموشی» را بازی کردم. باور کنید آنقدر خو شو قت بودم که در هر سینما ییکه فلـــم آنند افتتاح میشد خواه دعوت‌میشدم یانه دیوانه وار با فتتاح آن شر کت میکردم تا عقده هایم حل شده باشد.

اینوقت حتی باورم نمیشد که‌من یك موترخارجی دارم و در فلمـی همرای هنر منـــد بزر گی چـون راجیش کهنه همبازی میـبا شم ! ولی در هر محفل کو ششم بـــود تا نزدیك را جیش کهنه بوده و ا ز ابراز احسا سات مردم و اینکه‌هرکجا

بقیه در صفحه ۵۷

(c) ketabton.com: The Digital Library

استغفرالله، استاد!

نوشتهٔ عزیز نسین

نویسنده معروف فقط ٦٥ سال عمر داشت اما از نظر اجتماع چون سالخورده تر نسبت به سن اصلی خود شناخته می شد، خوانندگانش نیز او را کهن سال میدانستند یعنی دیگر بدرد نمی خورد و رزق دیگران رامنغیر استحقاقدریافت می دارد. گذشته ازان چون در سنین جوانی معروف شده بود، این نیز ذهنیت ها را برای فرسودگی و کهنسالیاو تشویق میکرد.

نویسندگان معروف در واقع تنها بخاطر سن شان سالخورده حساب نمی شدند، بلکه ثروتمندنیز بحساب میرفتند. هر کس فکر میکرد نویسنده یی با آن شهرت وقلم سحار مگر میتوانست مفلس باشد؟ که میدانند چه خانهٔ قشنگ وچه فرش و ظرف عالی دارد. شاید کلکسیون سامان عتیقه اش تنها یك ملیون ارزش داشته باشد.

ذهنیت عامه، در مورد اینکه نویسندهٔ معروف بیش ازاستحقاق خود زندگی کرده، حق بجانب بود، زیرا او هم مثل همهٔ کسانیکه برق آسا زندگی میکنند و قدرت تحرکی فوق العاده دارند، زود از پا نشسته و خسته شده بود. در موردثروتش هم این قضاوت روی ظواهر بسیار بیمورد معلوم نمی شد. الماری پنج طبقهٔ لباسش هنوز در یشی را که ده سال قبل مطابق مود روز ساخته بود، حفظ میکرد و چون اکثراً خیلی با او تنا سب و برازندگی بهم میرساند، فورا می شد قبول کرد که ثروتمند است.

اگر در جیب او ده لیره هم پیدا می شد مردم فکر میکردند یك‌ملیون دیگرید نبال آن نقدینه دارد زیرا آن ده‌لیره را او به سهولت وبدون سخت گیری مصرف می کرد و این سبب می شد ذهنیت عامه ثروتمندی اورا عام و تام قبول کند.

در حالیکه خود او از مدتی به اینطرف در مضیقهٔ مالی بود اما نمیتوانست پیش کسی اظهارکند. معروفیت او نیز متاعی بی خریدار شده بود ـ شاید مودش گذشته‌بود یاچه بود؟

ولی آنچه معلوم بود این بود که دیگر هیچ چریده و روزنامه نویسی از او مضمون نمی خواست. موسسات چاپ کتب نیز از مدتها به اینسو برای مذاکره راجع به‌چاپ کدام کتاب او مراجعه نمیکردند. پس کسی که نظیر او یك عمر قلم زده، شهرتی بهمرسانده و جز قلم هنری ندارد، چه کاری‌میتوانست بکند؟

آنوقتها فکر میکرد ستارهٔ اقبال او جاودانه می درخشد ولی آیا درین سن و سالی این ستاره افول کرده است؟

امروز هم نام‌اورا همه میدانستند وقتی از راه می گذشت و یا از میان ازدحام عبور رمیکرد، به او راه میدادند و بین خود نام او را به احترام می بردند.

سالهای درازی در روزنامه هاکار کرده بود ولی در نشرات فعلی از کسانیکه بااو همکار بودند، کسی باقی نمانده بود. اگر کسی از انها در راس کار می بود، میرفت واز او تقاضا میکرد کاری به او بسپارند. اما او اینك در میان تازه کاران کسی را نمی شناخت ولو آنها این نویسندهٔ معروف را می‌شناختند. همه جا و قتی به او برمیخوردند، بااحترام سلام می کردند وبا کلمهٔ استاد محترم از اواستقبال مینمودند.

هرچه بادا باد. باید سری به دفاتر روزنامه ها میزد. دورماندنش در حلقهٔ مطبوعات درست نبود. وقتی سروکله اش آنطرفها پیدا شود شاید او را به خاطر آورده‌ازاو مقاله، ترجمه ویا تبصره ئی تقاضا کنند.

آنروز صبح نسبت بهمه روزهای دیگر وقت زیادی صرف پوشیدن لباس خود کرد. در قدم اول بیکی از روزنامه هائیکه در گذشته‌چندین رومان او را در پاورقی خود چاپ کرده‌وبه او احترام‌و ارج زیادی قایل بودند، مراجعه کرد. مثل همان روز هائیکه دست افشان و تبختر کنان‌وارد دفترآن روزنامه می شد خواست وارد شود امادربان بااحترام زیاد راه او را سد کرده پرسید:

ـ چه کسی را می خواهید ملاقات کنید؟

چه کسی را باید به بینید؟سراغ کی را بگیرد؟ تصمیم خود را گرفت وبدربان گفت ، می‌خواهد سردبیر را به بیند.

دربان سوال کرد:

ـ به او از چه کسی صحبت‌کنم؟

نویسندهٔ معروف نام خود راگفت ودربان هم که غالبا نام اوبگوشش آشنابود ، بااحترام از چوکی خود بلند شده گفت:

ـ بچشم آقای من !

تیلفون کشید با سردبیر حرف‌زد وبعد گفت:

ـ بفرمائید آقای من ،ایشان منتظر شما استند.

داخل اتاق سردبیر شد. بااوکم وبیش آشنائی داشت ولی خیلی جدی بود. سردبیر از او بگرمی واحترام پذیرائی کرد. بپاخاست. از پشت میز خود بیرون آمد و در نزدیك در دست او را فشرده‌جانشان داد تا بنشیند و سوال کرد چه نوش جان میفرمائید . کافی‌یاچای ؟

جواب داد:

ـ یك قهوه خواهش میکنم.شکر کم داشته باشد.

باخود فکرکرد که اینك سردبیر به‌او خواهد گفت:

«علت زیارت شما چیست؟» ولی زود تصحیح کرد که خیر او با این لحن سخن نخواهد گفت زیرا این سوال آنقدر ها مؤدبانه نیست . اگر هم بپرسد خواهد گفت: «چه امر بود آقای من؟» و او آنوقت چه جواب بدهد. نمیتوانست بگوید دنبال کار آمده‌است .پس‌برای‌اینکه از طرح‌چنان پرسشی جلوگیری کرده باشد، بی آنکه تعارفی از جانب مقابل بشود، خود پیشقدم شد:

ـ آقای عزیز! من از نوشته های شما خیلی خوشم می آید آنرا تقدیر میکنم .

ـ لطف شماست، استاد محترم:

ـ هر روز با کمال علاقه آنرا می خوانم.

ـ تشکر میکنم استاد، مراخجالت میدهید.

ـ ازراه می گذشتم گفتم یك نظر ازشماهم دیدن کنم .

ـ لطف فرمودید استاد من.

ـ البته وقت شما را که نمی گیرم ؟

ـ پناه... استغفرالله، بمن افتخار بخشید ید استاد من.

قهوه‌ها نوشیده شد . مکالمات تعارفی هم پایان یافت. استاد بخود آمد خوب، حالا چی؟ با خود گفت شاید سردبیر خود شش علت آمدن او را حدس بزند زیرانویسندهٔ معروفی که مدتها به آنجا سرنزده بود، آمدن یکی یکبار اونمیتوانست بدون دلیل باشد... البته حدس خواهد زد و بعد او خواهد پرسید: «آیا کدام رومان سر دست دارید. آقای من و آیا آنرا بروز نامهٔ ما خواهید داد؟ خواهش میکنم...»واو خواهد گفت:« سر دست آماده‌ندارم دورومان دارد که روی آن کارمیکنم ویکی ازانها در حال اتمام است.»

ولی صحبت آنها هرگز باین مرحله نرسید تا راهی برای حسن طلب باز کند. نویسندهٔ معروف ناگزیر باز خود بحرف آمد:

ـ شما در میان‌پولتیك استید. میخواهم بدانم نظر شما راجع به آخرین نطق موضوع روز چیست؟

سردبیر شروع به توضیح کرد ولی نویسنده معروف معلوم نبود آنراگوش نمیدهد یانمی فهمد ... در هرحال مدتی از ملاقات شان گذشته‌خیلی حرف هم زده بودند اما مدیر هرگز طرحی‌بمیان نیاورد که شامل طلب مقاله ، یا ترجمه یا ناول و غیره ازوی باشد. ناچار

(c) ketabton.com: The Digital Library

از جا بلند شده گفت:

ـ آه، خیلی وقت شما را گرفتم. اجازه میدهید مرخص شوم؟

ـ پناه بخدا استاد عزیز، خواهش میکنم‌مرا افتخار بخشیدید باز هم تشریف‌بیاورید، چشم در راه خواهم بود.

وقتی از زینه ها پائین می شد فکر میکرد: «باز هم تشریف بیاورید چشم در راه خواهد بود» این‌چه معنی داشت؟ آیا تقاضای مستقیم‌همکاری نبود؟ قرار نبود دراولین ملاقات از او تقاضای مضمون همکاری کنند. این یك نوع بی احترامی تلقی میگردید. اکنون او یقین‌داشت که در ملاقات دوم از او تقاضای همکاری خواهد شد. شاید سردبیر برای تقاضای همکاری خیلی‌محجوب بود.

بیکی دیگر از روزنامه ها رفت. این مرتبه تقاضای ملاقات صاحب امتیاز را کرد زیرا پدر او را خیلی خوب می شناخت دوستهم بودند ومدتها پای صحبت هم می نشستند وبا چنین سابقه‌یی مشکل او برای تقاضای کار، خود بخود حل می شد.

دربان پرسید:

ـ چه کسی را می خواهید؟

وقتی مطلب را گفت معلوم شد صاحب امتیاز به اروپا رفته است خواست برگردد ولی بعد از یك لحظه تردد گفت: در انصورت مدیر مسئول را می خواهم ملاقات کنم.

ـ به‌او چه بگویم؟

نام خود را گفت. ولی صحبت بامدیر مسئول این روزنامه هم چیزی از قبیل همان صحبت با سردبیر روزنامهٔ او لی بود. برای اینکه شاید از او تقاضای تبصره کنند. یاد آوری کرد که وی مدتها برای آنروز نامه تبصره می نوشته است و محترمانه سوال کرد:

ـ شاید شما آنروز ها را بخاطر می آورید؟

ـ پناه بخدا، استاد محترم ... مگر ممکن است بتوانم فراموش کنم؟ کتنگ می کردم و هنوز هم بسیاری از نوشته های شما را بخاطر دارم.

ـ امروزی ها هم تقریبا همان طور یعنی چطور بگویم چسان می شود حق یك تبصره را ادا کرد ... اسا سا تبصره نوشتن کار دشواری است.

ـ آه... استاد از جمند آن تبصره های زمان شما حالا کجا پیدا می شود؟

با خود گفت: «کور هستی...اینك آن نویسنده مقاله بلت نشسته‌است» ولی البته بزبان آورده نمی‌توانست وقتنی خدا حافظی کرد مدیرمسؤول گفته بود:

ـ استاد عزیز، خواهش میکنم‌باز هم بیائید... منتظر استم... مدت تقریبا یکهفته ازین روزنامه به آن روزنامه وازین نشریه به آن‌نشریه سرزد،، از صاحبان امتیاز، مدیران مسوول، سر دبیر ها دیدن کرد... از همه چیزها صحبت کردندودرهمه جا او را با جملهٔ «استاد عزیز» بازهم منتظر تشریف آوری شما استیم» پذیرا شدند. نویسندهٔ معروف برای دفعهٔ سوم و چارم نیز بهر کدام مراجعه کرد ولی دران میان کسی پیدا نشد که کاری به او رجوع‌کند یامقاله و ترجمه‌یی سفارش‌بدهد. شاید فکر میکردندوضع زندگی‌استاد رضایت بخش است و به کار کردن احتیاجی ندارد. شاید هم از ارائه کاربه او خجالت می کشیدند.

تصمیم گرفت برای اینکه کاری پیدا کند مستقیما داخل صحبت شودو موضوع رادرلفافه نگذارد. از دورهٔ جوانی این را بخاطر داشت که سردبیر ها ومدیران مسؤول در عالم مسلك چقدر با کار کنان

مشابه خود، رقابت دارندونقش‌آنها در تکنیك کار روزنامه تا کجا مهم است. از ین جهت‌چنان‌کاری پر اهمیت را با او اگذار نمی کردند. خودش هم چنان توقعی نداشت. برای گذشتاندن روز گار خود بیك کار کوچك‌هم قانع‌بود.

دوباره گردش خودرا در دفاتر روزنامه ها وموسسات نشرا تی آغاز کرد. هر چند باین‌قانع شده بود که کلمات احترام آمیز چون «استادم، استاد ارجمند وغیره» محض برای از سرباز کردن اوبکار برده میشود معذالك کم‌کم از ین احترام زیادی هم احساس غرور میکرد و مشکل اقتصادی خود را حاضر نبود باآنها در میان بگذارد. خوب چیز های دیگری می توانست بگوید که مطلب طویی حل شود و مقام استادی او خلل مادی‌نپذیرد. او در جوانی مرد پر کاری بودواینك بعلاوهٔ مشکل اقتصادی درین فرصتی که بایست از او استفاده میشد، ازبیکار در خانه نشستن‌رنج می‌برد. فقط یك کار کوچك برای او کافی بود.

یکی از سردبیران بجواب تقاضای کار او گفت:

ـ پناه بخدا استاد بزرگ، استغفرالله، این چه معنی دارد؟ استغفرالله، والله از بزبان آوردنش هم خجالت می کشم درین روزنامه کاری که در خور مقام نمی باشد وجود ندارد استغفرالله، چگونه ممکن است کار کوچکی را بشما ارجاع کنیم؟ درحالیکه حتی بزرگترین آن برای شما خیلی کوچك است.

ووقتی هم از نزد او خارج میشد سر دبیر مثل دفعات سابق‌متواضعانه اظهار کرد:

ـ استاد ارجمند، خواهش‌میکنم باز هم تشریف بیاورید ... منتظر شما استیم ...

بروز نامهٔ دیگری رفت واین‌مرتبه دنبال بهانه و تقاضای‌غیر مستقیم

بقیه در صفحهٔ ۵۹

(c) ketabton.com: The Digital Library

دولت جمهو ری‌سر مایه گذ اری های خصوصی و تشبثات خصوصی را در رشتهٔ ایجاد صنایع کوچک ومتوسط وصنایع دستی تشویق حمایه رهبر ی و کنترول خواهد کرد و همکاری های لازم را بین سرمایه ها ی دولتی وسرمایه های خصوصی بمنظور ترقی، هماهنگی و رشد متعادل اقتصاد ملی بصورت مختلف بوجود خواهد آورد

(از بیانیه خطاب به مردم)

انکشاف سرمایه گذاری در سکتور

سرمایه گذ اری خصو صی د ر بخش صنایع از هنگا میکه قا نون سرمایه‌گذ اری خصو صی دا خلی وخارجی نافذ گردیده تاینحال قوس صعودی خو یش را بپیموده است.

بطوریکه درسال ۱۳٤۷ مبلـــغ ٦۰ملیون افغانی درین بخش سرمایه گذاری‌صورت گر فته واین ر قم‌همه ساله‌روبه تزیید بوده‌و در سا ل ـ ۱۳۵۲ به..۳ ملیون افغانی بالا رفته است.

ازطرف دیگرا ز زما نیکه‌سرمایه گذاری خصو صی دا خلی‌و خار جی جزتشکیلات وزارت معادن وصنا یع شده یك سلسله تسهیلا ت در کار هارونما گردیده است.

که‌بدینتر تیب بهتر خواهد بـود خوانندگان محترم ژوندو ن را در جریان مصاحبه ایکه بارئیس‌انکشاف سرمایه‌گذاری وزارت معاد نوصنایع صورت گرفته است بگذ اریم.

ـخوب بنا غلی محمد یو نـــس رفیق لطفا درمورد ر یا ســـت انکشاف سر مایه گذ اری و کار های‌آن معلو ماتی به خوانند گا ن ژوندون ارائه دارید .

ـریاست سر مایه گذ ا ر ی خصوصی در ابتدا هم مربوطوزارت تجارت وهم مربو ط وزارت معاد ن وصنایع بود که این مو ضـــو ع اسباب سر گردانی فر اوانی ر ا ایجاد نموده بود.

اخیرا هر دو اداره مربوط وزارت معادن‌وصنایع شده که نظم‌وانسجام زیادی در امر سر ما یه گـذ ا ر ی رونما گردیده است .

درگذ شته در پهلوی کمیتـــه سرمایه‌گذ اری مرکز هشیور تی و مرکز تحلیل وتجزیه که‌یکی آ ن به ریاست اطاقهای تجار ت ار تبـاط داشت باعث بر هم زدن نظم‌ودسپلین گردیده بود.

بعد ازآنکه مو عد معا فیت هااز بین‌میرفت این تشتت و پراگند گی بیشتراحساس میشد روی همیـــن اصل بودکه این همه کمیته هـا و دوایر بالاخره تحت یك اداره واحد دریك وزارت جمع شدو تا اندا زه مشکلات قبلی ازبین رفته و ر اه بهتری برای سر مایه گذ اری د ر کشور بو جود آمده است .

رئیس انکشاف سر مایه‌گذ اری چنین ادامه داد.

ـدر افغانستان ازسر ما یـــه گذاری مخصو صا در سکتورصنایع وقتی زیاد نمی گذرد بانهم نتا یج خوبی رامیتوان درآینده نز د یـــك درین‌مورد پیش بینی نمو ددرسال ۱۳۳۷ برای اولین بار قد می برای صنعتی شدن در کشور گذ اشته‌شد وبرای تشویق سر مایه گذ اری در سال ۱۳٤۵ قانون سرمایه‌گذ ار ی خصوصی روی کار آمد واز سا ل ۱۳٤۵به این طر ف‌سرمایه‌گذ ار ی ها ازطرف سر مایه داران دا خلـی وخارجی صور ت‌گر فته که قـــرار ذیل است.

درسال ۱۳٤۷(٦۰) ملیون افغانی درسال ۱۳٤۸ (٤۰۰) ملیون افغانی درسال ۱۳٤۸(۲۲۵) ملیو نافغا نی

عده ای زیادی درین فابریکـــه مصروف کار اند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

ز اری خصو صی صنایع

ودرسال ۱۳۵۲ (۲۳۰) ملیون افغانی
درسال ۱۳۵۱ (۳۲۰) ملیون افغانی
ودرسال ۱۳۵۲(۳۰۰) ملیـــو ن
افغانی سر مایه گذ اری شده کـه
مجموع سر مایه گذ رای در همین
چندسال بیش از یکنیم ملیاردافغانی
بوده باتشویق ، حمایه ، رهبر ی
وکنترول دولت درسا لها ی‌بعداین
یك‌رقم درشت تر خوا هد بود .

ازنخستین روز بو جود آ مدن
کمیته سر مایه گذ اری تا ا مروز
بیش از(۲۰۰) پروژه قبو ل شده‌که
بعضا به فعا لیت آغاز کرده وعده
ای‌هم روبه اختتام وبر خی هم تـا
هنوز بنیان گذ اری نه‌شده است
ـبنباغلی رفیق لطفا درمورد مشکلات
حرف‌بزنید.

ـباید گفت که در گذشته‌مشکلات
زیادی دامنگیر سرمایه گذ ار ی‌در
کشور بود مثلا عدم مو جود یـــت
یك اداره واحدو منتظم نمود ن کار
درین سکتور **سابقه سـر ما یـــه**
گذاری وتجربه کافی نزد سر مایه
داران،عدم تحلیل درست ازطر ف
مقا مات دولتی و کمیته های‌مشورتی،
موجودیت خلا در قانون سر ما یـه
گذاری وغیره را میتوا ن نـــا م
برد.

هما نطوریکه رهبر بز ر گوار ما
درشب اول سنبله خطاب بمرد م
کشور فر مودند .

که :« **دولت جمهوری سر مـــایه**
گذاری های خصوصی و تشبثـــات
خصـــو صی را در رشتـــه ایجاد

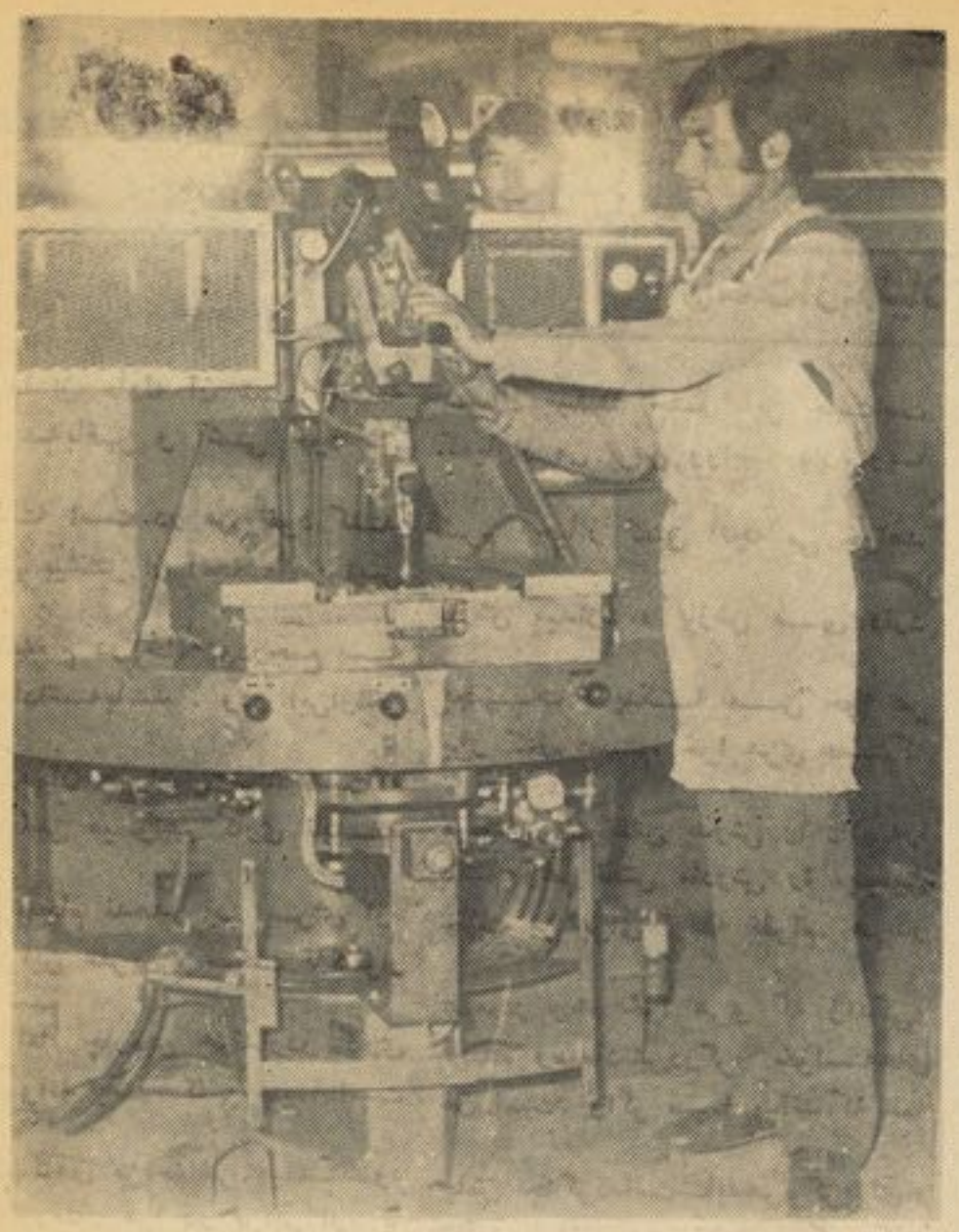

یکتن از کارگران جوان در حال کار

صنایع کوچك ومتو سط و صنا یع
دستی تشویق ، حمایه ، رهبر ی‌و
کنترول خواهد کرد و ... »

دولت جوان دست به یـــك
سلسله اقداماتی زده ود ر رفـــع
نواقص که در گذشته مو جود بود
پرداخته است مثلا هم اکـــنو ن
کمیسیونی ازطرف دولت مو ظف
گردید تاخلا های قانونی را پـــرو
مشکلات مربو طه راحل و فصـــل
نمایدوتصمیمی درمورد بعضـــی
مسایل دیگر مثل تعر فه هـــا ی
گمرکی و جلو گیری از اعما لسوی
سر مایه گذاران تجویز گرد ید ه
است.

سرمایه گذ اری در گذ شته و راه
های‌حلی که پیشبینی شده کمـــی

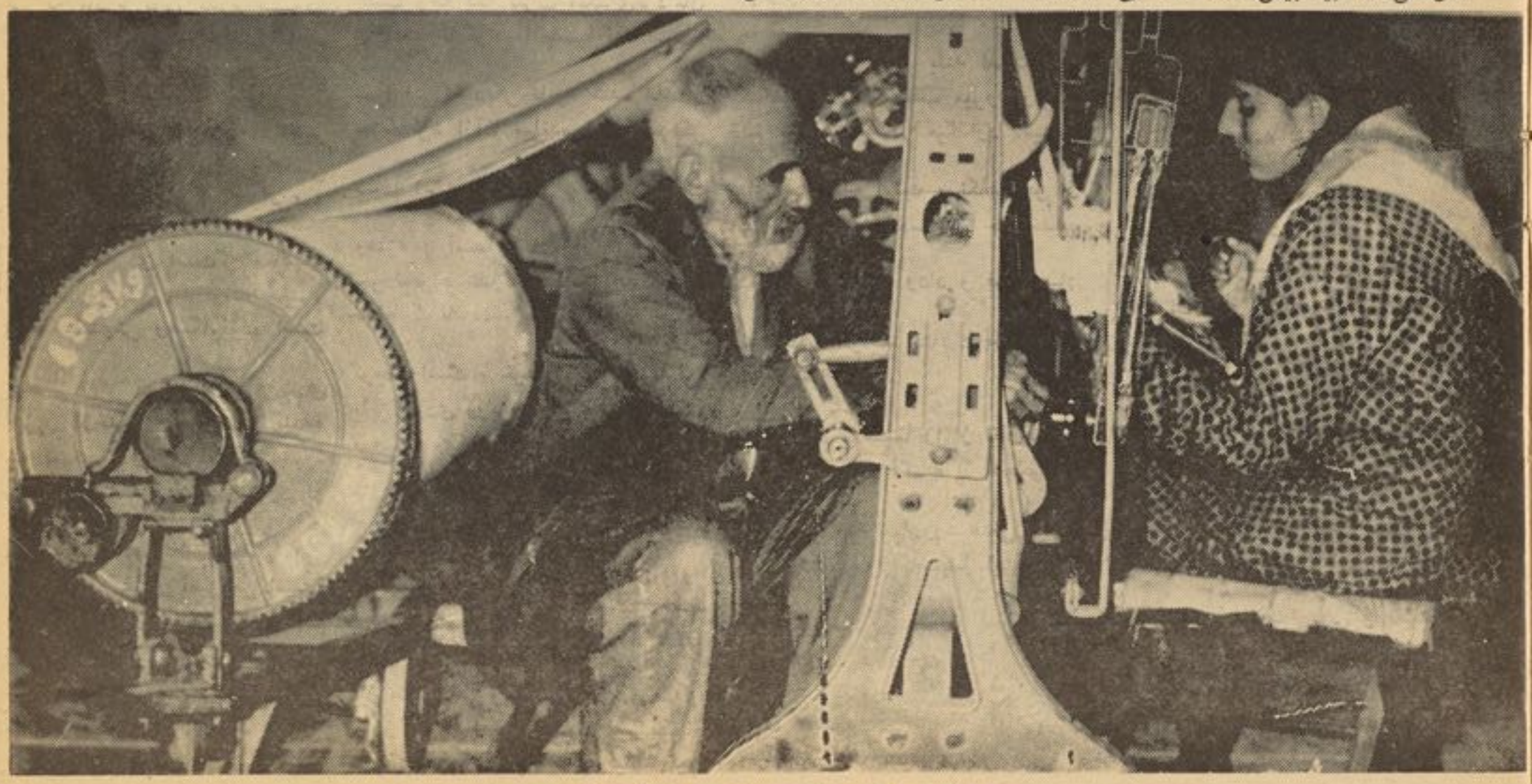

... ویك کارگر سالخورده کـه باکارش علاقمند است

(c) ketabton.com: The Digital Library

روزنه ای بسوی تاریکیها

یاداشت‌از: لیلا ـ تنظیم‌از: دیدبان

مدت‌ها از حادثه آن شب گذشته است وعمه‌باقهر و آشتی خود ش

نتوا نسته است در من نفوذ کند واهمیتی بیشتر از آنچه من برایش

قایل شده‌ام در خانه ودرجمع سه نفری ماداشته‌باشد . ودر این‌اواخر

حتی‌به همان هم‌راضی شده است‌که جز آنچه‌من میخواهم کاری نکند

وعملی انجام ندهد. این برای او، برای این عفریة ، سخت ناگوار

است، اما، چاره‌یی هم‌نداردو کاری هم نمیتواند بکند. تنها سیما است

که گاه گاهی مزاحم من میشود وروش ورفتار مرا در برابر او، با برداشت کودکانه که دارد ظالمانه

میداندوباهمان برداشت ،نه‌صریح ، بلکه دور انداخته از من میخواهدکه بااو رفتار وروش غیر از آنچه در

این مدت داشته ام ، داشته باشم‌و احترا مش رامثل گذشته ها، مثل

زمانی که مادرم بود، پدرم بود، نگهدارم و تا این حد زجرش ند هم طفلك سیما، حق داردکه چنین‌چیزی

ازمن بخواهد و حق دارد که ازتغییر ناگهانی من نسبت به او غرق‌شگفتی شود . چرا ؟ بخاطر اینکه این‌عمه

برای او عمه ای است‌که سالهای سال درغم وشادی خا نواده چهار نفری ما همدوش وهمگام‌بوده است

وبرای غم ماگر یه کرده‌و برای‌شادی ماظاهرپر ازخنده وخوشحال کننده داشته است . وبرای چنین کسی، کسی مثل عمه ، روش من دور از

انصاف وشاید هم ناشی ازقسا وت قلب وبیرحمی غرور آمیز من است. من‌همه اینهارا از نگاهش می فهمم از زمزمه های اعتراض آ لودش می فهمم .

سیما اگر نمیتواندراست‌و صریح نظرش را بگویدو در بیان‌برداشتش امساك میکند، حتما باین جهت‌است که‌یا از من ترس وواهمه دارد ویا

شرم وحیااز گفتن آنچه می خواهد

بازش میدارد ، بازش می دارد

بجهت ا ینکه من خوا هر بزر گش هستم، خوا هری هستم‌که

میتوانم هم نقش پدرش را داشته‌را باشم وهم نقش مادرش را .بهمین جهت من برای اوسه نفرام، هم‌پدر

هم‌مادر وهم خوا هری که زندگی‌و آینده وسعادتش‌درگرو خواسته‌های من است. واگر سیما بداند که عمه

بامن چه‌کرده‌است‌شایدهر گزبرای‌او ناآرام نباشد ودر قضاوت کود کانه

اش این چنین زود محکومم نکند.و

چه خوب است وچه خو شحال‌کننده است که او از زشتکاری های عمه

چیز ی نمی داند و نمیداند که‌این عجوزه چه بلایی برسر من آ ورده

است وچه لکه نفرت انگیزی‌بردامان شرافت خا نواده‌ما چسپا نده است،

شرا فتی‌که دیگر نابود شده است‌و جزخاطرهٔ ازآن نمانده است . اگر

سیما این رابداند و بفهمد،روح‌پاك

ومنزه و آسمانی او، از این ضربه خردنخواهدشدونابود نخواهدنگردید خدایا ! نه .... سیما هنوز خیلی

کوچك است ، خیلی ! واگر زندگی باین زودی روبرو یش بایستدوچنگ برویش بکشد سیما نمیتواندتحمل

کند. سیما نمیتواند تاب‌بیاو ردودر همان لحظات او ل از پا خواهدافتاد

ودر همان در لحظات اول نیست ونابود خواهد گردید. واین آ خرین

باز مانده خا نواده ما ...

از تصور این مو ضوع پشتم میلرزد وعرق سردی بر پیشا نیم می‌نشیند ، دلم میخواهد سعی کنم حداقل در برابر سیما باعمه خشن وبی اعتناو سختگیر نباشم، اما نمیتوانم ، نمیتوانم کار های نفر ت

انگیز اورا فرا موش کنم وبا اوخوب ومهر بان باشم. مثل همین امروزکه

قرار است شب ، عده یی بخانه ما بیایند، عده یی که من فقط از جمع

ایشان یکنفررامی شناسم‌محسن خان را. وعمه باید برای این مهمانی‌همه

آنچیزهایی را که باو گفته بودم ، آماده میکرد و هیچ‌چیز کم و کسر نمیبود . اماو قتی وارد اتاق غذا

خوری میشوم ، وقتی میبینم میز آنطور که من خواسته ام مرتب‌نشده

است ، بی اختیار فر یادم بلند میشود :

ـعمه ! تو هیچ وقت‌آدم نمیشوی تو هیچو قت نمی فهمی که چکنی، حتی و قتی یکنفر موبه موهمه چیز رابتو بگو ید ...

صدایم هم چنان بلند است که یکدفعه پرده‌اتاق عقب میرود وسیما قدم به آستانه در میگذارد .میدانم

برای چه آمده است ، نگاهش‌پر از التماس وو حشت‌است ، حتماحدس

زده‌که‌بعد ازخشم وداد و فر یاد

چه اتفاقی خواهد افتاد و من باء مه چه خواهم کرد .

میخواهم ، سیما را از اتاق‌بیرون کنم اما صورت آگنده از معصومیت

اوزبانم را بند میا ورد سعی میکنم آرام باشم، طوریکه‌سیما این‌آرامش

رادر صورتم ببیند ودر لحن‌صدایم درك کند .

بارامی میگویم :

ـکاری داری سیما ؟

سرش را تکان میدهد و میگوید :

ـنه ....

ا ـپس بهتر است د راتاق خودت باشی ، من‌هر وقت کارم تمام شد، میایم پیش تو .

جرات نمیکند حر فی دیگری‌بزند وبی صدا یك قدم عقب میگذارد، پرده رارها میکند واز اتاق بیرو ن میرود .

نفس عمیقی میکشم وسعی میکنم بخاطر سیما آرا مش خودم را حفظ کنم. بعد با لحنی که بنظر خودم عادی میاید دوباره صدا میزنم :

ـعمه ! عمه!

از دور میشنوم که میگوید :

ـآمدم ... آ مدم ..

ولحظه بعد نفس سو خته وارد اتاق میشود.

میز رابه او نشان میدهم‌ومیگویم :

ـدلم نمیخواهد یك حرف را چند بار تکرار کنم . این میز را نگاه کن !

بعدبی آنکه بصور تش نگاه کنم، از اتاق بیرون میروم وهنگا می هم که قدم به‌راهرو میگذارم میگویم :

ـتاعصر، همه چیز باید درست باشد، همه چیز .

آنوقت آرام وشمرده‌گام برمیدارم وبطرف اتاق سیما میروم لبخند تلخی بی اراده لبانم را از هم باز

کرده است. به شب فکر میکنم، به کسانیکه به خانه ما خوا هند آمد وبه‌کار هایی‌که انجام خواهند داد. چه‌شب پر از دروغ‌وریا وبیشرمی

بی‌در بیش خواهم داشت و چه آدم هایی که دراین دروغ وبیشر می

شریك هم خوا هند بود. و نقشی که‌من دراین‌میان خوا هم داشت، با محسن خان وبادو ستا نش که برای من‌بیگانگانی بیش نخواهند بود .

ناتمام

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) kayhan.com: The Digital Library

تیاتر هنر مسکو، هفتادمین سالگرد تولدش را جشن می گیرد

ترجمه: کاوند

در پایان قرن نزدهم وآغاز سده بیست ساختمان کهنه و فرسوده نظام اجتماعی، سیاسی روسیه زیر ضربات ویرانگر نیرو های نوین اجتماعی می لرزید . واین نیروی تازه بیاخاسته حزب انقلابی خودرا بوجود آورد. توده هایی‌که نه فقط شکم گرسنه داشتند بلکه به فقرآگاهی ودانش مبتلابودند، باروح تشنه به سوی چشمه زلال دانش نو روی آوردند وبه این ترتیب ابرهای توفان زاانقلاب ۱۹۰۵ نزدیك می شد .

درهمین فرصت که قیام اجتماعی در حال جان گرفتن بوداین تیاتر بنیان گذاشته‌شد. ستنسلاوسکی درماه جون ۱۸۹۸ هنگامی که باهنرمندان آینده این تیاتر گفتگومینمود گفت :

«ماسعی خواهیم ورزیدتا برتاریکی ویرانه های انسانان فقرزده روشنی بینداازیم ، وبرای آنان لحظه‌ای ولوکوتاه مدت باشد خوشی وشعف ببخشیم . ماتلاش خواهیم ورزید تااولین تیاتر روشنفکرانه واخلاقی رابوجود بیاوریم . برای رسیدن به این‌هدف ارزشمندمازندگی هایمان راوقف نموده‌ایم».

استنسلاوسکی :

(بگزارید که آگاهی وخردکهن سالان راه را (برای نیروی جوان بنمایاند . وبگزارید که زندگی ونیروی‌جوان حمایه گراین آگاهی وخردباشد.))

● مکتب تیاتری استنسلاوسکی شیوه واقع نگری اجتماعی را بنیان گزارد.

- این تیاتردر توفان حوادث اجتماعی روسیه زاده‌شد .

پرده ای از نمایش نامهٔ معروف گورکی‌بنام «نفوس مرده»

ازعمر هنری تیاتر هنرمسکو اکنون هفتاد وپنج سال می گذرد. این درست همان‌مدتی است‌که بنیان‌گذارآن کنستانتین ستنلاوسکی عمر نمود. پنج سال بعد، درست ۳۰ سال قبل همکار د یگر نزدیك ستنسلاوسکی ولادیمیرنیمیریچ ـ دانچنکو نیز جهان راپدرود گفت .

بنیان گذار این تیاتر شکوهمند مردنسد ولی کارهای شان مخلد وجاویدان باقی‌ماند. این اولین نظری است‌که هنگام یاد آوری روزهاو خاطره های انسانان بزرگ، درمخیله انسان دور می زند .

«کنون این تیاتر خودش به سمبول جاویدان بنیان گذاران آن بدل شده‌است. این بدان معنی نیست‌که ستنسلاوسکی و دانچنکو دربرابر شان به عکس العمل های دشوار ، تلخ ودشوار گذاربر نخورده وبه سادگی به ستیغ بلند آوازه وشهرت درست یافتند . برخلاف ، این سمبول پرشکوه در توفان ازبحران نشیب وفراز، اوج وسقوط سیر نموده است وحتی‌لحظاتی رسیده‌که هنر زیر سلطه عوامل نا مساعد «نفس‌های‌آخری» کشیده است .

باآنهم، به مدد بنیان گذاران هنر مندش تیاتر هنر نه تنها «دوران جوانی» باشکوه داشته بلکه درهرحله ای ازتاریخ به‌چرخگاه هنری درهنر تیاتر جهان‌بدل شده است.

یك سال قبل ازگشایش تیاتر یاد شده ستنسلاوسکی گفته بود :

«یك مردنابغه وصاحب ذوق ساده باید باشد واین امر درسرشتش ضمیریافته‌است. یك هنرمند بااستعداد زیر سلطه قوانین ودرچارچوب فارمول‌های خشك بازی‌نمیتواند، اوباید خلق‌کند، بیافریند وبرای نیل به‌این امراوجایی برای تظاهر فانتیزی هاوآفرینش هایش ضرورت دارد .»

وظایف آموزشی که تیاتر جوان عهده دار گردید ، درجریان مبارزات انقلابی به اوجش رسید .

لیکن هنربرای «طبقه نادار» باید ساده ، روشن وقابل درك می بود. روی همین‌دلیل است که باید نام نمایش نامه نویسانی‌چون چخوف وگورکی رانیزدرکنارنام بنیان گذاران این تیا تر گذاشت زیرا ایشان بانوشتن نمایشنامه های مردمی‌این‌کار را انجام‌دادند.

«روی ستیژ این امرنیزطرح شد که یك هنرمند نه تنها «نمایش» دهد. بلکه باقهرمان اصلی زندگی کند، در افکارورزیده هایش فرو رود، دوباره آنان رازنده نماید وبه این ترتیب جزواز وجودش گردد .

این هاچگونه برآورده می شد ؟

ستنسلاوسکی نه فقط یك کارگردان و هنرمندبزرگ‌بود. بلکه‌اودرهنرش آفرینندگی وخلاقیت داشت . واین درخشش را حتی تاآخرین لحظات عمرش حفظ نمود .

نبوغ استنسلاوسکی‌در تشنگی‌بی پایانش برای آموزش چیزهای نوواصرارش برای نفوذنمودن در ژرفنای وجدان وآگاهی خلاقه تبلور یافته بود . واین هاهمه برایش‌امکان ایجاد «شیوه» خاص تیاتری اش راکه‌عصاره وثمره سال ها تجارب، مشاهده وتفکر بود، میسر ساخت . تصادف نیك دیگر اینکه

از چپ براست : استنسلا وسکی، ماکسیم‌گورکی ولیلنا هنر مند معروف‌سال ۱۹۰۰

(c) ketabton.com: The Digital Library

چخوف هنگام آماده ساختن نمایش نامه‌اش بنام «مرغ دریایی»

طرف راست : ستنسلا وسکی وچپ :انچنکو بنیان گذاران تیاتر درسال۱۹۲۸

امسال پنجاهمین سالگرد نشر کتابش بنام «هنر، زندگی من» که طی آن اصل های شیوه دیدتیاتری اش برای باراول بچاپ رسید، برگذار شد.

استنسلاوسکی طی این نوشته پرده از اساس های زنده آفرینندگی یك هنرمند برداشت • اوپیوند نوینی بین پروسه خلاقه هنرمندی که شخصیتی رابجایش قرار میدهد وقوانین عمری زندگی روح وجسمی انسان، برقرار ساخت •

روی همین دلین است‌که شیوه تیاتری‌او سهم بزرگی برای نشر فلسفه نوین داشته است • کاربرای تنظیم این شیوه ، تلاش برای رشدآن ونجات«آن ازافتادن به‌کوره راه های انحراف تمام زندگی اورا دربرگرفت.

استنسلاوسکی درسن ۷۳ سالگی به همکارانش گفت :

«من به شماوعده میدهم‌که هرگاه شاگردی که زندگی اش راوقف تیاترنموده ونوآوری جدیدی برای درك قوانین سرشت زنده‌تیاتر نماید • من دربرابر اوبرای شاگردی زانو خواهم زد •»

این راه ستنسلاوسکی برای آموزش ، تدریس ودرك بود• هنگام تدریس اوسراپا یك پارچه آتش می‌گردید • اولحظه ای پیوند هنر رابا زندگی اجتماعی فراموش نمی‌کرد ودرغیرآن قدرت ایجاد «شیوه» تیاتر خاص خودش رانمی داشت • این شیوه با بمیان آمدن تغییر بنیادی در جامعه‌شگوفان گردید • هنراوکه ازهمان آوانش دموکراتیك بود درنظام نوین شکل ژرفتری پیدا کرد •

وبه این ترتیب تیاتر خودش ایجادگرشیوه جدیدی بنام «ریالیسم سوسیالیستی» گردید•

دراین راه بودکه تیاترهنر دروجدان و آگاهی میلیون هاتماشاگرش راه یافت ودر پایتخت های چون : لندن، پاریس، نیویارك توکیو، بلگراد، وارسا، بوداپست وبسیاری شهرهای دیگر بااستقبال باشکوه روبروشد•

اودرسال ۱۹۲۶، زمانیکه برای نسل های مختلف جامعه صحبت می کردگفت :

«بگذاریدکه آگاهی ودانش کهن راه را برای نیروجوان بنمایاند • وبگذارید که زندگی ونیرو جوان حمایه گرآگاهی ودانش کهن باید • وفقط درتخت همین حالات‌است که آینده تابناك دربرابر مادروازه گشا خواهد شد •»

هر نسل جدید وآفرینده از عقل، خردو تجارب گذشته می آموزد ودررگهای آن خون نوونیروی جوانی رابجریان می آورد •

بدون این امرتیاتر نمی تواند در سینه پهناورزمان زیست نماید وجوانی وخلاقیتش رانگهداری کند •

افکار ستنسلاوسکی خواهان ایجاد پل تفاهم بین نسل هاست •

بعداز سال های ۲۰به اصطلاح «شاگردان هنراستنسلاوسکی» درخارج بخصوص ایالات متحده‌زیرشعار «زندگی روح‌پذیر» ازکار های خلاقه هنرتیاتر استان بریدند• وباواردکردن فشار بربخش نسخه بدل تحلیل روانی امراض ، ارزش های سنگین تیاتررا پایین آوردند • این خودش ناامیدی است •

ولی درآنجاکارگردانانی یافت می شوندکه آموزش های استنسلا و سکی رابدید خلاقه می نگرند وبرتحلیل های روانی ، اجتماعی فشار وارد می کنند• این امرراگروه تیاتری ارناواشنگتن برهبری‌الن شنایدرطی نمایشی بنام «شهرها» به خوبی به اثبات رساندند•

ستنسلا وسکی زندگی می کند• آموزش **دروجود روح آفرینندگی تیاترها، هنرمندان،** وکارگردانان درسراسرجهان نفس می کشد•

تیاتر هنر خودش زندگی می نماید، رشد می‌کند ودوباره جوان می شود •

تیاتر هنر مسکو هفتادمین سالگردتولدش رادر عمارت جدید وباشکوه برگزار نمود • ولی پرده های‌ضخمنوی باشکل «مرغ دریایی» درحال پرواز ، هنوز همانجا آویزان است. هم اکنون نمایش نامه «فولاد سازان» که در آن زندگی طبقه زحمتکش جامعه بنمایش گذارده میشود ، درحال اجراست •

این تیاتر با«طبقه نادارش» در گذشته ، رشد نمودوامروزاین طبقه حکمروای سرزمین غنی وبزرگی است •

درزیر لستی ازحوادث تاریخی همراه با نمایش نامه های بزرگ می آید :

۲۲ جون سال ۱۸۹۷• ملاقاتی بین استسلاوسکی ونیمرویچ ـ دانچنکو درهوتل سلاویانسکی صورت گرفت که نطفه های تیاتر آینده دررحم زندگی هنری گذاشته شد •

۱٤ اکتوبر ۱۸۹۸ درتیاتر هرمیتاژ از نمایش نامه «تزارفیودور ایوانوویچ» اثر تولستوی پرده برداشته شد •

۱۷ دسامبر ۱۸۹۸ گشایش نمایش نامه «مرغ دریایی» چخوف که بعد ها به حیث سمبول تیاتر قرار گرفت •

۱۸ دسامبر ۱۹۰۲ گشایش نمایش نامه «دراعماق اجتماع» نوشته گورکی که میتوان آن اعلامیه اجتماعی ، هنری خواند •

۱۷ جنوری ۱۹۰٤ ، روی ستیژ آمدن نمایش نامه (باغ‌آلوبالو) اثر چخوف،

۲۳ دسامبر ۱۹۱۱، روی صحنه آمدن تراژیدی «هملت» اثر شکسپیر •

بقیه در صفحه ٦١

نمایش نامه (در اعماق اجتماع) اثرماکسیم گورکی

(c) ketabton.com: The Digital Library

بدتر از مرگ

نویسنده : جیمز مونرو
ترجمه : دکتور شهسوار

از اینجا با ماهمراه شوید

کریج عضو باز نشستهٔ سازمان امنیت‌ماورای بهار انگلستان است که‌پس ازکشته شدن معشوقش «تسا» دریکی‌از ایستگاه‌های‌متروی لندن، انتقام اورا می گیرد وسپس ازشدت غصه به‌یکی از جزایر یونان‌آندراگی‌رفته نزد پدر خوانده اش سرافینو منزوی میشود. درهمین وقت آقای لومیس که‌درین‌سازمان سمت مهمی دارد،دوباره به‌جستجوی او برآمده بااصرار اورا وادار میکند تابخاطرصیانت منافع انگلستان دریکی‌از جزایرنفت خیز خاور میانه ماموریت جدیدی‌را بپذیردواز جان ناکسوس میلیونر یونانی‌وهسرش فلیپ که احتمال دارد از طرف مخالفین‌انگلستان ربوده شده وبه‌وسیله فریفتن‌آنان لطماتی به منافع نفتی انگلیس وارد گردد،محافظت کند .

ـنرتا • انصافا مبارزخوبی‌است•
ناکسوس اظهار داشت:
ـکریج هم همینطور است • درسرویس کشتی های شمال کارمیکرد وراستی هم‌خیلی خیلی چیزها ازآنجابرای زدوخورد آمو خته است •
کریج با فروتنی‌گفت:
ـآن سال هادیگر گذشته است• متشکرم ازاینکه آن روزهارا بخاطر داری •
ـآه مثل این بود که‌بایسکل سوا ر ی کنیم • امادر مورد ضربتی که باین حر یف زدی باید گفت زدن خوبی بود ولی‌ازقاعدهٔ بازی خارج شمرده می‌شد•
ـاگر بسیار مطابق قاعده بازی میکردم، شاید می‌باختم•
گونت تاول روی‌زمین‌ناله میکرد . تبسم ناکسوس نیز کم‌کم ختم شده وخطو ط خشن چهره‌اش دوباره جابجا میشد . غرید :
ـبر ای آخرین مرتبه یادآوری میکنم که باروستان من نباید زور آزمایی کنی و لی بامهمانها این امکان دارد• بعدا برو های‌خود رابالا برده بااشاره به‌تاول افزود :
ـتجب ، این‌یکی بیهوش شده‌است•
کریج درحالیکه معدهٔ دردناک خودرا مالش میداد، از مقاومتی که بازوانش درین ما جرا نشان داده بود، احساس خو شنودی کـرد وگفت :
ـشاید فر قی راکه بین ماوجود دارد ، نمیدانست•
ـ ولی من‌میدانستم که تو از عهده اش بر خواهی آمد•حملهٔ‌تو‌به‌جودو ونه‌کاز ته‌بود فقط این رانشان میداد که‌گویی مدت هـا درکورس گوماندو بوده‌یی • این راکو نت هم میدانست اما بسیار نوشیده‌بودوقدرت‌بیا ایستاده نداشت•
کریج‌باخود گفت :
ـپس‌چرا این ماجرا را بامن‌آغازکرد ؟ برای اینکه‌بداند قدرت مبارزه من‌چقدر است یـا اینکه مرابه آخرصف‌بفرستد ؟»
درینموقع ناکسوس تیلفون رابکار انداخته دوکتورکشتی را احضار کرد . بعد به سوی کریج برگشته گفت:
ـ من‌جدا ازین‌واقعه ناراحت شدم چان . ولـی در هر حالـی این درس برای او هم آمو ختنی بود.
فلیپا که روی کوچ نشسته یك نـخ ابریشم را صا فمیکرد مداخلـه کـرده گفت :
حمله راکونت کرد . کریج‌توکه‌افگار نشدی؟
کریج درحالیکه روی زمین پهلوی کونت زانو زده پارچهٔ سرد ویخ‌راروی محل‌ضربت میمالید، جواب داد: «متشکرم خوب‌استم ولی درهرحال هستند کسا نیکه خشمگیـن و ناراحتند که چرا نگذاشتم کونت رایك لت حسابی بکند•
مارك گفت : درهرحال او دوست من‌است واز اینکه به‌اینوضع افتاده نـا ر ا حـت شدم•
کریج جوبداد :
ـتوحق بجانب استی• بعدبسوی پیامتوجه شده پرسید: آیا توبه او گفته‌بودی چنین خبطی بکند.

پیاـ چنین چیزی حتی بعقل منهم خطور نمیکرد • بعلاوه او ازدوستان مـن کـه نیست•
مارك داخل صحبت شده گفت و لـی اویکی ازماهران اشعهٔ «رونتگن «است•
کریج باشگفتی تکرار کرد:رونتگن؟
پیا جوابداد :
ـآری • ولی بهر صورت از درسی که‌به او دادی خوشحالم •
یك‌لحظه‌بعد دوکتور داخل شد •بعد ازآنکه نگاه چپی به فیلیپا انداخت پیش آمدونزدیك گونت بزمین زانو زد تا حال‌اورا دریابد .

فصل‌نهم

وقتی کریج ،باطاق خود داخل شدنخستین کاری که‌کرد بسوی جامه‌دان خود شتافت • مثل این بود که کسی چشم نهانی‌اوراکشف کرده است• اول تپانچهٔ خودرا کشید،بدقت وارسی کرد• سو زنك آن اندکی د ست‌کاری شده بود • نگاهی به‌چشمهای مخفی انداخت کاملا خالی بود• فقط کاردش در انبانـه دست نخورده بنظر می‌رسید• فکرکردگو نت تاول‌اگر مرمی هاراهم میبرداشت ، برا یش بهتر می‌شد• در اثر زدوخورد یـك انگشت تاول شکسته وگردنش نیز درحال حـاضر مصدوم بود • ولی از احساس خودش چیزی بیان نمی کرد• شاید آنچه برسرش آمد ه بود خودرا مستوجب آن میدانست و ما ر ك نیز که شخص ترسویی بود، در حال حاضر عکس العملی نشان نمیداد•
ولی در پشت پرده حتما کسی و جـود داشت که‌زمینهٔ این زد وخودرا مساعد کرده بود، کسی که به خبی میدانست تـاول‌زود خشمگین می شود ودر مشت جنگی هم‌قدرت کافی دارد• معلوم بود چنین شخصی ازبوجود آمدن این صحنه نفعی می برد ومـقاصد ی داشت• شاید هم منظورش این بود که‌قبـل از رسیدن بمو نیس کار کر یـج سا خته شده باشد • کریج بفکر فرو رفت کـه در میان‌دوستان ومهمانان تا کسو س چه کسی می‌تواند در ایجاد چنین حادثه یی ذ ینفع باشد این آدم خیلی خیلی زرنگ باشد ! که باکمال مهارت تاول ، مارك وحتی پیارا بسوی او پیش رانده خود به آرامی در عقب چیبه پنهان شده بود •
کریج ، یك لحظه نسخ ابریشمی را کـه فلیپا باآن بازی میکرد ، بیاد آورد •این یك نخ قرمزی بود که او روی قفل اتاق خودش طورنشانی گذاشته بود • همچنان بیاد آورد که روی آن کوچ قبل از فلیپا کونت تاول افتاده‌مشروب می‌نوشید . جستجوی اتـاق نیز این رانشان میداد که یکی ازین‌اشخاص جدا مراقب اوست . بعد خندهٔ غول آسای ناکسوس رادر انجام حادثـهٔ بین او وتاول بخاطرآورد•واقعا حادثه کمکی‌بود .یك لحظه اشتهای یك شکم خنده بسراغش آمد و لی دردی‌که از مشت تاول به شکمش عا یـد شده بود ، این اشتها را ازبین‌برد•
صبح وقتی از خواب بیدار شد داستا ن قهرمانی شبش میان تمام مهمانان وکارکنان کشتی روی زبانها می گشت • سایرمهمانان ناکسوس که ازینو ضع استقبال نشان‌میدادند معلوم میشد چندان‌ازتاول خوششان نمی‌آید البته از کریج هم بدشان می آمد معذ لـك داستان پیروزی اش برتاول که‌به‌مشت‌باز ی شهرت داشت، نظر دقت همه رابسوی ا و جلب کرده بود • یك چیز دیگر نیزآنروز صبح نظر اورا گرفت •کشتی از میان‌جزایر کیکلات درحال عبور بود واین نشان میداد که‌کشتی فلیپا باسرعتی فی‌ساعت ۱۵ میـل بحر ی بایدیك زاویهٔ وسیع تر سیم وبعـد بطرف شمالغرب برگردد . باین‌ترتیب‌سه‌روز بعد باید درساحل ونیس پیاده‌میشدند•
کریج ، پس ازصرف صبحانه به‌سو ی حوض شنا که در طبقهٔ اول قرار داشت‌حرکت کرد . آنجاناکسوس با منشی های خودش مشغول صحبت بود• فلیپاهم و قت ازخواب برخاسته بود ونشان میداد که به وقت‌معین شنای خود اهمیت زیاد میدهد • درجا نـب دیگر حو ض پیا تن وبدن گندم ر نگ‌خود راکه در شعاع آفتاب زیبایی‌خیره کننده‌تری بخود گرفته بود، روی یك دیوا ل افگند ه وبسوی کریج دست تکان میداد• پس از دربر کردن لباس شناخود را به‌آب افگنـده شناکنان بسوی زن جوان پیش رفت• باقوت شنا میکرد ولی ازنظر نمایش چندان جالب نبـود •

خودش این عیب رامیدانست و لی‌بخاطر نقمی که‌ازان نوع شنا برای وجود تامین‌میشد دنبال اصلاح آن برنمی‌آمد . او این نوع‌شنا را درآبهای سردشمال آموخته بود• همینکه‌به جانب پیارسید از آب بیرون آمده پهلو ی او دراز کشید • گارسون به او نزد یـك شده یك حوله به‌دستش داد وپرسید :
ـچه می نوشید آقای من ؟
پیا گفت ـ من سهم خودرا با اونیم میکنم تو فقط یك گیـلاس خالی بیـار، کافیست •
گارسون گیلاس بزرگی آورد و پیامشروب طـلایی رنگ وشفافی راکه روی میز کنا ر او قرار داشت ، دونیم برابر کرد• کر یج سوال کرد:
ـآب نارنج است ؟
ـتقریبا •
ـیعنی چه ؟
ـباندکی شا میانـی مخـلو ط شد ه است •
ـهنوزهم منصرف نشده یی ،آری؟
ـموردی ندارد • اصلا من دیگر بچیزی اهمیت نمیدهم .
این را گفته در حالیکه جرعه جر عـه ازان مایع آتشین می خورد ، نگا هش را از کریج برنمی داشت• دریمنو قع پا ی کریج ناگهان به‌گیلاس خورده آنرا به‌حو ض افگند وکریج باناباور گفت:
ـ آه ، خیلی متاسفم . الساعه یك‌گیلاس دیگر میگیرم •
پیا شانه هایش رانکان داده‌گفت :
ـ اهمیت ندارد • ازگیلاس من‌بخور •
بعد جرعهٔ دیگری از آن نوشیده گیلا س رابه لبان کریج نهاد وافزود :
ـاینطور زیبا میشود ، نه ؟
کریج جرعهٔ خورد • واقعا آب نارنـج و شامپانی بود• کریج گفت :
ـ به این‌ترتیب منهم می آمو زم چگونه زندگی کنم •
دراین لحظه پیا روبروی او نشسته و سنگینی بدن خود را روی دستهایش که از عقب بزمین اتکاداشت افگنده بود واینموقع سبب می‌شد تمام خطو ط زیبا وظریف‌وجودش در برابر دیدگان کریج تبارز کند• بیکنـی قرمز رنگش هم برای جلب توجه بیشترفقط قسمت اندکی از نفایس وجود اورا مستو ر میداشت وبه چشمان حیرت زدهٔ کر یـج فرصت تماشای بیشتر خیالی انگیز تر ی را ارزانی میکرد• زن خمیازه یی کشید ونگاه خودرا درنگاه، سر گردان مرد دو خت کریج گفت :
ـاز لباست خیلی خوشم آمد•
پیا، درحالیکه به‌آواز بلند می خند یـد دستهارا روی شانهٔ کریج افگند خودرا به‌او نزدیك کرد طوری که‌سینه اش روی سینهٔ کریج قرار گرفت • ولبانش بـرلبان او چسپید • بازوان کریج نیز مشتاقانه آن‌بدن ظریف وزیبا را حلقه کرد• چند لحظه‌کوتاه اینو ضع را ادامه داد وبعد بملایمت او را از خود دور کرده نیمه شو خی و نیمه جدی گفت :

ژوندون

(c) ketabton.com: The Digital Library

-حال بگو به‌بینم باکه باید دست و پنجه نرم کنم ؟

پیا جواب داد :

- باور کن دیشب نسبت‌به آن‌دوخشمگین شدم ،جان ! دفعهٔ آینده قول میدهم بماو تو نزدیك نشوند .

درینوقت گار سون به‌آنها نزدیك شده ، مودبانه پرسید:

- روغن آفتاب احتیاج دارید ؟

این راگفته بو طل کو چکی را بسو ی کریج پیش آورد. کریج آنرا گرفته تشکر کرد وبعد دوباره روی ز میـــن د ر ا ز کشید .

-موافقی من روغن را به‌پشتت بمالم؟

کریج بالذت جواب داد : چرانی ؟

لحظهٔ بعد لغزش وسردی روغن را در تیر پشت خودش احساس کرد و بعد هم گردش انگشتان ظریف دست پیارا بدنبال آن. این انگشتها بملایمت و آرامی حرکت میکرد تـــا موقعی که‌روی ز خم کارد «بویر» تو قف‌کرد وپیا پرسید :

آیا نتیجه یك حادثه است .

- وقتی به‌د ریا دایف مـی کـر د م رخداد .

-معدهٔ شگفت انگیزی باید داشته با شی که‌باچنین زخمی از هم پاره‌نشده‌است .

-چیزی مثل کارد برنده بود. راستی تو هیـچ از فلمهایت‌بمن‌نگفتی.

-بیشتر آنها فلمهای دینی بود وبیشتـر مرا ورول دختر باکرهٔ که‌باید بعنوان قربانی طعمهٔ شیرها شود ، انتخاب میکردند .فلمی هم درهالیود به اشتراك دو شر کت‌انگلیسی از من تهیه کرده اند ولی چندان چیزی ازآب برنیا مد . گویا از فلم های تجربی بـو ده است. ودر انجام الزود «وحال اینست ولی یکروز بخت من تغییر خوا هد کرد هنـوز وقت زیادی دارم وسنم تازه به ۲۶ رسیده است اگر شانس بامن یار باشد حداقـل ده سال دیگر میتوانم در نقش ستارهٔ او ل بازی‌کنم .

-خوب وبعد ازان ؟

-استراحت وتفریح خواهم کرد. هر قدر دلم بخواهد . شاید هم روز هایی در زندگی من پیدا شود که و قتی بیدار می شوم سرتو روی بالین من باشد .

با گفتن این مطلب ناخن هایش‌رابه عضلات کریج فشار داد . کریج نگاهی به سینه‌های برجستهٔ او افکند . زیبایی کامل رانشان‌میداد بحدی که می شد گفت واجد یك جاذبهٔ‌جنسی فوق العاده وو حشت آور بود . کریـــج تاموقعی‌که فلیپا نزدیك‌آنهاآمد این سرگرمی لذت بخش را برهم نزد.فلیپاگفت:

- جان ، چه بوی‌خوشی از تومی آید : می آید :

کریج بسوی اونگریست . فلیپا یـــك پیراهن بی آستین سپید در بـــر داشت و عضلات زیبای بازوی سپید ش بکلی ازان پیدا بود. کریج جوابداد:

-شاید بوی همین روغن ضد آ فـتا ب زدگی باشد.

پیا دخالت کرد:

-خیر ، آنراعوض کردم. رو غنی که بتو مالیدم مخصو ص خودم بود . تو هم مثـل من خوشبو شده یی ،بو کن ! وشانهٔ برنزه شدهٔ زیبایش رابصورت کریج نزدیك کر د وکریج با شیفتگی عطـر بدن اورا بـاذرات وجود خودش جذب کردخندید واظهارداشت:

- اگردر لندن اینطور معطر گردش کنم، مراتوقیف خواهند کرد .

درینوقت پیا از پشت سر اوبچشمان‌آبی وخوشحالت فلیپامی نگریست ومعانی‌پیچده‌یی که درنگاه آن چنمان موج میزد، از اوپنهان نماند بعد از جابلند شده‌گفت:

-برویم به بینم برای امشب چه لباسی را بپوشم بهتر است. خوش باش،جان!

کریج ازپشت سر بانگاه او را دنبال‌کرد وبیك تعداد آواز پاهایی که دور می‌شدگوش داد. فلیپاگفت:

-باتو خیلی علا قه می‌گیرد، مگر قصـد داری پرودیوسر فلم شوی ؟

-این کار خیلی خطرناکی است .

فلیپا پیراهن تابستانی خودرا بیـــرو ن آورد . زیرآن یك مایوی نایلونی سپید و یك تکه دربرداشت که‌پیش روی آن بسته‌واز پشت سرباز بود. بدنش رنگ طـلا یـــی موهایش درپرتو خورشید زرد مایل بسپیدی معلوم می شد.

کریج دست بسوی شیشهٔ رو غن ضـد آفتاب زدگی پیش برده آنرا به‌فلیپاتعار ف کرده گفت:

-می‌خواهی ازان به‌پشت‌توبمالم ؟

- خیر . اول‌شنا میکنم . بعـد از شنا بهتراست.

هردو داخل حوض دایف گردند. درحالیکه پهلو به پهلوی هم مثل مسابقه پیش‌میرفتند صحبت هم داشتند. فلیپا واقعـا آب بازی کاملی بود. بسیار زیبا وبارعایت باریکی‌های یك شنای هنر مندانه پیش میر فت. کریج برای اینکه پا بپای او پیش برود، اشکـال زیادی حس میکرد. سایر مد عوین نیزکم‌کم پیدا می شدند . کریج از آب بیرون آمد . خود را خشك کرد . جابیکه گیلاس آب‌نارنج ریخته بود ، دربرتو آفتاب روی مرمرحاشیهٔ حوض برق‌میز د. دربهلوی آن یك چیـز درخشان دیگر نیز جلب توجه میکرد .بوتل روغن ضد آفتاب زدگی .

گریج آنرا اززمین بر داشت و با خـــود به اتاق خودش برد.

این روغن بوی سرد وخشکـــی داشت . رنگ آن نقره یی بود، گریج اندکی ازان در قسمتی از تخت خوابش که از چوب‌جلا دار ساخته‌شده بود ما لید و بعد بدقت آنرا نگاه کرد. تغییری رخنداد.خند ید و برجای خود نشسته مشغول تفکر را جـــع بوضع خودش در وینس شد. پوسه را هـم باید زیر نظر بگیرد واز اینکه بو سیلـــهٔ آندریوس ، کاریرسون رابکمك خواسته‌بود، خودرا راضی می‌یافت .

در میان کسانیکه باید تحت نظر میگرفت اسامی پیاء مارك وتاول در اول لست قرار میگرفت . شاید ایجاب میکرد تعقیب ایـــن سه‌نفر رامجمو عا به‌کاریرسون وا گـذا رد. بااین فکر درنظر مجسم کرد لحظه‌یی را که کاریرسون می خواهد با صحبت‌کردن‌باپیااز او حرف بکشد. صحنهٔ دلچسپی از عشـق باید بین آنان به‌وجود می‌آمد.

تصمیم گرفت قبل از صرف چاشت کمی مشروب بنوشد. بلند شد دوش گرفت وبعد بپوشیدن لباسها ی خودش پر داخت . درعین حال باگوشهٔ چشم به‌آن قسمت از تخـت خوابش که روغن رابرای امتحان ریخته بود، نگاه میکرد . حاشیهٔ سپید تخت خواب‌درحال قهوه یی شدن بود . کریج پیش رفته از نزدیك بدقت نگاه کرد . و موهای تنش از وحشت سیـخ شد چه آن قسمت چو بی که روغن روی آن دویده بود، مثل چیزی کـــه بسوزد بریان شده بود کریج بعجله از روی میز کار یك پارچه کاغذ گرفته آنرا رو ی لکهٔ روغن مالید و باتعجب دیدآن کا غـــذ که از جنس اعلی وبقدر کافی ضخیم بود ، مثل‌که‌آنرا روی آتش گرفته باشد ،ازنیروی اسید درهم پیچیده شد.

آنگاه ، نگاهی بساعت خود افکند ، هنـوز از شروع آزمایش ۲۰ دقیقه نگذ شته و لی روغن آلوده به اسید کار خودرا انجام داده بود . بفکر پیا وانگشتان ظر یف ا و فـرو رفت.

فصل دهم

هر کس بیك زبان صحبت میکرد .داتیون بیلز به‌انگلیسی حرف میزد ومردان خودرا نیز بهمان‌زبان امرونهی‌می نمود ولی‌پرسو نـل هوتل بین خود به ایتالوی حرف مـی‌زدند. پوسه نیز گاه گاه ازمداخله در صحبت عقب نمی ماند ز یرا فرانسوی نمیدانست. پوسه وهمکارانش هم برای خود دنیایی بو جـود آورده بودند چه پوسه درانجا یکا نه مردی بود که بیشتر بزنها شباهت داشت . بازنها نیز میانهٔ خوبی نداشت واین معنی آنرا داشت که‌زنهانیز چندان ازاو خوششان‌نمی آید .

بعـلاوه پدرش به سلینا تاکید کرده بـود که‌از مردان فر نگی تاحد ممکن کناره گیری کندچه آنها زیاد پای بند آبرو نیستند. راجع به‌پرسو نل هوتل هم معلوم نبود که داتیون بیلز چند مر تبه بوی متذکر شده که آنهـا غلام نیستند حتی می شد گفت که‌در بعضی مواقع اصـلا با دار و آقا آنها بودند. بیاد داشت که روزی خانم اتاقدارش را که بـــه تصور اینکه سلینا ضعف کرد. می‌خواست‌با انجکشن اوراتقویت کند، ناسزا گفت و لی بعدا چنان در د سری برای او خلق شد کـه ناچار گردید از اتاقـــدار رسما معـذ ر ت بخواهد . حتی پوسه مقداری پول هم به‌آن زن داد تاخاموش شود.

چه آب زیادی در وئیس دید. چارچانب هوتل ومیان اکثر خیابانها و بازار از آ ب انباشته بنظر میرسید و شخص ناچار بـود بجای سوار شدن براسپ ، سوار قا یـــق شود تا بهتر بتواندگردش کند . در کافهٔ لیدو که‌موزیك و رقص داشت باوخوش‌نگذشت واز نگا های حریص عده یی مردان نیمـه برهنه بسویش جداً احساس ناراحتی کرد . ازقمار هم هیـچ خوشش نمی آمد و لی چه چاره ؟

داتیون بیلز اینطور به او د ستـو ر داده بود .

سلینا غرق این تفکرات به‌پنجره بسته اتاقش نزدیك شد وبه تماشای شهرپرحرکت پرنفوس وچرا غهای ر نگا ر نگ آن مشغول گردید .

پیش چشمش قصر های بزرگ و گا نال وسیع آب هموار شده بود ودر جا نب چـپ تاآنجا که‌میدید میدانهای وسیع حار راهی‌ها نظر او رابخود می کشید . از همانجامیتوانست کلیسای سن مارك وقصر های خیال انگیزدیوك هارا تماشا کند.

نزدیك زینه های هوتل درپایین، یـك موتر مجلل انتظار میکشید تا سلینا رابـه بار هـاری‌در فلوریان ،مراکزصنایع‌مستظرفه وکلیسایی که انباشته از آثار نفیس تاریخی بود ، برای گردش و تما شا به‌برد. سلینا هیچیك ازین هارا خودش نخواسته بود . او دنبال بیابانهای زادگا هش، اسپها و صدای نعل آنها دلش ضعف میرفت .

لحظه‌یی بیاد کریج افتاد که‌گفته بود به زاد گاه، اوخیلی عـلاقه دارد . راستی مـرد عجیبی بود. علی الرغم اینکه حال وو ضـــع درستی نداشت ، بازهم میتوانست قهرمانانه بجنگد حتی قادر بود باهمان حال دشمن خود را نابود کند. هیـچ چیـــز را بنام ترس نمی شناخت ونگاه سردش از تهور و بیباکی مالامال بود.

ناگهان پیش نظر آورد که در پـلازروبروی نگاه او استراحت کرده است و لی خیلـــی زود این فکر را ازخود دور کرد وروی‌فیصلهٔ اولش در مورد آن شخص باقیماند . او یك

دروغگوبود زیرا اعتراف کرد که انگلیس است سلینا با بیاد آوردن این قضاوت و احساس ،اندکی ناراحت شد وبعد بسرو قت جامه دانش رفت . چه مصیبتی باز هم‌مجبور بود این البسه اروپایی رابپوشد و مجبو ر است چنانکه داتیون بیلز به او آمو ختهجراب های ابریشمی بدن نما بپاکند. درهرحال‌بعد اینکه لباس پوشید ومو ها را شانه زدنگاهی به‌تصویر خودش در آیینه افگند و احساس کرد مثل دوران سه‌سالگی اش ناگهان‌آرزوی گریه در او بیدار شده است .

درهمان لحظه دایتون بیلز ، دق الباب

بقیه در صفحه ٥٦

(c) ketabton.com: The Digital Library

هنرمندان خارساز

سرور از هنر فاصله گرفته

خان آقا سرورهنرمندی که علاوه از درام های متعدد در فلم روزگاران نیز نقش داشت اخیرا فعالیت‌هنری ندارد .

اوکه مامور نیار والی کابل است گفت .

سرور

ـ من مدتها ست ازهنرجدا افتاده امموعلت آن اینست که عواملی علاقه امرابه فعالیت هنری کم سا خته عرصه را برمن تنگ نموده بود، در حالیکه هنوز هم شعله های عشق مشعل هنر یار هم در آن محفل وعلاقه به‌هنر در قلبم زبانه میکشد.

سرور در انستیتوت پونه هند تحصیلات هنری خود را تکمیل‌کرده است، اواز همصنفی های شترو گن سینها هنرمند موفق سینمای هند است .

سرور باتاثر میگوید ، متا سفا نه طوری که‌می بینم تحصیل‌در رشته هنر تمثیل روی‌پرده برای من مفید واقع نشده است . او میگو یدنوین نشجل ، جیه بها دری وبعضی از هنر مندان هندی که اکنون شهرت خوبی یافته اند در تحصیل از من عقب بودند ، من پیشتر از آنها تحصیلم را تمام کردم وبه کشو رم باز گشتم .اماغیر فلم روز گا ران دیگر مجال تبارز استعداد برای من میسر نشد .

سرور که پراز گله هاست میگو ید .

زمانیکه هنر مندان هندی بکا بل آمدند تنها هنرپیشه‌های فلم اندرز مادر دعوت شدند تادردعوت‌تعارفی باآنها اشتراك نمایند درین قسمت بکعده زیا دهنرمندان سابقه دار ما فراموش گردیدند ، چنانچه‌کسی از دعوت نکرد .

همسر سرور «مزیده» هنوز هم فعالیت هنری دارد و بحیث ممثله درافغان نداری‌اجرای وظیفه‌میکند.

سرور جوانیست نها یت شوخ بزله گوو صمیمی از ینکه فعلا کار هنری ندارد واستعدادش دروظایف غیر هنری بهدر میرود هم خو دش متاسف است وهم کسانیکه‌اورامی شنا سند .

سرور درهند

شیمون مروزادف (عکس چپ)

انستیتوت سینما تو گرا فی‌دولتی رابپا یان رسانیده ودر فلم های نان وگل در۱۹۶۰ـ چهار دایه درسال ۱۹۶۲ ـبازی مشکل‌در سال۱۹۶٤ پرواز کلاس اول در سال ۱۶۷۲باز کرده است .

سه هنرمند از سینمای شوروی

مارینا نیلواهنرمند معروف‌شوروی انستیتوت مو زیك و سینماتوگرافی وتیاتر شهر لیننگراد رابپا یان رسانیده ودر فلم های قصه ها ی قدیمی درسال ۱۹۷۰ و فلم « سایه» درسال ۱۹۷۲ بازی نموده است . این هنرمند تازه کار اخیرا مورد توجه بیشتر فلمسازان وا قع شده است .

مارینا

الکسا ندر زاویا لوا هنرمند معرو فی است که انستیتوت موزیك وسینما تو گرافی وتیاتر شهر لیننگراد را بپایان رسانیده در فلم های «مردم بالای پل»در سال۱۹۵۹ به انتظار نامه ها باشید ـ نان وگل ها ـ در سال ۱۹۶۰ـ شعری درباره انگشتر ـعشق الیو شه در ۱۹۶۱ سوگند هیپو کرات سال ۱۹۶۶ چهار صفحه از زندگی یك جوان سال ۱۹۶۸ـ ملا قات در نز دیك‌یك مسجد کهنه در سال ۱۹۷۰ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

شعر تازه ای — ازعارف پژمان

شهرخاطره‌ها..

به گرمی لبت ای عشق جاودانه قسم — به آن رمیدن زیبای آهوانه قسم
به‌سبزه زارنگاهت‌که شهرخاطره هاست — وبرده زاغ درآغوشش آشیانه قسم
به آن دوقوی سبکبال زیر پیرهنت — که خفته اند به دریای بیکرانه قسم
به‌وعده‌ات که هوسریز ناشکیبایی است — به آن نگاه که بگوش ستاره ها گفتی — به آن به هم زدن وقهرکودکانه قسم
به‌صبح وسوسه‌سازی‌که میروی مکتب — به آن فرشته‌که موی توکرده شانه قسم
به‌خنده‌ات که‌چوباران برگ پاییزاست — به آن‌کتاب وقلمدان نازدانه قسم
به آفتاب وگل وسنگ وآسمان بهار — به شعرپیکرت ای واپسین ترانه قسم
به پرسشت‌که «چطورآمدی جلال آباد» — به شیوه ای‌که فریبم دهی شبانه قسم
به آن شکوفه‌که درباغ خانه‌ات خندید — به شیون دل من درپی بهانه قسم
به خانه دوشی «پژمان» بی نشانه‌قسم

که بی توزندگیم تیره شام خاموش‌است
که بی تویادمن، ازیادهافراموش‌است!!

جلال‌آباد ۱۴جدی ۱۳۵۲

عطش

تاکه بیرون شود زرگبهایم :
عطش عشق پرشراره تو
بازامشب درون خلوت شب
بادل خویش گرم بخوابم :
دل حسرت نصیب وسادهٔ من ،
اودگر دوستم نمی دارد
آه، دیگر طنین آوایش
تخم شادی بدل نمی‌کارد
درنگاهش دگر چو بگذشته
پرتو روشن نوازش نیست
درگل بوسه های شیرینش
اثر ازشعله های خواهش نیست
هرچه ازعشق ودوستی گوید
پای تاسر دروغ وتیرنگ است
توندانی دل هوسبازش
هرزمان ، هردمی به صدرنگ است
توچه دانی کنون جداازمن
بگذراند چگونه شبهایش
توچه دانی جداز لبهایم
بوسه گاه که گشته لبهایش
آه، بگذار ساده تر گویم ،
یاد اورا به خلوت میذیر ،
عشق اورا زخویش بیرون کن

• • •

لیك اکنون بگوش جان غمین
میرسد شکوه وملامت دل :
گرکه اوحرمتت نمیدارد
بیخبر ازتو وتمنایت
باز هم جای خون به هررگ تو
میدود عشق جاودانهٔ او
یکدم ازعمر پرحسرت خویش ،
نگذرانی توبی ترانهٔ او
پس دگر درپی بهانه مرو

«مهیانگیز»

نجوا

یکی را دوست میدارم
ولی افسو س او هرگز نمیداند
نگاهش میکنم شاید بخواند درنگاهی‌من
که اورا دوست میدارم
ولی افسوس اوهرگز، نگاهم را نمی‌خواند
ببرگ گل نوشتم من، ترادوست‌میدارم.
ولی افسوس اوگل را به‌زلف‌گودکی آویخت.
تا اورا بخنداند
به مهتاب گفتم ای مهتاب
سر راهت بکوی او سلام من‌رسان وگو
ترامن دوست میدارم
ولی افسوس چون مهتاب بروی بسترش لغزید
یکی ابر سیه آمد که روی ماه تابان‌را بپوشاند.
صبا را دیدم وگفتم
صبا دستم بدا مانست ، بگو از من بدلدارم
ترامن دوست میدارم
ولی افسوس صد افسوس
زابرتیره برقی جست که قاصد را میان راه بسوزاند .
کنون واماندهٔ از جاه
دیگر باخود گنم بخوا
یکی را دوست میدارم
ولی هرگز او نمیداند.

زیر نظر گل احمدادیبار

مسافر

... ومن ، درشهر قلبت -

- بازهم بیگانه خواهم ماند
ودیگردشت های سبزچشمت‌رانخواهم دید
کنارجاده ی خشك‌نگاه خود، نخواهم دید
وروی بسترگرم لبانت، طرح‌گنگ بوسه هایم را ،

- نخواهم ریخت ...

• • •

تواماه، بازهم پرواز می بخشی
کبوتر های شادان نگاهت را
زدشت‌سبزچشمانت، بسوی‌جاده صدهانگاه دور
وشاید شهر قلبت، چشم در راه‌مسافرهای آینده ست

برگ

چون برگ خشك بودم - در رهگذارباد
برگی که باد هم به تنهی‌دستیش مباد

• • •

یك شب که چون نسیم
ازیك بهشت گمشده‌می آمدی‌بناز
با شعلهٔ نگاه خود افروختی مرا
آنگاه ، در اجاق دو بازوی گرم‌خویش
با بوسه‌های وحشی خودسوختی مرا

• • •

لبهای تشنهٔ توبمن جان تازه داد
چشمان ساکت تو سرود نگفته گفت
با هر جرقه ای که جهید از لبان ما
صد چلچراغ در شب تاریك‌من شگفت

• • •

پیوند دستها ونفس ها وبوسه ها
گلبانگ نبض ها وتپش ها
پیوند جا ودانی جان من وتو بود
روح لطیف عشق
چون ماهتاب بر سرمابال می گشود
ساز وجود ما،
آهنگهای نغز و دلاویز می سرود

• • •

کم کم چو دود عود
از خود رها شدم
در آسمان خاطره ها بال می زدم
چوبوی گل دوباره بدنیا می آمدم
در زیر چتر ماه
در لای شاخه ها وچمن ها وبوته ها
باروح بر گرفته خود آشنا شدم

• • •

دیگر چو برگ خشك نبودم بدست‌باد
موج هزار خاطره بودم که مست مست
بر بال بو سه های تو می آمدم بناز
آنشب دوباره زندگی آموختی مرا

نگـــاه...

من نگاه می کنم
من فقط نگاه می کنم
من زروزنی نشسته پشت آن نگاه میکنم
من به آسمان ، به ابرهابه صبح
من به کهکشان ، به اختران به ماه
من به زالهٔ درون لاله ها
من به عطر خندهٔ بنفشه ها
وسکر جاودان پونه ها
نگاه می کنم نگاه ...

• • •

من نگاه می کنم به ابرها
به ابرهای پاك نقره یی فرشتگان آسمان
فرشتگان نعمت وطراوت ونشاط
الهه گان نیکی وسپیدی وصفا
من نگاه می‌کنم به بارش مفیدشان
وریزش سرشك شا ن
که دشتهای مردنی راحیات میدهند
وخاکهای تشنه رانبات میدهند
من نگاه می‌کنم به رویش گیاه
وخواهش طویل آن به رشد
من نگاه می‌کنم به آب
ومیل آن بریختن برروی خاك
وبارورنمودن زمین پاك

• • •

من نگاه می‌کنم به لانهٔ پرندگان
وچوچه های پاك شان
که مظهر حیات وهستی اند
ونغمه های شان، سرود های مستی‌اند
من نگاه می کنم به آفتاب
به آفتاب گرم وروشن وبلند
به آفتاب استوار وثابت وقشنگ

• • •

من نگاه می کنم به پاکهابه خوبها
به شادها ، به زنده ها
به رودها ، به سبزه ها
به ابرها ودشت ها
آری ای خدای خوب من
همیشه من نگاه می کنم
من نگاه می‌کنم به زندگی
من نگاه می‌کنم وزنده‌ام
من نگاه می‌کنم به‌کاینات این جهان
من نگاه می‌کنم که زندگی کنم

«فریدون»

(c) ketabton.com: The Digital Library

نوشته : ایوان وازوف

برف در توفان

ترجمه : زلمی نورانی

مه غلیظی فضای شهر و ترن را پوشانده بود ، در آن خزان از میان این مه دود گونه قطرات ریز و بسیار کوچك باران بهملایمت از آسمان میریخت چنانکه گوئی آهن روی بامها را میخواهد چرب کند . در کوچه گل آلود و باریك به اثر گذشتن کاسکه ها بااسپ های وحشت زده و گاو گراچی هائی که در آن ابزار جنگی را بار کرده بودند و دهاتیانی که شتابزده کوچه را عبور می کردند ، صدای چلپ چلپ و هیاهوی شان سر و صدائی ایجاد کرده بود .

عساکری که لباس جنگی داشتند وشنل هائی یکرنگ بتن کرده بودند و جنگجویان دیگری که پوستین های کهنه بتن وتفنگ روی شانه داشتند و قطار های کار توس روی سینه های شان سنگینی میکرد چو ن سیل خروشانی در حرکت بودند ، در توبره هائی که سرشانه گرفته بودند نان ودیگر لوازم خود را حمل میکردند . بپای آنها پیزار و چکمه های کهنه و فرسوده بودکه در لای فرو میرفت ، هوا سرد و زننده بود عساکر از جنگی پیروز مندانه بر گشتهاند آنها میخوانند آیاخوش هستند .. ؟ . بلی شاید بخاطر موفقیت خود . پیشر وی میخانه صاحب منصبان و د هاتیان بهت زده گذشتن سپاهیان را تماشا میکنند - دم رستوران کوچك زنان و اطفال با لباسهای ژنده در حالیکه از خنك میلرزند ایستاده اند آنها عساکر را بدقت نگاه میکنند تا پدران وبرادران خودرا که جز این سپاه اند ببینند ، آنها از جنگی برگشته اند واکنون نوبت عقب زدن سرب هاست و باید بهآن جبهه بشتابند ، یکی از بین جمعیت صدا کرد :

او نه ... سوتکو از فامیل گرگی وی های ... رفیق ساعت های خوش برایت آرزو میکنیم .

دیگری گفت:

اوه . آنجا را ببین . رانگل .

آه . ندیالکین را ببین . هو . اینه ایجا مادرت است .

هر کس که میتواند همبستگان خودرا پیدا کند باشتاب با او بغل کشی میکند ، اشکهای شان جاری میشود و کلمات بریده وجملات نا تمامی بین شان رد وبدلمیشود و آنگاه زود ازهم جدا میشوند قشون هم چنان در حرکت است .

درین وقت دخترك موی زردی صدا میکند «مادر.. اینه برادرم» « وپسر هشتساله چیغ میزند (لالا ستویان) و از پهلوی‌شان صدای گریه آلود زنی بلند میشود . «پسرم پسر عزیزم ... »

از میان عساکر یك جوان سیاه چشم و کشیده قد برای خود راه باز کرده خو را بسرعت بطر ف آنها میرساند ، دست زن گریه آلود را کهمادرش است می بوسدبعد روی برادر و خواهر کوچك خود را که یخ کرده است می بوسد ، باسایر دو سیت هایش بغل کشی میکند ، دختر جوانی می خواهد از میان جمعیت بسوی او راه باز کرده خود رابه او برساند، هنوز به او نرسیده است که صدای فرمانده قشونجوان را فرا میخواند ... دختر دستش را بلند میکند و برای اونکان میدهد». ازمیان لب های یخ کرده آ ن دختر جوان صدائی به گوشش میرسد .

به سلامت . امید وارم زود بر گردی .

این صدا در میان صدا های دیگر گم میشود . ستویان هم در میان سایر عساکر فرو رفت و قشون همگی در میان مهغلیظ ازنظر ها ناپدید گردید.

مادر باز هم به همان سمت نگاه میکرد چیزی جز غبار بنظر نمی رسید. دختر- جوان هم دستمالی را که بکمر بسته بودباز کرده بگرد روی گرد و مقبولش پیچاند .

در خانه مادر ستویان با چشم ها اشك آلود لباس های او را ازبکس کشیده روی سینه می فشرد ، پیشروی مجسمه حضرت مریم قرار گرفته دعا میخواند . دعا هائی بخاطر سلامت پسرش .

صدای توپ ها همه جا را بلرزه درآورده بود ، این صدا ها مصادف با ٤ نوامبر سال ۱۸۸۵ بود . آنشب ما در ستویان به خواب می بیند :

ابر بزرگی بنظر میرسد ، عساکر بطرف ابر روانند ، ستویان هم در میان ایشان است . آه مریم مقدس . این چقد ر وحشتناك است .

ابر بزرگ تکان میخورد ، چنان تکان میخورد که زمین را هم میلرزاند .

این جنگ است . ستویان در میان ابر ها ناپدید میشود .

او دیگر وجود ندارد . و حالا ..

او تکان میخورد و از خواب بیدار میشود تاریکی شب را می بیند صدای باد را می شنود . صدایی که درخواب شنیده‌بود، صدای توپ ها هم شنیده میشود ، ما در آهی میکشد و ناله کنان میگوید : ای مریم مقدس «. ستویان مرا حفظ کن او دیگر بخواب نمی رود . همانطور بیدار نشسته است تا اینکه سپیده می دمد.

اوبه کاکا پیتر خواب خود را قصه می کند و می پرسد : این ابر را که بخواب دیدم چه معنی دارد .. ؟ کاکا پیتر میگوید: دو قسم ابر است . یکی آنکه از آن‌باران می شود ودیگر ابری که چیزی را با خود می برد . تو کدام قسم ابررا بخوا ب دیده ای . ؟ زن خواب خود را درست تر تشریح میکند .

کاکا پیتر بفکر فرو میرود ، در کتاب تعبیر خواب او از ابر تذکری نرفته است اماوقتی قیافه نارام زن را می بیند با دلسوزی میگوید :

پریشان نباش ... خوابت نشان میدهد که از پسرت برایت احوال میرسد چهره مادر شگفته شد ، شش روز بعد یکی از رفقای ستویان که با خود چنداسیر سربی را آورده بود نامه از استویان آورد . مادر نامه را گرفته دوان دوان پیش کاکا پیتر رفت .

کاکا پیتر با خوشحالی گفت :

او هوهو . نوشته جور هستم . زنده هستم . سربی ها را شکست داده ایم . زنده باد وطن .

بعد به دقت نامه رامیخواند : من جور هستم ، رانگل ستویانف هم جور استاو و ماما دیمتر هم به مادر های خود سلام می فرستند .

گرچه در پلوتون و زالو پوی هنوز هم سربی ها قیر میکنند ولی تنها از هورا گفتن ما ترسیده اند ، دو دانه چوکا ت من پیش سویته است ، آنرا ازو بگیرید فرداز طریق . در اگومان ما حمله راشروع خواهیم کرد . از «نیش» تحفه هائی برای خواهرم کینا با خود خواهم آورد ، برا ی تو هممادر یك لیوا (واحد پول بلغاریه) روان‌کرده‌ام. بهرادورا بگوئیدتولهمشکی‌خودرا زیاد بنوازد و بیشتر یاد بگیرد که وقتی‌آمد برایم بنوازد .

به همه دوست هاسلام می فرستم ، پسر فر ما نبردار تو ستو یان دو بروف.

کاکاپیتر در آخر بعد از امضا این‌سطوررا می خواند:

به کاکا پیترهم سلام میفرستم ، می خواستم تحفه ای برایش بفرستم ولی میسر نشد . مادر . به ستویانکه هم سلام بگو .

خوشی غیر مترقبه ای قلب افسرده مادر را به تپش در آورد ، زمانیکه از پیشروی خانه آن دختر قشنگ ستویانکه میگذ شت جمله پسرش را بیاد آورد . از نامه ستویان بیشتر از همه ستویانکه خوش‌شده بود . مادر در کوچه با یك عده اسیرا ن دیگر سربی مقابل شد که در عقب آنها یکی از جنگجویان روان بود ، مادر آنا فکر کرد که این جنگجو پسرش است ، خیلی به ستویان شباهت داشت پیش رفت ، می خواست از او هم احوال پسرش را بپرسد اسیران جنگی نظر او را جلب کرده بودند او برای اولین بار اسیران جنگی را میدید اوه خدایا .. سربی ها همین ها هستند .؟ اینها که مردم خوبی اند . حتما مادر های اینها هم منتظرند . آیا مادران شان میدانند که اینها اسیر شده اند ؟ ..

به آواز بلند میگوید . «بچه ها . صبر کنید» می خواهد یك بوتل عرق به آنها بدهد تا گرم شوند جنگجوئی که اسیران را باخودمی برداجازه می‌دهد آنها بایستند.

اسیران بعد از اینکه اندك اندك از آن عرق نوشیدند بزبان خود گفتند.: «فالیم فالیم» یعنی تشکر میکنیم تشکر می‌کنیم جنگجوبه اسیران گفت : یك قطره برای من هم‌بگذارید ، بعد او بقیه عرق را بیکبارگی سر کشید . مادر گفت :

اینها هم بندگان خدا هستند . چرا باید جنگ بکنیم .. ؟ کاش جنگ نباشد .

صلح بر قرار شد ، سال نو نزدیك میشد ، عساکر دسته دسته رخصت میشدند در وترن هم عساکر از جبهه آمدند ، ولی

(c) ketabton.com: The Digital Library

در میان آنان ستویان نیست حتی خبری هم از او نرسیده ، مادر ستویان کم کم پریشان شده رفت افکار بدی درمخیله‌او بجولان افتاد ، روز ها میگذشت و او چشم بدر دوخته بود . رانگل آمد ، پیتر و پسر دینکوف هم آمدند ..

برادران ستاماتوف هم آمدند ، مادر پیش هرکدام رفت واز پسرش پرسید اما هیچکدام چیزی نمیگفت ، میگفتند تامدتی باهم بودیم ولی بعداورا ندیدیم . دل مادر پیشتر بشور آمده بود .

وقتی که از دخترك خود کیناشنید که دیمیتر هم ازجبهه برگشته امیدی در دلش خانه کرد، خودراپیش دیمیتر رساند :

ـ خوش‌آمدی دیمیتر... اما‌این استویان چرانامد ...

دیمیتر هم چیزی نمیدانست .

ـ نمیدانم ... شاید اورابه ویدین فرستاده باشند ... چرا وارخطا هستی ... بالاخره خواهد آمد ... اصلاءمنتظر نباش... خودرا مشغول بساز ...

درهنگام حرف زدن دیمیتر بقدر کافی دست وپاچه شده بود .

مادر آهی کشید ...! آه ... خداوندا... پسرم کجا خواهد بود ...؟ مادر از آنجا بیرون شد. بطرف خانه نامزد ستویان براه افتاد، نزدیك خانهٔ آنها قلبش به تپش‌افتاد خیال کرد نامزدش درباره استویان واینکه اوچه وقت می آید چیزی خواهد گفت. اه اوقتیکه بادختر روبرو شد دید اوخاموش است، حرفی نمیزند اماچشم هایش سرخ و گریه آلود است .

همهمهٔ درقریه افتاده بود. عساکر دیگری برمیگشتند . مادر بازهم درصف اول زنان منتظراست ، درپهلوی او دو طفل نحیف دیده میشوند ، دردست های لرزان اطفال دودسته گل دیده میشود، آنها صبح وقت گل هاراازکوه چیده اند ولی برای اینکه بفکر خود شان‌برادر خودراباز‌ی داده پیشتر خوش ساخته باشند در کاغذی که بدورگل پیچانده اند نوشته‌اندکه «این‌گل هاراازبازار بازار جیك آورده‌ایم ...»

پسرك خرد سال ازکاغذهای رنگه بیرق وطن رادرست کرده تابه برادر خود بدهد، آنهادرهمان هوای سرد منتظراند .

عساکر فاتح جوقه جوقه می آیند واز برابر صف منتظرین میگذرند، مادر باخود میگوید : «شاید اوبیاید ... ممکن خواسته است خودرا درشب سال نوبرساند ... چرا اوشب سال نورا دور از مادر خود بگذراند. حالاهم عساکر می آیند ... تاشب هم آمده میروند ، تاشب بخواهد رسید ... او میداند که چشمان منتظری براه اودوخته شده ...

آن روز ستویان نیامد، مادر ستویان روز دیگر صبح وقت به کلیسا رفت ، همان یك لیواراکه پسرش فرستاده بود خرد کرد و چندانه‌شمع خریدودرمقابل هرمجسمه یك شمع روشن کرد، اوکمی عصبانی هم بنظر میرسید ... باخود میگفت :

اگر امروز هم نیاید چه خواهد شد ... فردا جشن است یکبار دلش لرزید ... او ترسید ... آه مریم مقدس ... او را بمن برسان .. ای‌فرشته ها... حضرت‌مسیح .. مراهم خوش بسازید .. درین وقت کینا دخترش نزد اومی آید واطلاع میدهد که بازهم یکتعداد مردم ازجبهه آمده اند . مادر میگوید : پس است ، ازاینقدر مژده های بهوده خسته شدم، بروازشان بپرس که از برادرت خبری آورده‌اند یانه ...

مردوطفل ازکوچه برآمده بطرف جاده عمومی ایکه به غرب و صل میشد براه افتادند . مادر بخانه خودرفت وبازهم چشم انتظار ش بدردوخته شد .

بادسردی از سمت کوه می وزید ، قله کوه ودامنه اشرابرف سپیدی پوشانده بود. آسمان صاف بود . زاغهای سیاه ولاشخوار هادرآسمان بپرواز درآمده بودند ، در کنار جاده بازهم یکعده اززنان ودختران منتظر بودند . چون هنوزهم یگان یگان مسافر وعزیزشان برمیگشت . کینا ورادولچوبیشتر ازدیگران بیصبری میکردند ، دسته های متعدد جنگجویان آمدند و هرکدام با دیدن خواهر مادر وبستگان خود باایشان بطرف خانهٔ خود براه افتادند . دوطفل لاغر ومنتظر آرزو داشتند اولتر ازهمه برادر خود را ببینند . باوجودیکه سفیدی برف چشم های شانرا خیره کرده بود خودرا قادر میدانستند تااز فاصله دور برادرخودراتشخیص بدهند. ولی برادرشان هنوز نیامده بود آنها پیش رفتند وخودرا به بلندی رسانیدند تا زودتر برادر خودرا پیداکنند ، در آن بلندی شدت باد بیشتر وسوزندگی آن زیاد تر بود ،

بقیه در صفحه ٦٢

(c) ketabton.com: The Digital Library

د گلونو هیر

رنگین شعر

که‌په مخ باندی خالو نه عنبرین ږدی
هو مره داغ‌به‌په خاطرزما مسکین‌ږدی
دپیالی اوبه خوږی شی تر نباتو
په پیاله باندی چه دواړه‌لبشیرین‌ږدی

خدایه زړه پهما دښکلو قهر مان‌کړی
ته په‌زړه‌کښی‌دخو بانو مهروکین‌ږدی
دواړه زلفی چه ول ول‌سره حلقه‌کړی
په هرول کښی‌بی گلونه دنسرین ږدی
ستا دپله خاوری رنخور غوندی اخلم

په هرخای چه قدمونه په زمین ږدی
ستا تمامه خندابخت دی خولایی‌مومی
په دانیمه خندا ظلل به پروین ږدی
آفرین دی په ویلو شه خوشحاله
په‌بیاض باندی عجبشعر رنگین ږدی

«خوشحال خټک»

دستر گواثر

ته‌چه مخ له ډیره‌خپاله زر افشان‌کړی
شر مزده سپوږمی وستوری‌دآسمان‌کړی
ستا دمستو سترگو څه عجب اثردی
چه‌په تش‌کاته بی عقله‌هوښیاران‌کړی

که په نورو دی زړه نرم لکه موم‌دی
په ما خوار باندی‌بی سخت‌لکه‌سندان‌دی
زه تاویږم لکه مار هسی لـه غمه
په‌سپین مخ چه‌تور- کاکل پیچان پیچان‌کړی

خو ژوندی یم دجفا خو یونه‌پریږده
پس له مرګه به بیانه زما ارمان‌کړی
دوصال وعده دی کړی وه محکمه
نه پو هیږم چه کوم یوه‌پښیمان‌کړی
چه‌په خوله درقیبانو مخ جار یاسی
دکا مګارخاطر یه‌سپرو لمبوبریان کړی

«کامګار خټک»

دعشق رموز

آیینه غوندی که‌سترګی کړی‌بی‌خوابه
لږ په ویا مو می رموز دعشق‌له بابه

له شغله سړیه خله آرزو غواړی
اوبه نه دی چا موندلی له سرابه

برګ و پرپیداکا هرچه خاکنشین‌شی
بل مینه بسپنره نشته له ترابه

چه پی‌ستاینکلی صورت‌په سترګوولید
برهمن کړه بتخا نه خپله خرابه

په جهان کښی حکمتونه تورهم ډیردی
عاشقی ده د همه و و انتخابه

سپوږی کول په مینه کښی محال‌شی
دښمنی داور همیش ده له سیمابه

معزالله خله وفا له بښکلیو غواړی
دبقا امید به څه کړی له حبابه

«معزالله»

دمخ ډیوه

له‌نازه ډکه په خدایه موسیدو راغله
لکه غونی دګل‌وروورو‌په غوږیدوراغله

حیا مانع‌شوه‌کنه لاس یی‌په‌تندی‌ایښوده
چه رانږدی شوله دمخ په ټیبدو راغله

چه می پتنګ دزړه سیزلوته‌خان جوړکړورته
دمخ ډیوه یی دښایست په بلیدو راغله

ماویل لاس به‌یی دغاړی هارته‌واچومه
دلیونی مینی سودا په‌یو ګنیدوراغله

ماته معلوم‌شوددی خیال‌اوزما خیال‌دی‌ته
چه‌می‌له خنګه پښه نیولی‌په‌دریدوراغله

چه دنظرلینده می سترګووراته‌رانبکودله
دحسن مسته شارانی په ترهیدوراغله

چه می په‌برخه‌شودمینی پښتنی‌نازونه
پښتنه مینه می ایله په غزیدو راغله

«نصرالله حافظ»

تورسنبل

اینبی مسی پـه سر دی ستا دمخ‌دمینی‌ګل
بیا می تور لیمه دی ستا د زلفو تورسنبل

ته‌چه آیینه په‌لاس کښی وا خلی حیرانیږی
زه لـه کـو مـه را و ړ م صبو ری‌اوتحمل

ګرځی په چمن کښی منګول‌می دکوی‌دګلو
خدا زده چه ګلو نه وړی که زړونه‌یه‌منګول

هم می مشك لیدلی هم عنبردی‌په‌جهان‌کښی
شاباش تیا باش ستا په زلفو په کاکل

نه‌به وی زما په خیر آهو نه دبلبل
همیی تغافل کا ستا په‌جورو په جفا کښی
خلق حیرا نیږی در حمن په تغافل

«رحمن بابا»

مین یم

دوچو شونـه و پـه خنـدا مین یم
دلمدو ستر ګـو پـه ادا مین یـم
زه داشنا په جفا کار نه لـرم
خدایږو دخپل زړه پـه وفا مین یـم

دلار و ی نـه تپو سو نه ګوم
آخر زه خوك یمه په چا مین یـم
چه ماته یی خای دتـو بی وښودلـو
زه په هغه زاهد پارسا مین یـم
داستا دګوتو جوړ می خکه خوښ دی

ای مصوره ! زه پـه تـا مین یـم
جدایی غواړم دو صال په بدل
زه په دنیا کښی دعقبا مین یم
چه د دنیا په قارون لاړی ټوکی
زه په هغه مسکین ګدا مین یـم
پیر ګو هر وی زه مینتوب نه کوم
اصغره راشه ور وره بیا مین یـم

«پیر ګوهر»

نه خم

بیا خـو دمینی میخانـوتـه نـه‌خم
دعشق محفل او ترانو تـه نـه خـم

چه دیاری نه یی زړه‌تور غوندی کړم
خکه یی‌دحسن ګـلخانوتـه نـه خـم
ډیر یی رټلـی ، زور ولـی یـم زه
نور پـه دښکلو پیمانـو تـه نه‌خـم

ماته په چل نوروته مـل غـوندی‌وه
بس دی دمینی یارا تو ته نـه‌خـم
له خپله دره یـی نـا امیده کړمـه
هیڅکله نور دی استا نوتـه نه خـم
بیماره نه خـم نور بـه لاړ نشمه
ددی پیـر حمو مکا نـو تـه نه‌خـم

«محمد کاظم بیمار»

دوصال خوب

چه ونه ښوده و ماته دل وجان مـخ
خکه لوند می شوپه‌اوښکو دګریوان‌مخ
دوصال هوس می لاړ دزړه له غولی
چه ښکاره له دیواله شو دهجران‌مخ
چه ویده زه دوصال په خوابه‌خوب‌وم
بیلتانه یی رانښکاره ګړ ناګهان مـخ
ګل په لږه زړا وخا نـدی شبنم‌تـه
یار می ونه ښود داوښکوپه باران‌مخ
چه زما دزړه آ هو له ور تـه رسی
خکه هسی رنګ کبود ګړ دآسمان‌مخ
عاقبت شو له مـاډوب جهان دصبـر
چه ښکاره می شوداوښکو دتوفان‌مخ
عندلیب په جفو ګړ دخان په ویرشو
دچمن ګـلو چه و لیـد دخـزان مـخ
محبت دی هسی شندی په مـاوګړی
چه می شو لکه مجنون په بیابان مخ
که په وخت دخندلن یی یار رانشی
کا امیر به په‌ګلن پټ په ارمان‌مـخ

(امیر خان هجری)

(c) ketabton.com: The Digital Library

عکسها و مطلبها

کشف بزرگی در عالم طبابت

بزرگترین مرکز کاردیو لوژی،تشخیص امراض قلب، درشهرلایپزیك آلمان شرق قرار دارد . دراین مرکز ماشینی‌شده که دقیق ترین تشخیص امراض قلبی

را بعمل می آورد، بطور یکه یك زره میکرو سکوپی پلاستیکی توسط پیچکاری‌داخل رگ میشود ، واین زره‌پلاستیکی موقعی‌که بقلب میرسد معلومات مفصلی را از وضع قلب از قبیل فشار خون اجزای‌خون و مواد داخل خون رادر مراحل مختلف، مقدار آکسیجن را در قلب بصورت دقیق نشان‌میدهد این تشخیص دقیق و بدون هرگونه عواقب وخیم‌ودر دهاسیت وامراض راحتی در وقتی که ازطرف خود شخص احساس شده‌نمیتواند تشخیص بدهد. این عملیه معاینه های رادیو اکتیوی وانگتن را تحت شعاع قرار داده است.

درعکس پروفیسور داکتر هانس ترنکمن را باهمکارانش در برابر ماشین مذکور مشاهده میکنید .

بلندترین ساختمان آهنی دنیا

در وارسا نزدیك قریه کونستاتینوا ساختن‌یك‌برج فرستندهٔ رادیورا آغازکرده اند .

این برج بلند ترین ساختمان آهنی دنیااست زیرا ٦٤٣ متر ار تفاع دارد. درشکل شما برج تلویزیون وارسا را مشاهدمیکنیدکه بااهرام مصر (١٣٧ متر) کلیسای کال (١٥٨ متر) برج ایفل ٣٠٠متر، امپایرلیست‌بلدنگ (٣٥٨ متر) برج تلویزیون ماسکو (٥٠٠ متر)مقایسه شده است .

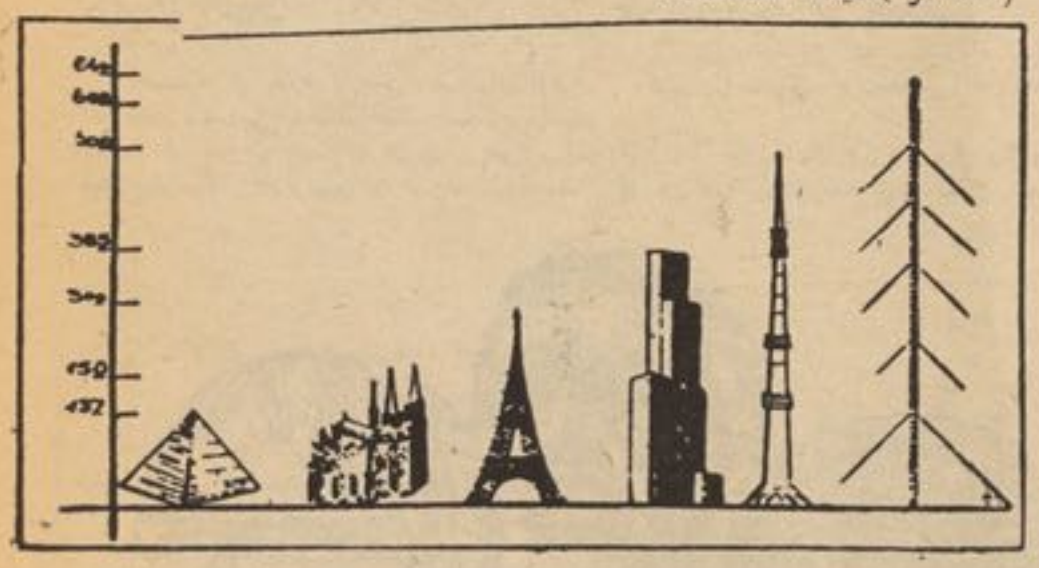

چهار گانگی ها

چهار بچه ایکه‌از بطن‌در شهر برسلوناى اسپانیه شش‌سال قبل‌در فامیل گالیسارسی تولد شده بودند حالا بمکتب میروند .درعکس چهار برادر را هنگام درس حساب در روزتولد شان مشاهده میکنید .

مود خیلی بیرحم است، وناگفته نماند که‌مود را زنان باتمام عیب‌هایش می‌پذیرند، اگر در زمستان مینی ژوپ رواج پیدا کندزنان باوجودیکه از خنك میلرزند ازآن روگردان

نیستند چنانچه ماکسی را ممکن است:در تابستان بپوشند . بهرحال مطلب‌اینجاست که اخیراً بوت های کری بلند باز مودشده‌است اورتوپیدها وداکتران امراض پامعتقداند که‌این نوع بوت ها به‌پاها ضرر میرساند .آیا زنان این مطلب را می‌پذیرند ....؟ خدا میداند . . . .

درجزیره اوتوپوپ بزرگترین جزیره‌مجمع‌الجزایر کورولیست واقع دربحر الکاهل در یائی وجود دارد. که ازآن سالانه هشتاد ملیون ماهی نوع سوماگی که‌گوشت لذیزی دارد برای ادامه نسل بطرف سائبیریا آمده تخم میگذارند. ماهیگیران شوروی از بین تخم‌ها استفاده کرده در حوض های مخصوص آنرا نمو میدهند . بعداز ینکه ماهی های چوچه از آن بدست آمد آنها را بدریا می اندازند این ماهی که خیلی‌زود بزرگ میشوند گوشت لذیزی دارند . درعکس‌سورت نمودن تخم های ماهی های مذکور رامشاهده میکنید

عقاب طلایی

دریکی از اتوبانهای شما لسیو یدن یك تصادف عجیب روی داد. شیشه پیشروی موتر یك‌توریست‌هالندی دفعتا تاریك شدو یك پرنده بزرگ به آینه خورد وطبعا مرد

پرنده مذکور از پرندگان‌نادر و عجیبی است که بنام عقاب طلایی معروف‌است.

این زنگ های برونزی که در عکس مشاهده میکنید آنقدر حساس است که با کوچکترین تماس صدا میدهند، سازندهٔآن شلینگ زیونی از آلمان شرق است که‌درتمام عمر خود فقط زنگ ساخته ودر این رشته معلومات خود را از دیاد بخشیده است .

(c) ketabton.com: The Digital Library

مترجم : محمد رحیم اعتمادی

انسانهای اولیه در ادوار زندگی

علمای انسان شنا س وموزخین درپیدایش بشر ومسیر زند گی آنها نظریات مختلف ارائه‌میدارند.

مراد ما از نگارش آن تقدیم‌معلومات‌راجع به‌انسانها ی هزاران سال قبل میباشد.

دراثر کاوش ها وبازرسی دانشمندان‌باستان شناس وشواهد که‌بدست آمده‌عالمانند‌استخوان های جمجمه واسکلت های بازو و ساعد که

شباهت بسیار نزدیکی بـه استخوان بـندی انسانهای امروزه دارد .

علمای باستانشناس به این عقیده رسیده اند انسانهایی که تقریباً نیم ملیون سال‌پیش درزمین بسر-می بردندکه یقین‌برای خوانندگان

عزیز ماکه بتاریخ گذشته بشر دلچسپی دارند ملتفتند که انسانها از مدت شش هزار سال

قبل که‌باخط و کتابت آشناشد ، یعنی ازدورهٔ ماقبل تاریخی حجر قدیم و جدید در دورهٔ

خط وکتابت پاگذاشتند توانستند خا طرات اجدادی و نیاکان خود را که از پدران خود

شنیده بودند بصورت افسانوی و فلکلورجمع وبیاد گار گذارند .

اینست‌که از دورهٔ تاریخی انسانهای اولیه معلومات دلچسپی بدست آمده است . وآنها عبارت از خطوطی است‌که از شش هزارسال قبل بجا مانده واز تمدن ٦ هـزار سالهٔ مـا

حکایه میکند ومارامتوجه میسازد که انسان های شش هزار سال قبل چگونه زندگی می

کردند و مفکورهٔ آنها چه بوده و تمدن آنها به

چه پایه رسیده و کدام سر زمین ها بیشتر

بخط و کتابت آشنا شدند . ولی از یادبود های بشر ٥٠٠ هزار سال قبل معلو مات

کافی در دست نیست که تاما فهمیده مـی توانستیم که آنها چه قیافهٔ داشتند وخوراك خودرا بچه وسیله دستیاب می نمودند وبالاخره

تمدن ما چه شکلی را بخود داشته است .

انتروپولوژیست ها (انسان شنا س ها) از روی شواهد که بدست آورده اند به این‌عقیده

رسیده اندکه انسانهای تندرتال که در حدود ٣٥٠ هزار سال قبل بسر می بردند دارای

پیکرهای نیرو مند ، ورزیده و قیافه های خشن و هیکل های درشت وقـوی بـودند وچون به‌خطوکتابت آشنایی نداشتندوحتی‌ه از نظر زبانی برای بیان مقاصد خود دچار اشکال بودند در مورد زندگی‌خود نتوانسته

اند چیزی بیاد گار بگذارند.

ولی انسانهای پرومیتوس که زندگی‌آنها

از ٢٥٠ هزار سال قبل شروع میگرددزندگی اولیه آنها چون انسانهای تندر تال نبوده

به وسایل جدید تری آشنا شده که‌به وسیله خود آنها بوجودآمده و مورد استفاده‌شان‌نیز

قرار گرفته است و شاید این مردم بوده اند که‌از روی تصادف قادر به‌پیدا نمودن آتش

گشته واز آن استفاده کرده اند . یقین از نقطه نظر انسانهای پرومیتوس بیشتـراز

انسانهای تندر تال ذکاوت داشته و زندگی بهتری را استقبال کرده‌اند .

ولی انسانهای کرومگنن به مرورسالهای زندگی آنها در بین ٦٠ تا ١٩ هزار سال‌قبل

از امروز شروع میشود و ممکن زندگی‌اول در آسیا شروع شده وازان جابه اروپا نقل مکان نموده اند .

انسانهای کرومگنن بیشتربه‌قیافه انسان های امروزی شباهت داشتند که با سلاح‌مجهز تر آشنا بوده وبا تیر وکمان و نیزه و سپان برای ازبین بردن دشمنان ورقبای خوداستفاده

می‌نمودند و در پناه و سایل جنـگی بهتری موجودیت خودرا حفظ می‌کردند .

ولی اهمیت بیشتر آنها در این است که دارای شعور هنری نیز بودند وحتی‌تصاویری که در دیوار های صاف ترسیم می نمودند و

نقاشی هایی‌که از خود بجا گذاشتند بیشتر میتواند مارا به تمدن آنها آشناسازد .

این نقشها اکثراً رنگین هم بوده وخاطرهٔ ارزنده نیز دارند ، انسانهای‌کرومگنن بیشتر

آتش‌را مورد استفاده خود قرار دادند و از پوست حیوانات شکار شده و الیاف نباتی

بـرای پـو شا ند ن جسم خـود استفاده می کردند .

مگر انسانهای کرومگنن به مرور سا لهـای دراز مازندانسانهای پرومیتوس وتندر

ازبین رفته و-جای خودرا به مردمی گذاشتند که‌به مراتب ازآنها متمدن تر و مترقی تـر

بودند که میتوانیم آنـهارا باشندگـان بین‌النهرین وکلده وآشور دانست یعنی درکنار

دجله و فرات بسر می بردند که آنهارا بنام سومری ها نیز یاد می شوند که دارای‌تمدن

روشنتر ومفکورهٔ تـازه‌تر و نیـوغ بیشتری بوده اند .

سومریها سازمان نسل امروزی بشر راپایه گذاری نموده و انسان را به تمد ن امروزی

متوجه ساخته وبه زندگی شان شکلی‌انکشاف

یافته وتازه تـری بخشیده است . وگـفته میتوانیم که تمدن امروزی ما میراثی است که از آنها برای ما بجا مانده است .

(c) ketabton.com: The Digital Library

پدی پیړی کی چه انسانان ستومانه دی

پکار ده چه تفاهم به پوره پوره توګه منځ ته راشی

زموږ دو لسی ژوندپه پس منظر کی ډیر داسی ښکلی اوپه زړه پوری دودونه شته چه سړی کولی شی بری ډویاړی اوافتخار وکړی .زموږ په هیواد کی ډیر داسی پیرزو ینی اود خلکو یو تر بله جار یدنی وی اودی چه کولی شی زموږ راتلو نکی ټولنیز ژوندته دسرمشق او نمونی په توګه خپل رول ولو بوی .

دمثال په توګه موږ دخپل ولسی ژوند په هیندارہ کی وینو چه څنګه زموږ په ټولنی کی‌دا په زړه پور ی دودو چه‌که‌به دکور نیو تر منځه

دخپګان او غوصی کومه ننبنه‌ولیدله شوه نوبیا به‌دکورنیو مشرانو دا خپله وظیفه ګڼله چه‌ولاړ شی اوسره خپه‌کورنی په‌خپلو کی پخلا کا ندی

اود هغوی ترمنځه ډوروری او مینی شرایط برابر کاندی. داخبره ا لبته ددی لپاره داهمیت وړ ګرځیده چه

دکورنیو مشرانو په اتفاق اویووالی باندی‌ډیره اتکاء کوله اودا ډیره‌لویه

بی‌عزتی اوکله‌کله هن سپکاوی ورته ښکاریده چه ددوی په موجود ګی‌کی دده کورنی او یاددوه کورنیو

دمشرانو تر منځه خپګان موجودوی اونه یی غوښتل چه لدی خبری نه

نور ناوړه استفاده وکی. همدا چه دغسی یوه پیښه به‌منځ ته راغله‌نو

به‌خو تنه مشران سره راټول شول اودا پریکړه به یې وکړه‌چه‌سره‌خپه کورنی به هرومرو پخلا کوی اود

هغوی تر منځه به دهر ډول خپګان شرایط له‌منځه وړی .

کوم ټکی چه‌دلته‌ډیر په‌زړه پوری دی‌هغه داچه چابه لدغو پریکړو او

فیصلو څخه غاړه نشوه غړو لی. ټولوبه هغه پریکړه منله او که به ترینه اوښتل نو داپه حقیقت کی

دمشرانو دخبرو تر پښو لاندی کول اود هغوی سپکاوی و. او دا سپکاوی هیڅا نشو زغملی .

پداسی حا لاتو کی به پر یکړی ډیری ساده کیدلی. یعنی داچه دغو مشرانو به‌دیوی داسی کور نی یوه غړی یامشر ته ویل چه موږ در کړه

درځو یوه ښورووا به پخوی. او بیا به‌دبلی کورنی‌خپه‌او مرور غړی هم له‌هغوی سره وخو خید اوهلته به

ورغلل او وروسته تریو خو خبرو اونصیحت نه دپخلا کیدو اویو بل‌ته

دغاړی تروتلو پیشنهاد وشو. هیڅ داسی جرات نه‌و چه‌دوی دی لد ی خبری نه غاړه وغړوی او هغه د ی ونه منی . هرو مرو به‌یی دسپین

ږیرو اومشرانو پریکړه اوسپارښتنه منله اوکه نه‌نو به ناغه پری را تلله ددی دود اهمیت په ساده تو ګه‌پدی کی و چه دکورنیو ترمنځه به دمینی او وروری کلکی‌اوپخی ریښی منځ‌ته راتللی اوکورنی‌به هرومرو‌په خپلو کی‌سره خوشاله وی.پدی‌توګه دمینی اواخلاص په‌زړه پو ری

احسا سات دکور نیو او غړوترمنځه پیدا کیدل، اوهم ددغو احساساتو په‌رڼا کی هغوی کولی شول چه آرام او هو سا ژوند و کړی او دژوند دخوږیدو په‌شرایطو کی‌هغوی دهغه‌په خوندباندی پو هیدل‌کورنیو

داتفاق ، یووالی او وروری‌په‌شرایطو کی خانونه پیاوړی احسا سو ل. هغوی دزیات نژد یوالی اوزیاتی

خپلوی احساس کاوه او پدی توګه داسی امکا نات منځ ته راتلل چه

یوپه بل باندی باور و لری، یودبل په‌مینی او علاقی مرستی او همکاری باندی باور ولری اویو تر بله په لاس‌اړوسی با ندی باور و لری.اودا هغه په‌زړه پوری خبره وه چه دکورنیو ترمنځه یی دمینی اووروری زړی ګرل اودهغوی‌زړونه‌یی یوتربله سره نژدی کول .

که‌پرون یوی اړتیا، حکم کاوه‌چه کورنی دی سره نژدی دی، که پرون ژوند پرمخ تللی بنه نه در لوده، او

کورنیو دنه مصئو نیت احساس‌کاوه که‌پرون لا زاړه علایق او دملا کیت

دوروسته پاته ژو ندانه اړ یکی موجودی وی اوله‌همدی کبله‌کورنیو سره نژدی اوجوخت ژوند در لود،

نن ورځ اود کاراو زیار اوبراخ فعالیت په شرایطو کی دغه په زړه پوری دود لاپسی اهمیت اوارزښت لری .

نن‌اود پرمخ تللی متمدن ژوندانه په‌شرایطو کی دا خبره لاپسی زیت ارزښت او اهمیت لری .

نن‌وړځ ټول انسا نان دی ته‌اړدی چه‌کری ورځ کار وکړی. په‌دفترکی

یه کروندەیی،په‌کار خانه‌کی اودکار بیلابیلو ډګرونو کی نو داخبره‌ډیر زیات اهمیت مومی. ځکه چه‌نن ټول انسا نان ستو مانه‌دی. نن دغه

انسا نان غواړی چه لاپسی هم یوتر بله خواخوږی و لری. نن هغوی روحی او معنوی تفاهم اونړ دیوا لی

ته‌اړ تیالری. نن انسا نان د مینی اومحبت ترې دی. اودا کار په هغه

صورت کی کیدی شی چه یوتر بله نژدی وی ، یوتربله دخپګان په‌ځای روحی نسل مینه اوعلا قه و لری .

یوتر بله دمرستی او همکاری احسا سا تو ته اړتیا لری. اوغواړی چه سره نژدی وی همدغه اړتیاوی اوددی پیړی دژوند لالها ندی او سرچور لوونکی شراط دا حکم کوی

چه ټول دی یوتر بله نژدی وی او مینه دی سره و لری. باید دیوه‌بنه تفاهم په‌رڼاکی ژوند وکړی یو تر بله دخپګان اولر یوالی په ځای‌مینه اونژد یوالی ولری. پکار خو داده چه‌نن‌زموږ په‌ولسی ژو ند کښی

هماغه دپخوا زمانو دتفا هم زمینه‌بیا برابره شی . بیادی داسی عناصر

موجودوی چه‌دکور نیو تر منځه دمینی او وروری علایق ټینګ‌کاندی

هماغه دوستی اویو تربل دجاریدلو احسا سات دی راژو ندی کړی‌هغه دی‌وپالی . خوچه دانسانانو ر وحی اړتیاوی لری شوی اوله منځه تللی وی .

که‌یو خل بیاهم دغه دود یعنی سره خپه اومرور کور نیو تر منځه دمنځګړ توب احسا سات پیاوړی‌شی

په‌هغه صورت کی به مو ولسی‌ژوند په‌خلانده تو ګه دښه والی خواته ولاړ شی .

(c) ketabton.com: The Digital Library

دځوانانو ژوندون

قسمت دوم

مواظبت های شخصی

لازم بگفتن نیست که مـرا عا ت صحت نیز از ضـــرو زیات او لیه است زیرا اطمینان دا شتن بواجـد بودن شرایط تندرستی معالج‌حقیقی مرض میباشد .

وقتی بیمار از داکتر خودسخنان شجاع کننده و تسلیت بخش‌بشنود بهبودی محسوسی در خـــود حس میکند وزما نیکه دو کتور باومیگوید «شما به فلان مرض مبتلا شده اید واین دارو هم آنرا درمان میکنـد و تندر ستی شما را باز میگرداند» از غم واندوه او بینها یت کا سته‌است، ونیروی وی بزو دی بازخواهدگشت.

در حینی که فکر را بطرف عضو مریض متو جه میسا زید، میتوانید بتنفس عمیق پر داخته و نـیـروی پیرا مون خود را بخو یشتن جذ ب کنید یعنی به آرامی وبدو ن عجلـه وترس بتأنی هوا را تنفس نما ئید در حالی که تصور کنید قوای‌پراگنده در جورابخود جذب میکنیـد و د ر موقعی که هوای تنفس شده را دمی درخود نگاه‌میدارید اینطوربیاندیشید که‌قوای محتوی آنرا در خود مستقر میسازید.

سپس هوای درون شش رابیرون فرستید و بخود بگوئید که فقطگازها وبخارات مضره را بیرو ن کرده ولی نیرو ها آنرا در خود نگا هدا شتـه اید. همینکه از این تمر ینات‌خسته شدید برای رفـع خستگی از عمـل دست بکشید و بعد از کمی‌استراحت

بقیه صفحه ۵۸

صدای دل جوانان

به مدیریت محترم ژونـد ون متصدی صفحهٔ جوا نان!

من دختر ۲۱ ساله هستم کـــه تحصیلات خود را تا بد ر جه‌بکلوریا بپایان ر سانیده ام. و آرزو دا شتم که تحصیلات خود را در پو هنتو ن کابل تکمیل نمایم و لی سر نوشت من این نبود و روز گار خوابی‌دیگری برایم دیده بود. درآن روز ها کـــه در تلاش آن بودم که داخل پوهنتون گردم نا گهان خواستگاری بر ا یم پیدا شد و بعد از مذاکرات طولانی که بافا میل من نمود بالاخره‌ماباهم نامزد شدیم واین نا مزدی مادوسال طول کشید هنـوز از دواج نکـرده بودیم که نامزدمن بـرای تحصیـلات عالی عازم یـکی از ممالك خا ر ج گردید.

در ابتدا پدرم خوا ست که پیش از رفتن نا مز دم به خارج با یـــد عروسی کنیم ولی فا میل نا مز دم گفت که در شرایط حاضر این‌ازدواج ناممکن و غیر عملی بنظر می ر سد بگذا رید که تحصیلات (نـد) جان تمام گردد. و دو سال بعد که مدت زیادی هم نیست آنها ازدواج‌خواهند کرد.

خوب به هر صورت نا مز د م به اروپا رفت‌یکسال ازرفتن اومیگذشت که‌اولین وآخرین مکـــتوب خود را برایم روان نمود و در مکتوب خو د خاطرنشان‌نموده‌بودکه دیگرانتظارمرا نداشته باشد وبعد از یکسلسلـــه معذرت خوا ستن ها وازین طورگفتار که در میان بعضی از جوانان مارایج است . نامهٔ به آرزوی سعادت من پایان یافته بود . ابتـــدا ما نند شخصیکه گیج شده با شد از نا مـهٔ او چیزی نفهمیدم بعد از مدتی بخود

نامه های رسیده

بناغلی عبدالو حید بارز محصل پوهنځی زراعت:

نامه شما به ادارهٔ مجله ر سید با آنکه شما در پو هنځـی زرا عت تحصیل میکنید و ر شتهٔ اختصاصی زراعت را دارید با ید بگو یم کـــه واقعا نو شته شما خوب است.

ولی برا در عزیز دا ستان ارسالی شما در ستون محدود این صفحـه گنجا یشی ندارد امید وا ریم کـــه همکار یتان را با مجله ادامه دهید.

• • •

بناغلی محمد ظر یف شو ریده از تالقان نا مه شما به اداره مجلـــه رسید واقعا از وضع شما نا را حت شدیم امید واریم که کاکای شما و فامیل شان رویه خود را در مقا بل شما تغیر دهند شما جوا نید مـــی توانید با رفتار خو یش محبت‌آنهارا جلب کنید.

به امید زندگی بهتر شما

• • •

بیغله زینب از لیسه عا یشه‌درانی مضمون بی عنوان شما به‌اداره مجله رسید نفهمیدم که مضمون را بکدام صفحه و برای چه به ما فر ستاده‌اید امید واریم که در آینده نامه ها ی شما عنوان و مو ضوع دا شتـــه باشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

آمدم ودانستم که حقیقت از چه قرار است.

به‌هر حال شما را چه درد سر بدهم. او رفت و هر گز باز نیا مد من ماندم و سالهای که بخا طر او از دستم رفت سالهای که برایم امید تحصیل بود، سالهای که‌میتوانست مرا در آینده یك دا کتر بسا زد وبه آرزویم رساند.

متصدی محترم درد دلها!

ببخشید که وقت تان را تلف نمودم غرض من از نو شتن این‌نامه این نبود که چرا نا مزدم مرا تنها گذاشت‌و به اصطلاح پیمان شکنی نمود بلکه‌درد دل من از رو یه این جوانان بی حس است که نام‌جوانان دیگر ما را بد نموده و تخم عد م اطمینان واعتماد را در بین جوا نان پاك ما می کا رند. و خود بدون اینکه کوچکترین احسا س شرم کنند مثل اینکه هیچ کار خلاف را مر تکب نشده اند به زندگی خو یش ورفتار خویش ادامه مید هند.

امید وارم نامه یك دختر رنج‌دیده را نشر نمایید. **بااحترام**

(فـل)

بباغلی محمدنبیل ازلیسه نجات!

نامه شما که عنوانی مجله تحریر یافته بود به اداره مجله ر سید . واقعا شما خوب درك کرده اید که

وظیفه جوا نان درقبال و طن‌چیست؟ امید واریم که این احساس شما را همه جوانان ما دا شته با شند.

• • •

بباغلی محمد زبیر از ولایت کندز

شعر شما که تحت عنوان «عزیز م» تحریر یا فته بود به ما ر سید.

از همکار یتان تشکر .

آب، زندگی‌وعشق

جـــوانان چکسلواکیا بـر ا ی تحقیقات علی مخصو صا در با ر ۀ طبیعت ما نند، آب، هوا، جنگل، کوه، دشت و غیره‌بیك مسا فرت‌تورستیك وعلمی اقدام نموده‌اند .

این مسا فرت جالب که در عین زمان علمی نیز می با شـــد برا ی جوانان چك معلو مات علمی و فنی‌را داده‌و به آنها نشان داده و خوا هند آمو خت که قدرت آب، هوا و غیره چقدر بوده وا نسان چطور میتوا ند ازآن استفاده علمی نما ید.

همان قدر که ایـن مسافرت برای آنها جالب است به هـمـان اندازه دشوار و خسته کننده می نـما ید. زیرا کشتی رانی در آبهای جاری که مملو از سنگ هم با شد بر علا وه آن‌که خسته کننده است خطر نا ك هم میبا شد. و لی این جوا نان برای جمع آوری معلومات علمی تمام ایـن موانع راقبول نموده و دست به این سفر خطر ناك و در عیـن ز ما ن جالب زده اند.

زیرا آنها مجـبور انـد که برای ازدیاد معلو مات خو یش در قسمت طبیعت و استفاده از طبیعت در راه صلح و امکا نات استفاده بیشتر از آن در راه تکمیل معلو مات خو یش به چنین سفر تحقیقی و علمـــی بپر دازند.

آنها مطمین و معتقد اند که مـی توانند معلو مات خو یی ازین سـفر خویش جمع آوری نموده و بر ا ی پیشبرد مقا صد علمی مصدرخدماتی گردند .

یکی از جوا نان این گروپ‌میگوید: گذشته از اینکه ما به تحقیقا ت در بارۀ آب ، هوا، جنگل، کوه و غیره می پر دازیم آشنا یی با محیط برای ما جالـــب و دلچسپ است. زیـرا آشنا شدن محیط خود یك اندو خته علمی به شمار می رود و ما از یـــن سفر علمی و تو ر ستیك خودنهایت خوش هستیم. و امید وار هستیم‌که با معلو مات تازه در قسمت طبیعت واثرات آن دو باره به پو هنتو ن خویش بر گردیم.

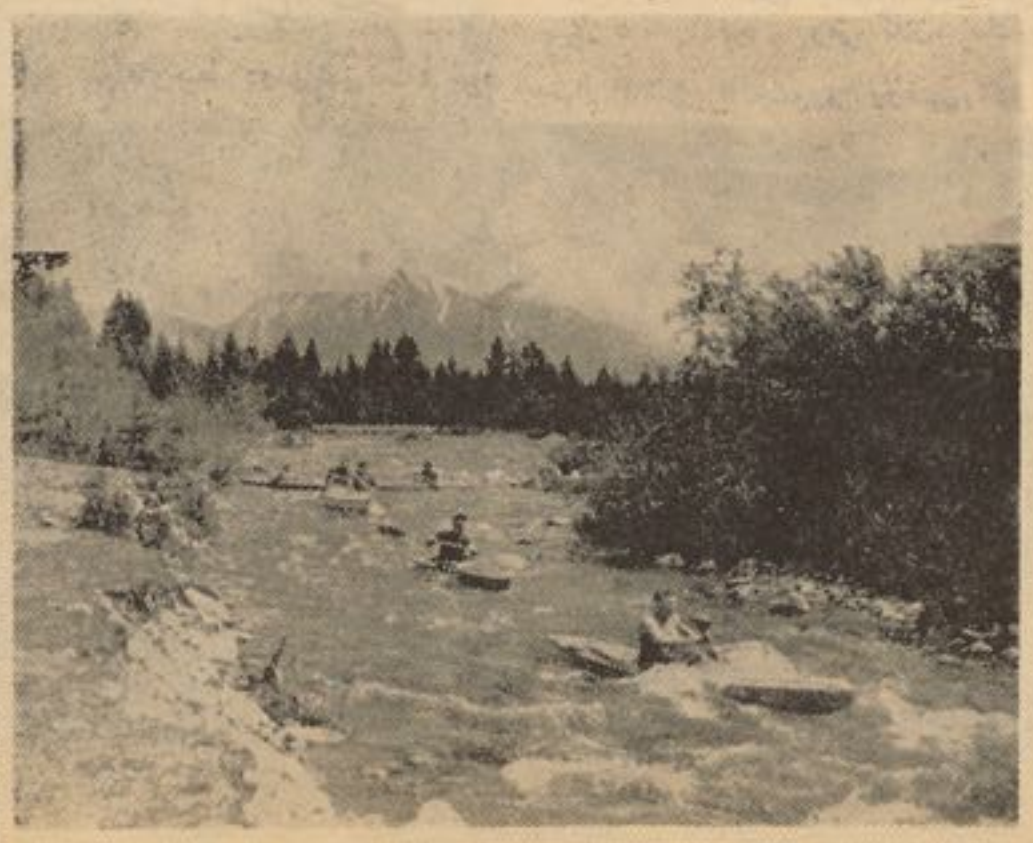

کشتی رانی در آبهای جاری،یکی از پروگرام های جوانان چك.

شاگرد ان ممتاز

نام ـ محمد ظا هر افضل زاده
صنف ـ نهم ج لیسه حبیبیه
سن ـ پانز ده‌ساله
درجه‌ـ اول نمبر
عـلاقه مند ـ به ورزش فتبال
آرزو ـ مـیخـوا هم در آینـــده تحصیلات عالی خود را در پو هنتون کابل تمام کنم .

نام ـ رونا دا نشجو
صنف ـ ۱۲ دال لیسه آریا نا
سن ۱۹ ساله
درجه ـ سوم
علاقمند ـ به مطالعه‌کتب‌ادبی و اجتما عی
آرزو ـ میخوا هـم در آیـــنده دکتورس شوم

(c) ketabton.com: The Digital Library

زیر نظر : سیما غواص

دانستنیهای زندگی :

تلفون کردن

در مکالمه تیلفون باین نکات توجه داشته باشید :

چنانچه در اطراف شما صداهای زیادی است ، خواهش نمایید که آهسته صحبت کنند .

در موقع صحبت کردن باخوش روئی وادب خودرا معرفی و اگر با دیگری کار دارید خواهش نمایید که باو اطلاع دهند .

اگر شخص موردنظر در منزل نبود با پیغام خودرا بدهید و یا خواهش نمائید چنانچه وقت داشت برایتان تلفون کند .

در مکالمات تلفونی وقت طرف را در نظر بگیرید .

اگر دوستان خود را با تلفون به مهمانی دعوت میکند تاریخ دقیق واینکه آیا می توانند با خانواده یا به تنهایی در ضیافت تان شرکت کنند بیان نمائید .

در پایان مکالمه تیلفون اجازه دهید خداحافظی توسط تیلفون کننده انجام گیرد .

درموارد یکه اشتباه شماره می گیرید باعرض معذرت گوشک تلفون را ملایم بگذارید .

زمانیکه متوجه شدید در مکالمه تلفون، بودن شما در اتاق صلاح نیست و تیلفون‌کننده درحین جواب

بقیه درصفحه ۵۸

مادر و کودک :

اطاق طفل شیر خوار

حتی المقدور اتاق کودک باید جداگانه و آفتاب گیر باشد متأسفانه برای بسیاری از خانواده ها چنین چیزی نا ممکن است، ولی نکات زیررا هرمادری میتواندرعایت کند :

۱ـ خواباندن طفل شیر خوار در آشپز خانه مضراست و اگر آشپزخانه و اتاق خواب ، مهمانخانه تما ما یك سیت ، اقلا باید موقع غذا پختن طفل را بیرون برد .

۳ـ بایدتختخواب‌کودك را هر چند هفته یکبار طوری تغییرداد که اگر کودك قبلابرای مشاهده‌حوادث‌درون اتاق‌روی دست‌راست میخوابیده حالا روی دست‌چپ قرار گیرد ، علتش آنست که کودك تمایل دا ردحوادثی را که دراتاق میگذرد تماشا کند و اگر جایش را عوض نکنید فقط روی یك‌پهلو قرار می گیرد و بمرورزمان استخوان جمجمه و قفسه سینه و لگن خاصره‌اش کج میشود.

چه سنی برای ازدواج مناسب است؟

ازدواج همیشه مسئله مورد بحث خانواده ها بوده است واینکه چه سنی برای ازدواج مناسب است فکر هر دختر و پسر جوانی را بخود مشغول داشته است .

روانشناسان معتقد اند که‌ازدواج درسنین کم و یا خیلی زیاد هردو نا مناسب و زیان آور است .

بقیه در صفحه ۵۸

آشپزی

سالاد کلم :

مواد لازم برای شش نفر : یك دانه کلم متوسط، دو قاشق‌نعناء خرد شده دو دانه مرچ سبز بزرگ، چهار دانه بادنجان رومی کلان، نمك، چهار قاشق نانخوری روغن، دو قاشق سر که مجددا‌یك‌قاشق‌کوچك نعناء خرد شده .

طرز تهیه : کلم را خورد ، خورد ریزه کنید و در ظرف سا لاد خوری بریزید .

نعنا را ریزه کرده وبادنجان رو می حلقه ، حلقه شده را روی آن قرار دهید .

مرچ سبز را بعد از آنکه تخمش را گرفتید به قطعات کو چکی‌تقسیم کرده روی سالاد بریزید . باروغن، نمك ، مرچ ، سر که و نعناء ، سس لذیذی تهیه کنید و واین سس را روی سالاد بریزید. سالاد خو شمزه و مطبوعی بدست می آید .

(c) ketabton.com: The Digital Library

رمز زیبایی و موفقیت :

دستهای لطیف و ناخن های مرتب داشته باشید

اگرشما میرمن خانه دار هستید و همیشه شغول پخت و پزو کالا شویی ، ظر فشویی ، جاروب کردن، منظم نمودن اتاقها میبا شید و دستهایتان در اثر انجام اینکارها درشت کدر و پوسته ، پوسته‌شده اند . وازین لحاظ ناراحتید ، آب یك لیموی ترش را بین ظر فی

محتوی آب‌نیم گرم انداخته‌ودست‌هایتان را مدت پنج د قیقه در آ ب نگه دارید ، خوا هید دیدکه‌دستهای شما بزودی لطافت خویش را باز خوا هند یافت .

برای داشتن دستهای لطیف و ناخن های مرتب به نکات ذیل توجه داشته باشید :

ـ هنگام ظرف شستن‌وکالاشویی از دستکش های مخصوص‌پلاستیکی (بقیمت نازل در بازار و جود دارد) استفاده کنید .

ـ روزی چند دقیقه دستها یتان را از نوك انگشتان بطرف بند دست ها ماساژ بد هید .

ـ بعد از انجام کار های منزل دستهایتان را با کریم ملایمی‌چرب کنید .

ـ همواره ز یر نا خن ها یتان را بابرس مخصوص آن پاك کنید .

ـ پوسته های اطراف ناخن تانرا ابتدا چرب کرده سپس با نا خن گیر به آ هستگی قطع کنید . ا ما

بقیه در صفحهٔ ۵۸

زنی که با صرف کردن هشت سال عمر خود ۱۱۷ جلد کتاب برای نابینایان تهیه کرد

در گیر ودار مشکلات وبحرانهای دشوار و طاقت فرسا جهان ا مروز بعضا انسان به ز نان‌و مردا نی بر خورد میکند که زندگی خودرا وقف خدمت به جامعه انسانی‌نموده وباتحمل مشکلات و تکالیف زیا دی برای بهبود زندگی همنوع خودتلاشی ومجاهدت می نما یند .

از جمله این چهره های‌درخشنده که‌تاریخ زنان هیچگاه فرا موش نخواهد کرد میرمن سپتر مادریست نیکو کار و مهربان که شصت سال عمر خودرا صرف کرده است تاکتاب « نقل قول بزرگان » را در ۱۱۷ جلد بصورت بر یل (خط مخصوص نابینایان) تهیه نماید .

وی معتقد است که انسان هر کاری راکه میتواند برای بهبود جامعه بشری بایست انجام د هد ، تازندگی جامعه خویش را بهتر سازد دراین میان طبقه بخصو ص بیماران به توجه و دلسوزی‌بیشتری نیازمندند .

بقیه در صفحهٔ ۵۸

دستکس تکه ای برای آشپزخانه

دستکشهای‌تکه ای‌برای‌آشپزخانه بسیار مورد استفاده قرار میگیرند. بخصوص برای برداشتن دیگ گرم از روی اجاق . وشما که میر من باسلیقه‌ای هستید باصرف کمی وقت میتوانید این دستکش ها را خود تان بدوزید . دو طرف‌دستکش باید از زیر استر داشته باشد تا حرارت به دستها نرسد . د ستکش را متوانید از پارچه ساده بدو ز ید و اگر سلیقهٔ بیشتری بخرج د هید تکه ای دیگری را بشکل سیب و یا گل ، روی آن تکه دوزی کنید .

مد :

گرتی و پطلون

باوجود آنکه در کلکسیون ها ی جدید سال ۱۹۷٤ مد سا زا ن کوشیده اند تابرای ایجاد تنوع ، لباس های «میدی» را به عنوان مد سال معرفی کنند، مد های سال‌انتخاب نموده ایم ، اما بااینهم رواج پطلون از بین نخواهد رفت . چه بین خانم های مد پرست‌در اروپا وامریکا هنوز پطلون طرفداران‌زیادی دارد .

در اینجا برای شما دو مد ل کرتی وپطلون را از میان تازه ترین

(c) ketab.com: The Digital Library

سرگرمی
مسابقه

جدول کلمات متقاطع

افقی :

۱ـ یك قسم نبات ـ درآن بـــر ق‌جریان دارد ـ آشنا ـ آغاز وپایان عید ـ

۲ـغم دیده ها می کنند ـ ضـــدمرگ است ـ دروغ گو ـ

۳ـ دام بی پایان ـ ادب نامکمل ـ

٤ـ ضدخوب ـ خانه مور چه‌ها ـ هردو یش یکی است . ـ

۵ـ بین پنج وپانزده ـ از انگوره‌می گیرند ـ در بین زنبیل است ـ

٦ـ در سفارت خانه ها است ـ ضد ـ

۷ـ تجارت کننده می کند ـ ۸ـ معکو سش کنید تایك رنگ شود ـ

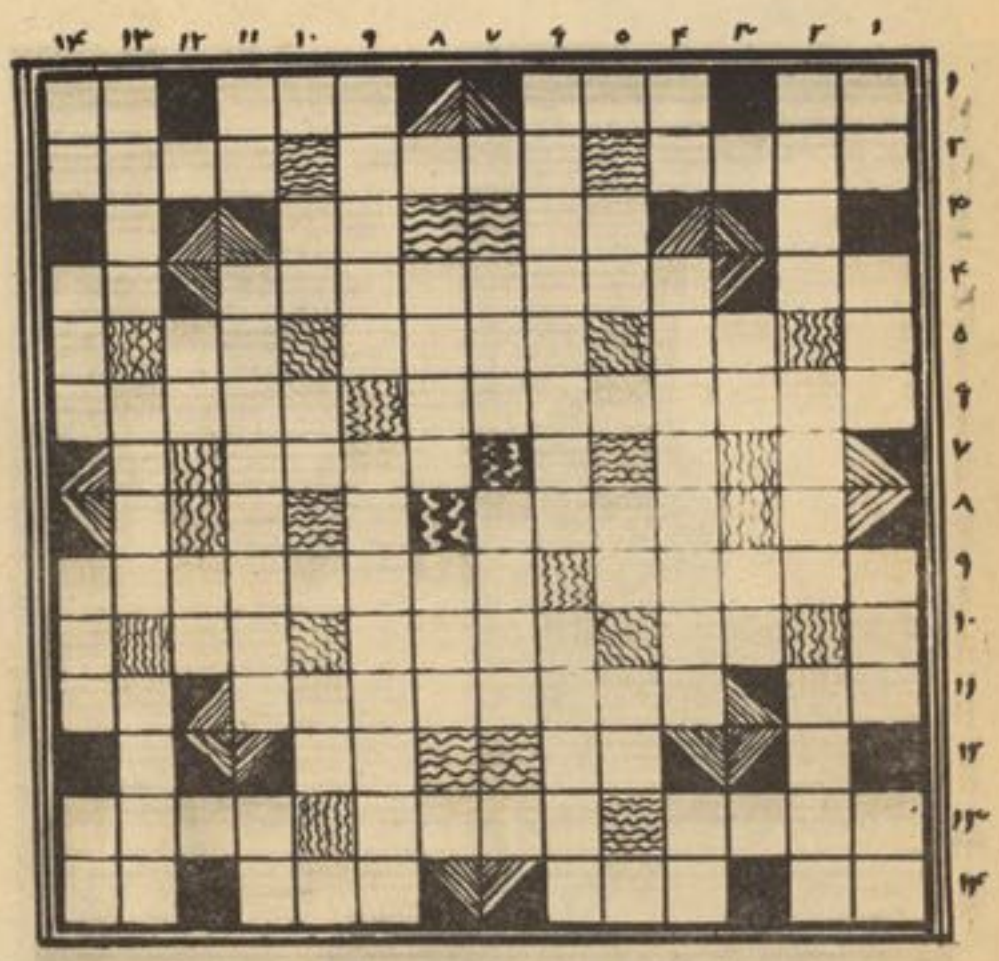

طرح کننده صالح محمد کهسار

۹ـ نگهبان دروازه ـ یـك ولا یت کشور ـ

۱۰ ـ دردلدل زار می رو ید ـ از شعرای افغا نستان ـ نه خشك‌و نه تر است ـ

۱۱ـ رعد دوام دار ـ ازشهرهای ترکیه ـ دیوار ـ

۱۲ـ حرف جمع خودما ـ نصف‌لمبه ـ

۱۳ـ شنونده ـ تمنا مغشوش ـ دوازده دانه است ـ

۱٤ـ بم سر چپـه ـ نصف ـ هم‌خور دنی وهم صرف ـ نودنشده ـ

عمودی :

۱ـ پایتخت‌ارو پایی ـ بالای‌چت ـ به‌آن غرغره می کنند ـ زهر ـ

۲ـ برهیز گار ـ مرکز خارجی ـ طالم آنرا می‌کشد ـ

۳ـ بابو لت یکجا است ـ پایتخت‌ارو پایی ـ

٤ـ زهر ـ اگر آخرش میـبود ازوزیران اسرائیل میشد ـ نصـــف عنعنه ـ

۵ـ یك عدد ـ پول جاپان ـ سیم‌میان خالی ـ

٦ـ ازو لایت کشور ـ خود بتانم‌است ـ

۷ـ همه اش یکی است ـ اگر نی‌میداشت سمیان می شد ـ

۸ـ تاتر پرا گنده ـ دو نفر درحالت جنگ می کنند ـ

۹ـ دلش نباشدچنین میکندـمادرشهر ها ـ

۱۰ـ یك عدد. ـ از حروف مجرم ـ موسر چپه ـ

۱۱ـ نصف از ســـبزی است ـ بین المللی ـ قب ـ

۱۲ـ بیض میان خالی ـ مـــادرعرب ـ

۱۳ـ عذاب خودش ـ بدل نیست ـ ازفلم های هندی ـ

۱٤ـ درب میان خالی ـ شمال ـ مربوط یك نفر ـ بین هشت‌ویازده ـ

اعداد نامعلوم

دراین کلیشه هر یك از حروف‌نماینده یی‌یکی از اعداد ا ست و

$$\begin{array}{r} ع\ ح\ ل = س\ ح - ص\ ص\ ل \\ + \quad \times \\ ن\ ع = ح\ ق + ل\ ق \\ \hline ع\ ی\ ل = ن\ ع\ ل + ح\ ع \end{array}$$

بطوریکه می بینید با آنها عملیا تجمع ،تفریق ،ضر ب و تقســیم انجام داده شده وحا صل عمل هم‌ثبت شده است اگر اندکی د قـت کنید بدون تردید بیا فتن اعــداداصلی موفق خوا هید شد، در این صورت نتیجه جستجو ی‌خود را ـ برای ماهم بنو سید .

باپوشید ن جو رابها ی ز یبا و شیك اسپ نشان نه تنها به‌اقتصاد ملی خود کمك میکنید بلکه با عث تقویه صنایع ملی خود هم‌میشوید. آن اقتصاد خودرا تقویت مینما یید

بوت پلاستیکی وطن از نگاه جنسیت ، زیبایی و دوا م بربوتهای خارجی برتری کامل دارد وبا خرید

برای دو نفر کسا نیکه موفق بـه‌حل جدول میشوند بحکم قرعه یك ست جراب اسپ نشان‌وپنج‌جوره بوت‌پلاستیکی وطن جایزه داده میشود .

(c) ketabton.com: The Digital Library

تکت‌شناسی

در اینجا تصو یر سه قطعه تکت‌پوسته دیده میشود که دو لـــت سویدن آنها را بافتخار بر ندگا ن جوایزنوبل‌سال ۱۹۱۰ چاپو منتشر کرده است وبطور یکه می بینیـــدنام دانشمندی که برنده جایزه‌شده است ما ازشما همینقد ر میخوا هیم که‌برای ما بنو یسید ، دا نشمندان موصوف هر کدام در چه رشته ای برنده جایز ه‌نوبل شده اند ؟

قطعاتی ازهمین‌شماره

در کلیشه قسمتهای از مضا مین‌ختلف این شماره چاپ شده است که با کمی صرف وقت میتوا نیـــدصفحه مربوط هر بریده را پیداکنید در این صورت شماره هر صفحه‌را برای ما بنو یسید .

درکلیشه بـالا شما چندتـن از هنرمندان سینمای هندرا یا باخانم شان یا باشوهرشان مشاهده‌میکنید آیا میتوانید همه آنهارا بشناسید؟

مساله شطرنج

شماره مهره های سیاه ۱۴ و تعداد مهره های سفید ۷ـ است با وصف این سفید در دو حر کـــت سیاه رامات میکند .

اگر توانستید به‌حل مسا له‌موفق شوید لطفا جواب خودرا با دا ره مجله بفر ستید وشماره مجله رانیز

حل کنندگان وبرندگان جوایز

حل کنندگان: بیغله سیما متعلمه لیسه عایشه درانی، تاج‌محمد آریا ضیقی، بیغله مسعوده مسعود، ثریا الیاس، محمدناصرکارگرازاندخوی، عبدالرحیم نـزهت، محمد یاسیـن نایاس ،خیرالله غمخوار ،غلام‌یحیی احمد ، خواجه شهسوار از وزارت زراعت، محمد رفیع قیومی ازمکتب شاه شهید،میرضیاء الدین‌انصاری، محمداکبر بدر از افغان مـارکیت، محمدایوب قیومی‌ازمکتب شاه‌شهید، محمدجان قاضی زاده، محمدعلی از جمال مینه، مطیع‌الله نزهت‌حسینی، نادره شبرنگ ، علی‌احمد وحیـد، ثرین عظیمی .

برندگان جوایز :

به‌اساس قرعه‌کشی بیاغلوخواجه شهسوار مامور وزارت زراعـت و محمدایوب قیومی ازمکتب شاه‌شهید هر کدام برنده پنـج جوزه بـوت پلاستیکی وبیغله مسعوده مسعود و محمدعلی ازجمال مینه هرکدام‌برنده یك سیت جراب اسپ نشان شدند که جوایز خودرا میتوانند از دفتـر مجله اخذ نمایند .

چند اختلاف

درین دوتصویر بظاهر شبیه‌چند اختلاف وجود دارد. آیا میتوانیـد اختلافات هردو تصویر راپیداکنید؟ جواب خودرا برای ما بفرستید .

(c) ketabton.com: The Digital Library

گذرگاه شنبه

بی‌صاحب

مردی را به جرم دزدی موتری در محکمه محاکمه‌میکردند ،رئیس‌محکمه رو به مرد سارق نموده گفت :

ـ آقای رئیس !باور کنید چو ن موتر نزدیك گور ستان بود فکـــر کردم صاحبش مرده

دختر: ببی چه‌خوب صحنه‌ای ده تلویزیون دیده میشه اینالی حتمایك مزاحم آمده اونباره اخلال میکنه .

غیبت

دو خا نـــم با هـــم مشغـو ل صحبت بودند یکی از آنها گفـــت فکر میکنم عکس ها ئیکه نسریـــن گرفته خیلی بخودش شبیه است.

ـراستی تو آنها را دیدی .

ـ نه

ـ پس از کجا میگو ئی .

ـاز ینکه او به هیچ قیمت حاضر نیست آنها را به کسی نشان‌دهد.

مثلی‌که مسابقه تلویزیون تمـــام شده .. !

ـ توهر روز میگی لوحه خـر اب شده‌جورش میکنم ... چقدر به ای لوحه علاقه داری .

عشق و ازدواج

زن وشوهر در باره‌عشق صحبت میکردند زن گفت :عزیز میدانی که عشق یك خواب شرین است ؟مرد آهی کشید وگفت: بلی عز یـــزم، ازدواج یك ساعت شما رادار است که این خواب شیرین را بهم میزند.

میدانی سگ هم نقطه ضعف او را فهمیده

«دو گروه مردان »

این نکته از «بر نـــارد ـشاو » است .

ـدو گروه از مردان همیشه چند دکمه از لبا سشان افتاده است .

یکی‌مردانیکه زن ندارند و دیگـر مردانیکه زن دارند .

احمد کوچك سر میز غذا در جلو مهمانان بدون اینکه منتظر دیگران باشد خودش ظرف غذا را جلوکشید وشروع بخوردن کرد. پدرش که از این عمل خیلی عصبا نی شده بـود با نا راحتی گفت :پسر احمق ،صد بار بتو نگفتم که تا کسی برایـــت غذا نداده «پیش‌پزکی» نگو ایـــن کاریکه توکردی کاریك‌بچه خر س است .وبعد برای اینکه زشتی مو ضوع را بهتر به احمد بفهما نـــد گفت :میدانی احمد خرس به کـــی میگو یند ؟

ـ بله پدر .

ـخوب به کی میگو یند .

ـبه کسیکه پدرش یـك خر س بزرگ باشد .

مرد : حتما دخترما همراه معلـم خانگی خود درس می‌خوانه

قصه‌بچه‌ایکه حیوانات را دو ست‌داشت

(c) ketabton.com: The Digital Library

نشانه‌حماقت

نوریه در جاده چشمش بدوستش‌نظیفه افتاد ، اوراصدا زد و ضمن صحبت گفت :

ـنظیفه جان شنیده‌ام که با احمد ازدواج میکنی آیا حقیقت دارد ؟

ـ بله‌جانم کاملا درست‌است.

ـولی توکه همیشه میگفتی‌احمد آدم احمقی هست .

ـبله جانم وتقاضای ازدواج او از من نشانه بزرگتر ین‌حماقتش است .

تاحال‌نفهمیده

معلم اخلاق برای شاگردانش‌حرف‌میزد و میگفت هیچ‌چیزی‌بهتر از کانون خانواده نیست ،خانواده‌یعنی آرامش ، استراحت ، صلح وصفا ،مثلا «احمد »تو بگو که‌پدرت هر شب بعد از ینکه از دفتر می‌آید کجا میرود ؟

ـتصادفا آقای معلم ،مادرم هم خیلی مایل است که این نکته را بداند اما تا حال نتوانسته است‌پی ببرد .

شرین‌شود

احمد : محمود چرا بالای مقاله هایت شرینی می اندازی .

محمود : بخاطریکه شرین شود . **ارسالی : وستوک کارمل**

مامور وظیفه شناس

یك فروشگاه بزرگ در شرف سوختن بود مامور ان اطفائیه بشدت فعالیت میکرد ند ،در همین حال مامورا نپولیس از نزد یك‌شدن مردم بسا ختمان جلو گیری می نمودند یکی از مامورا نپو لیس به مردیکه میکو شیدبسا ختما ننزدیك شود گفت :

عقب بروید .نزدیك شدن به‌آتش ممنوع است .

ولی آقای پولیس من خبر نگار روز نامه یی هستم وباید حتی المقدور بیشتر ین اطلا عاترا جمع آوری کنم .مامور پولیس دد حا لی که‌لحن تهدید آمیزی به خود می گرفت گفت :

گفتم عقب تیز بروید جز ئیا ت آتش سوزی را در روز نامه ها می توا نید بخوا نید .

چون‌مینی ژوبه خوش دارم سگه‌خوده هم‌مینی ژوبی میسازم.

یك داستان کو تاه

دو رفیق

دود غلیظی که از لو کو مو تیف بر میخاست ابری ایجاد کرده بود ، بعد ابر مذکور ر میان دره ایکه قطار از آن میگذ شت پرا گنده و میشد قطار در میان درهٔ پی آ فتاب پیش می رفت .

مردی خیز ز نان ووار خطا بطرف واگون آ خری قطار میدود ، بعد ازینکه کلید را بر داشت صداکرد :

ـ فرار کنید ... فرار کنید .

صدای دیگری هم بلند شد : « فرار کنید »

اما از طرف روشنی یك نفر آمد او دست مجروح خودرا طوری قرار داده بود که تصور میشد چیزی را بغل کرده است . شخصی که‌دروازه را باز کرده بود بوی گفت :

ـ زودتر فرار کن ... ازاینطرف.

ولی آن سمت را که بوی نشا ن داده بود تاریکی بود.

مرد ز خمی باوجودیکه نا جی خودرا نمی دید باز هم متوجه دست او شد که بکدام سمت اشاره می ـ کند . تمام دست ها در وا گو ن سیاه بود ، تنها همین یك د ست سفیدبود ... او خواست این دست را لمس کند ... اما نتوا نست، او پیش رفت ، به سمتی که برا یش نشان‌داده‌شده‌بود. وقتی که او از خواب بیدار شد دستش بسیار درد میکرد ، دستش باند پیچی‌شده بود. کارگر قطار حالا بیدار شده بود و دکمه های کر تی خودرا می بست. از مرد ز خمی ایکه چشمانش‌حرکت نمی‌کرد پر سید : « گر سنه‌هستی؟ حالا برایت می آورم ... به قر یه میروم ... »

او بعد از یك ساعت بر گشت و پهلوی او نشست . او به مرد مجروح گفت : « زنم‌پرسیدپیراهنت کجاست ؟ فکر میکنی برایش گفته باشند ... ؟ » بعد بستهٔ را بوی‌داد.

مریض سر خود را تکان داد . مرد هم لبخند ی زد و گفت « جور میشوی » مرد مجروح با لهجهٔ روسی گفت : « توآدم خوبی‌هستی.»

بقیه در صفحه ۵۹

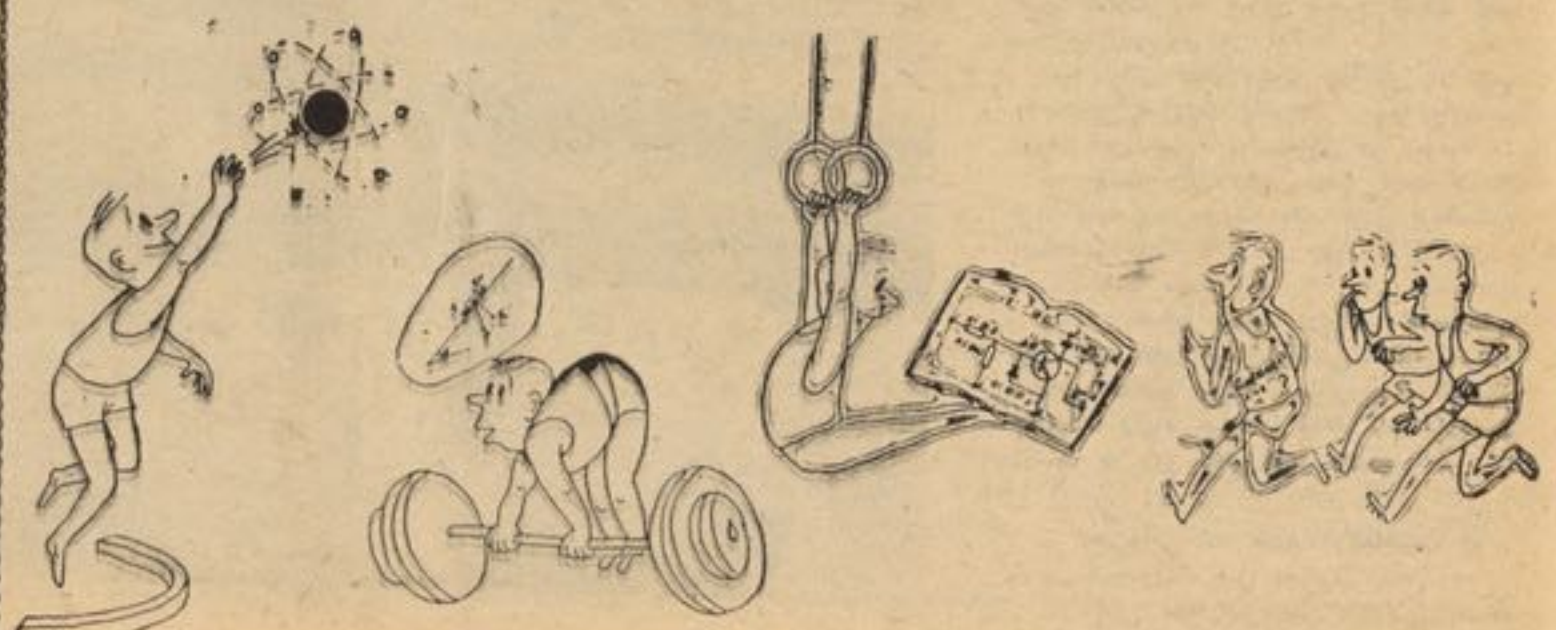

وقتیکه ورزشکاران حین تمر ین‌به‌درس های مکتب فکر می کنند

(c) ketabton.com: The Digital Library

برگزیده آلفرد هیچکاک

از: جوناتهان کریك

مترجم : نیرومند

دختری ازمیان مه

برای رالف ایگر دفعتاًاحساسی دست داد که یك نفر پشت سرش ایستاده وخیره به اومی نگرد . این احساس آنقدر آنی بود که موهای سرش سیخ ایستاد .

اوکوچکترین صدایی را نشنیده ومتوجه نزدیك شدن کسی‌نشده بود.امایکنفرآنجابود درین مورد کمترین شك وتردیدی نداشت.

باخود اندیشید : بهتر بودکه ازآن محل فرار می کرد. اماخودشرا مجبور ساخت که درآنجا آرام بنشیند و مستقیما به سمت مقابلش نگاه کند . درست در وسط مه غلیظ که درآن صبح وقت درهمه جا افتیده بود چشم بدوزد . مه غلیظ صخره سنگهاو اشجار راباپردهٔ خاکی رنگی پوشیده بود . درینجا، درهمین نقطه مردجوان باگونه های استخوانی وفرورافته وصورت پراز چین و شیارش که ازمشقت وفشار زندان نمایندگی مینمود یك شب رادر لباس خطر داردر آنجا به صبح رسانده بود. اوبسیار آرام سر جایش نشسته ، دست راستش باکاردی که درجیب پتلون داشت بازی میکرد .

یك آواز ازپشت سرش شنید که آهسته اوراخطاب کرد: آقا شمابه کارد ضرورتی پیدا نخواهید کرد. این صدایی یك دختر بود . اوازجایی که نشسته بود بر گشته، بی اراده وبی اختیار بصورت صاحب صدا خیره ماند .

آندختر غالبا درحدود ۲۰سال داشت . اوخودش اینطور تخمین کرد. یك دختر با صورت زیباوموهای بلوطی رنگ، چشمهایش تاب خفیفی داشت ومردمك دیدگانش برنگ میشی بود. دختر آنجاایستاده، سرش‌قدری به یك طرف خم گرفته چنان جلوه مینمود که ازایجاد ترس ووحشت دروجود جوان احساس لذت مینمود . وپس از لختی که همدگر رانگاه‌کردند، آن دختر اظهار داشت:

ـ «راستی من تصمیم نداشتم شما را بترسانم .»

اوآهسته خودشرا نفرین کرد وچشمهارا تیز نمودتامهٔ غلیظی راکه پشت سرآن دختر افتیده بود، بشگافد . شاید اوتنهابود، یا احتمال داشت مردمی دیگرهم همراهش آمده بودند . چطور ممکن بوداین مطلب رامعلوم کند ؟ ولهذاازآن دختر پرسید :

ـ «شماکسی دیگرراهم باخود آورده‌اید؟»

ـ «نی .»

ـ «لطفا ازحقیقت نگذرید . لزومی ندارد بمن دروغ بگویید ! شماچرابی سرو صدا بمن نزدیك شدید . دلیل این حرکت شما چه خواهد بود ؟»

ـ «من هرگز قصد نداشتم تاپشت سر شما بقسمی بیایم که متوجه نزدیك شدن من نشوید. مامردم که درآن بالای‌کوهستان زندگی میکنیم همیشه معمولا بی سرو صدا راه میرویم. این‌عادت‌رااز‌سرخپوستانی یاد گرفته‌ایم که دراینجا روبروی مازندگی میکردند .»

ـ «شمادرینجادرپی چه می‌گردید ؟»

دختر خندهٔ بلندی کرد: من در عمرم بامردعصبی مانند شما برنخورده ام . شما نباید ازیك دختراینقدرترس داشته باشید، باچطور؟»

ـ «من‌ازهیچ انسان وزنده جانی‌نمیترسم وازشما پرسیدم که درینجا چه میکنید ؟ بدنبال چه می‌گردید . در جستجوی کی هستید ؟»

ـ «من بشماحق میدهم که بنابر دلیلی عصبی باشید . شاید علتی مهمتر ازدگران برای عصبانیت خود دارید .»

دست جوان دوباره در حصهٔ کمربندش تکان خورد. درآنجایی‌که کارد راپنهان‌کرده بود. اصلا قاتلی راتیز کرده‌وبصورت‌کاردی درآورده بود. اواین قاتل رااز مطبخ‌محبس دزدیده بود. مجددا ازدختر پرسید :

ـ «خوب وآمدن شماراچه بایدتعبیرکرد؟»

ـ «وشماایکر هستید ، همان زندانی فراری . چطور حقیقت ندارد ؟ من تصویر شمارادر روزنامه خواندم . شمادرراه انتقال تان به زندان نگهبان خودرا کشته و فرار کرده اید .»

جوان لب پایین خودرا دندان گرفته ، بصورت آن دختر نگاه کرد وصدای قدمهای رازمیان مه شنید وگوش دادکه آیا شکستن کدام شاخچه یالگدشدن سبزه رابشنوند...!

دختر اضافه کرد: «حتی درروز نامه نوشته اندکه شماخطرناکترین زندانی در پشت میله های سلول زندان بودید ووحشتناکترین فردی برای جامعه قلمداد شده‌اید .»

ـ « راست میگوید. کی‌اینراگفته است؟»

ـ «درروزنامه خواندم .»

ـ «وشرط می بندم که شماهم طوری که ظاهرا جلوه مینمایید، آرام نیستید ؟»

ـ «آخ، درینجا، درکوهستان اینجا مردان وحشتناکتر و خطرناکتر هم فراوان پیدا میشوند .» دختر روی یك صخره سنگ نشسته پاهایشرا روی هم انداخت وپیهم بصورت جوان می خندید واظهار داشت : «من کمترین احساس ترسی ازشما ندارم.»

مردجوان درجوابش گفت : «شمایقیناًبرای گردش وگرفتن هوای تازه ازمنزل بیرون نشده‌اید ؟ درتابلوی خود چه نامی دارید؟»

ـ «اینطور بمن خطاب نکنید . نا م من «دریمامی» است .»

ـ «یك نام مضحك. «دریمامی» مگر شه میخواهید مرابه روی دستهای خودبردارید. این به یقین یك اسم صحیح نیست !»

ـ «اما مردانی که درآنجا درکوهستانی ما زندگی میکنندازین نام خوش شان می‌آید.»

ـ «خوب، دریمامی. حالاهرچه‌دردل‌دارید. بیرون بریزید ، شمابطور قطع کاری در پیش‌دارید. چه هدفی دارید؟ چه‌میخواهید؟»

ـ «من شرط می بندم که شما گرسنه هستید . شماازچهار روزبه اینطرف درحال فرار بسرمی برید واحتمالایك پول هم در جیب ندارید .»

ـ «به این ترتیب موضوع راتغییرندهید. بگویید چه میخواهید ؟»

چه نقشه درسر دارید؟

ـ «شماعلاوه ازینکه گرسنه هستید ، لباس زندان راهنوزازتن خوددور نکرده‌اید. شمابه این وضع نمی توانیدزیاددوربروید. من حق بطرف نیستم ؟»

ـ «لعنت بتوای دختر. آخربگو از من چه میخواهی ..؟»

ـ «اسمم دریمامی است . یك مرتبه‌که بتوگفتم . شماحافظه بسیار بدی دارید و نامهارازود فراموش می کنید. من میدانم‌که شمادرکجا می توانید غذایی برای خوردن پیدا کنید . هرقدریکه مایل باشید . وهم برای پوشیدن لباسی بدست آورید .» قدری خودشرا بطر ف جوان خم کرده به صحبتش ادامه داد : «وپول هم هرقدر بخواهید . آقای ایگر. پول کافی ـ پول بسیار . یقینا هزار دالر ضرورت دارید. »

مردجوان غرشی کرد: «دگرچه ؟»

ـ «همه اش جز حقیقت چیزی نبود که گفتم .»

ـ «شماکاملا درست جلوه میکنید . اما درآن عمارت یك چیزی صحیح نیست گم شوید ازروبروی من !»

ـ «لباس، نان وپول شمابیش از ین به چیزی ضرورت ندارید . شما بایدست آوردن این چیزبه فرار موفق می شوید .»

ـ «وتمام این غنایم درآن گوشه دربالا قرار دارد ومن صرف باید برای برداشتن آنهادستم رادراز کنم . چطور ؟»

ـ «کاملا صحیح .»

ـ «من تصور میکنم، دریمامی که درعقب این گفته های تومنظورخاصی نهفته است. شمامی خواهید مرابه سوی یك تلك بکشانید وتمام چیزهای راکه نام بردید درست به روی دامی قرار داده‌اید .»

ـ «نی .»

ـ «چیزهایی که گفتید درکجاهست ؟»

ـ «درحدودیك میل دورتراز ینجا .»

ـ «یعنی همه چیزبهمین سادگی آماده میباشد ؟»

بقیه در صفحه ٥٤

(c) ketabton.com: The Digital Library

هزار و یک گپ

مزاحمت

روز ی درخانه نشسته بودم که برایم اطلاع رسید فرزانه خواهر خوانده ام ازسفر چندساله که بسمت شمال رفته بود بازگشته است.

ازین خبر خیلی خوش شدم چرادرین‌مدت طولانی که‌مدت ده‌الی دوازده سال رادر بر گرفته بود از فرزانه هیچ‌اطلاعی نداشتم.

بدون تامل لباسم راپوشیده راه منزل آنها را پیش گرفتم بعداً طی مسافه‌ای‌وارد منزل فرزانه شدم بلی حالا فرزانه شوهر کرده است وصاحب چار او لاد سو ونیم سراست قیافه اش خیلی تغییر کرده است آنوقت که‌من واو دریك مکتب تحصیل میکردیم وباهم رفت وآمد داشتیم خیلی‌جذاب بود .

وقتی چشمم بچشمش خورد بی‌مها باخود را دربغلم افگند آنقدر مرا در بغلش فشرد که گویی روح ازبدنم خارج میگردد ازین احساساتش دانستم که‌خیلی دق شده است وهم خیلی مرادوست دارد وبر علاوه‌درین مدت دوری خیلی‌مشکلات دیده‌است .

خوب باهم یکجا داخل خانه شدیم درانجا جمعی ازدوستان بدیدنش آمده بودند مرا یك یك ازانها معرفی کرده در گوشه بالای چوکی نشستم .

فرزانه ازهمه دوستان کناره گرفت وبامن پیوست احوالم را درین مدت‌جویا شدواز‌او پرسیدم چرا اینقدر تغییر کرده و لا غر شده بی یکبار قطره‌اشکی از چشمانش‌سرازیر شده وبرویم لب خند تلخی زده واولادهایش رایکایك بنام صدا کرده ومرابرای شان‌خاله مهربانی معرفی کرد. خوب ز ندگی چه بازیهایی دارد وقتی انسان دور از اجتماع باشد تنها بخویش بی اندیشد فکرمیکند هیچ تلخی بیشتر ازتلخی زندگی‌خودش وجود ندارد.

دستم راگرفت باخود بیرون برد وآهسته گفت عالیه جان خیلی دردکشیده‌ام خیلی‌تلخی زندگی وناسازگاری روز گاررا دیده ام‌برایت قصه میکنم میدانم این قصه من تراکه عزیز ترین کسم درزندگی هستی ناراحت خوا هد نمود.

بهمه حال ویرا تسلی دادم وگفتم بکمال میل حاضرم حی‌فهایت رابشنوم ورو یش را بوسیدم ورهسپار خانه‌شدم. درراه خیلی بنظرم گذشت درمحیطوزندگی ودجتماع‌خیلی چیز هاگفتم وبنظرم خورد که زندگی چه بازیهایی دارد وبه‌بعضی چرابنظر حقا ر ت می بیند اگر تقدیر چنین است چرا تقد یر بعضی ها خوب وبعضی هاخراب است.خوب ملتفت شدم که‌کلید دروازه را میچرخانم وارد خانه‌شدم رخت هایم رادر آورده روی بسترم کمی استراحت کردم وبر فیزا نه خیلی دلم رنجید باور کنید خیلی ناراحت شدم ومیکو شیدم ازنزدیك باز ویتماس‌شده مشکلاتش را جویا شوم اگر راه‌وچاره پیدا نمایم اورا یاری کنم.

بصدای مادرم همه فکرم‌نقش بر آب شد یکبار خود راتکان داده ازبستر به پائین آمده نزد مادرم شتافتم.

آنروز گذشت وروز های بعدهم پی هم سپری شد تاروزی از فرزانه برایم احوال رسید که‌امروز درخانه تنهاست میتواند مرا بپذیرد . خیلی خوش شدم وفورا لباسم را پوشیده عازم خانه‌فرزانه شدم وبمادرم گفتم امروز مهمانی فرزانه هستم اگر دیرشد پریشان نشوید .

وارد خانه فرزانه شدم اورا شا دان‌یافتم زیرا راستی همان طور که‌گفته بود در خانه تنهابودشوهرش بمسافرت‌یك هفته یی سمت شمال مملکت رفته بود فرزانه رابوسیدم یکجایی وارد خانه شدیم وبعد از صرف‌چای کنا رم نشسته ومرا بگفتارش متو جه‌ساخت او میخواست از اوان کودکی اش شرو ع کندزیرا به این نظر یه‌بودکه من‌یك خبرنگارم ویایك داستان نویس برایش گفتم که تاچه اندازه در زندگی اشی واردم ضرور نیست دوباره خودش را بدرد سر بیندازد بلی وقتی انسان باهم آمیزش کرد ازخصو صیات هم آگاه میشوند .

من نیز تا اندازه در خصوصیاتش وارد بودم و خودش برایم قصه کرده بود که چطوراز آوان کودکی نظر به بی تجربه گی خانواده اش او را بدرد سر انداخته اند او را به پسرعمه اش نامزد ساخته اند همه فامیل منتظر این بوده اند تاروزی فرزانه بز رگ شود .

همه متعلقین شان به‌این وصلت خو ش بودند تنها برادر بزرگش که‌ویرا از جان عزیز تر داشت نمیخواست زیرابارمنت‌زندگی پسر عمه‌اش که‌دران زمان‌متعلم مکتب بود خورد ونابود شود .

از آنجا یکه دختر ك خوبی بود خواستگارا ن زیادی داشت که ازان جمله تنها بدونفر آن اکتفا میکنیم یکی به اسم احمد که رفیق بسیار صمیمی برادرش بود ودیگر همان پسر عمه اش به اسم محمود.

خوب این دو خواستگاران خیلی عملا قه داشتند تااز هم جلو بروند وپیش دستی کنند . هردو بنوبه خواستگاری میکردند و میخواستند جای شانرا بیشتردرقلب برادرش باز کنند.

این خواستگار ها تااندازه یی او قا ت برادرش راتلخ ساختند همه فامیل یکطر ف شدند وبرادش به‌تنهایی طرف دیگر چو ن عرصه راتنگ دید بناچار خواهر راگی فته باخویش بجای دیگری برد. دور از نظر دوستان ازوی نگهداری میکرد. تاایتجا ی داستان زندگی اش راخبر داشتم و قتی نزدش حکایت کردم و گفتم ضرور نیست از ابتدای زندگی‌ات‌آغاز کنی‌بهتراست‌بگویی‌وقتی‌من وتو از هم جدا شدیم وتو پسر عمه ات را گرفتی چطور شد خواستگار دوم چطور کنار رفت برایم قصه کن.

دخترك آهی کشید واینطور آ غاز سخن کرد:

عالیه جان وقتی زند گی به‌انسان ناساز گار بود همه دوستان از انسان میگریز ند . زندگی بامن هم بنای مخالفت را گذ اشت . وقتی ازتو جداشدم وشو هر کردم‌وتشکیل خانواده دادم همه‌اش داستانی جا لبی دارد .

خوب همه خواستگار ان راجواب رد داده تنها دربین شان دونفر رابر گز یدند یکی احمد ودیگری محمود پسر عمه‌ام.

چون از خوردی با پسر عمه ام نامزدبودم هیچ قدرت تنها زیستن راندانشتم مکتب میرفتم وخانه میامدم وبه اندیشه فر و میرفتم .

برادرم خیلی مراووست داشت روی همین دوستی اش بود که خانمش بامن سرمخالفت راگذاشته بود.

هرقدر با اودوستی میکردم نمیشد حر ف اویکی بود وگفتارش یکی خصو صا و قتی باخانواده مامایم رفت وآمد داشت خو بتر میتوانست بامن مخالف باشد و قتی پرسیدم مگر مامایت وخانواده اش چرابا تو مخا لف بودند آهی کشیده اما مه داد در اول گفتم‌وقتی انسان بدبخت شد همه بااو مخا لفند.

از قضا احمد دو کتور خوبی شدو دریکی از شفاخانه ها شامل وظیفه شد وپسر مامایم که در آن وقت مریضی دا منگیر ش بود او رادر همین شفاخانه بستر کرد ندو تحت معالجه وی قرار گرفت احمد بسر ای اینکه خدمتی بخانواده ماکرده باشد واضافه برصداقت وراستی خودرا برای ما وبرادر م نشان بدهد از هیچ‌گونه کمك وجانفشانی در حصه اش در یغ نمیکرد وبر عملا وه شب نوکر ی هاوخدمتی‌بخودش سپرده میشد شبهای دیگر رانیز در بالین بستر پسر مامایم صبح میشود تا اگر بتواند ویرا از مرگ نجات بخشد .

اما ازبخت بدم اونیز نتوانست در علاجش موثر واقع شود دریکی ازشبهای که‌خانواده شان در مزار شریف بود واورا تنها درکابل بستر کرده بودند دور از نظر پدر وما در درایام جوانی چشم ازجهان بست.

احمد تانوانست زحمت کشید اشك ریخت ومتاثر شد وقتی مرده را بخاك سپردند دنبال احمد را گر فتند بلکه خواستگاری دوم یعنی محمود و خانواده اشی برای لکه دار ساختن احمد مدعی شدند که داکتر اورادوای ضد مرضش تزریق نموده از بین برده‌است. این حرف نبود برای داکتر بیچاره بلائی‌بود که دامنگیرش شد . او را تا اندازه بدرد سر آورد همه گریبانش راگرفتند و تمنا کردند تاپسر شانرا برایشان باز گردا نند داکتر بیچاره چه میتوانست بگند . اگر او از تداوی اش دریغ نمیکرد حالا مسئول بود اگر ازمن خواستگاری کرده اینکه گناه‌نیست هر دختری‌را هر کس خواستگاری‌میکند.

من مدتی نسبت این جار وجنجال که دامنگیر خانواده ماشده بود مریض شدم در بستر مریضی هم‌مرا آرام نماندند برایم ساختند که‌بااحمد سر لوسری داشته است‌در خفا دور ازنظر مادر وپدر با او رابطه داشته اینکه مریضی دا رد همه اش نسبت دوری داکتر ومشکلا تی که‌عایدش شده‌است میباشد زیرا قراریکه معلومات آکسر ده ایم از داکتر لکه برد امانش نشسته او رارنج میدهد.

این گفتار ناعادلانه مرا وادار بمر گ ساخته بود خواستم انتحار کنم لخصو صا وقتی اطلاع یافتم از زبان من‌نامه عنوا نی داکتو فرستاده اند وگفته اند که عز یزم خیلی ازدوری ات رنج میبرم چرا مرایکبار ترك گفتی چرا احوالم رانمیگیری من در بستر مریضی افتاده ام همه وقت چشم‌بدر دارم آمدنت را روز شماری میکنم ازتو که یگانه حامی ومدد گارم هستی‌تمنامیکنم هرچه زودتی خودرا بنزدم برسان احوالم را جویا شو طفلی که‌از تو در بطل داشتم ضایع شد مادر وپدرم ازین رویه من وتوبی‌اطلاع است پسر عمه ام باز دوباره خواستگار ی را پیش گرفته است مراهمه اوقت اذیت‌میکند.

سوال کردم خوب مضمونی این نامه راچه دانستی که‌چنین میگویی فورا از لای‌سینه‌اش نامه کهنه را بدر آورد ونشانم داد وقسم خورد که‌این نامه نامه من نیست من هم تاجاییکه همیشه نامه هایش را میخواندم‌واز نزدیك مراقب تحصیلش بودم این خط را ازراه میرسید نامه را ازصحن حویلی‌میگیرد

خوب خط را هم خواندم همین مضمو نی بودکه فرزانه برایم گفت. و قتی گفتم‌چطور نامه بدست تو افتاد برایم گفت که نامه را در لای سینه شان گذاشته اند تو قتی خانه عمه ام رفته اند در موقع مناسب آنرا ازسینه خارج کرده در صحن حویلی شان افگنده‌اند پسر دوم عمه ام یعنی برادر محمود وقتی ازراه میرسد نامه را ازصحن حویلی میگیرد فورا نزد مادرم شتافته قضیه را باو ی درمیان میگذارد مادرم تاجاییکه به عفت و مردانگی من ایمان داشت این خط را نادیده گرفته التجا میکند که‌شخص نویسنده اش باید یافت شود ونامه رابرای من‌بدهیدتااورا ازبین ببرم .

خوب درانوقت که‌خانواده عمه‌ام ازخداوند چنین دست اویز را میخواستند حاضر نشدند نامه رابرای مادرم بدهند ونیز گفتارش ر ا نادیده گرفته توجه به‌وی‌نکردند.

بقیه در صفحه ٦٣

(c) ketabton.com: The Digital Library

سکی در کشور ما

نباغلی محمد امین کارگر سکی باز معروف

رایج ترین بازی درموسم زمستان بازی است بنام سکی، که خا صتا درغرب عمو میت زیاد داشته و در کوهپا یه های پر برف دیگر مما لك هم اجرای آن توسط سپور تمین ها صورت می گیرد که در کابل نیـز این بازی در سا لهای اخیربه‌صورت مسابقات در چوك ار غندی صو رت گرفته است و کلپ اتفاق یکا نه‌کلپ است که در راه تر ویج این ور زش زمستانی بذل مساعی کرده وبا تیم های ور زشی معارف و پو هنتون‌نیز درزمینهٔ این‌ورزش کمك‌کرده است. وهمچنان باید یاد آوری کرد که‌بانی ورزش سکی در کابل کلـــپ اتفاق بوده و تابحال مو فقیت های‌بینظیری بدست آورده و تا بحال برای خود درین ورزش حریف ندارد.

عکس یکی از سکی با زان ر ا نشان می دهد که در حال اجر ا ی یك مسا بقهٔ سکی می باشد.

استدیوم شهر مسکو

استد یوم ها، که برای بر گذاری مسابقات ور زشی در کشور ها ی مختلف وجود دارد ، بعضا به‌قدری‌بزرگ وو سیع است که هزار ها نفر در دندانه های آن نشستـــه ومسابقات ور زشی را مشاهده مـــی کنند که یکی هم ازین جمله‌استدیوم‌های بزرگ، در ما سکو مو جو د است که در روزهـــای مسابـقه ازهزار ها نفر پذرائی می کند.

این‌ستدیوم تا امروز بزر گتریـــن‌مسا بقات‌را شا هد بوده ازآنجمله می‌توان مسابقه میان تیم شو رو ی‌وبرازیل را یادآورشد

درخشانترین کلپ‌ورزشی‌دراروپا

جو نتو س در خشـــان تر یـــن‌ستارهٔ ورزش در ارو پا بحساب‌رفته واین ور زشکار در راه سپـــو ر ت‌ایتا لیا خد مات قابل قدر انجام‌داده است‌گرچه برای‌مدتی ا ورزش کناره‌گیری کرده بود اینك بـــاز هـــم پس از باز گشت در مـیدان ها ی‌ور زشی ارو پا و جود وی احساس گردیده و با اعضای تیم اش دیـــده‌می‌شود،وسر حیوانات سمبـــبو ل است که این تیم را برای مشا هده‌کنند گان معر فی میدارد.

ورق بزنید

درعکس جو نتوس را با چند نفراز اعضای تم اش مشا هده‌می‌کنید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

قهرمانان فوتبال کشور

در آخرین تورنمنت فوتبال که به اشتراک ۸ تیم آزاد در غازی ستدیوم برگزار شده بود با لاخره تیم اتفاق مقام قهرمانی را حاصل نمود، گرچه تعداد گول های که به نفع تیم اتفاق به ثمر رسید نسبت به تیم پامیر کمتر بود ولی چون باخت نداشت و تنها دو مساوی داشت لذا مقام قهرمانی را حاصل کرد، تیم پامیر با یک باخت درمقابل اتفاق دوم شد در حالیکه تعداد گول هایش نسبت به اتفاق زیاد تر بود تیم تاج باوجود آنکه با تیم اتفاق مساوی شد مقام سوم را حاصل نمود در عکس رهبر کلب اتفاق شاغلی کارگر در حالیکه بیرق المپیک را در دست دارد دیده می‌شود، این بیرق که صرف تا دایر شدن وبه‌نتیجه رسیدن تورنمنت آینده دراختیار کلب اتفاق است به این اساس اگر در تورنمنت آینده تیم اتفاق بتواند قهرمانی را حفظ کند بیرق را نیز حفظ و در غیرآن به تیم دیگری تحویل خواهد داد. تا عنوز معلوم نشده که بعداز سه‌مرتبه قهرمان‌شدن بیرق به کلی به اتفاق تعلق میگیرد ویا خیر ؟

چهره های ورزشی

شهناز دختر یست ور زشکار وعلا قمند به ور زش که در صنف نهم لیسه رابعه بلخی در تیم باسکتبال آن شامل بوده ودو مت دارد، یك ور زشکار خوب ودرآینده قهرمان بوجوه آید. وی ازهمه‌مهمتر برای یك سپورتمین اخلاق سپورتی راعمده‌شمرده وخودش‌هم‌این‌سجایارا دارد که قابل یاد آور یست.

محمد حسن: شاغلی حسن یکی از ورزشکاران است که دارای اندام زیبا بوده وعلاقه زیادی به ورزش فتبال دارد از چند سال به اینطرف همواره درمسا بقات فتبال دار المعلمین ومکتب تجر بوی شا مل بوده و فعلا عضو تیم دار المعلمین و سر تیم فتبال‌مکتب‌تجربوی است که‌اخلاق را دریك ورزشکاراز همه چیز مهمتر میدانند .

تیم شکست ناپذیر برازیل

تیم فوتبال برازیل که یکی ا ز شهیر ترین تیم های فتبال در جهان محسوب میگردد، اخیراً به نسبت نکردن تمرین‌زیاد نتوانست موفقیت های راکه در مسا بقات قبل بدست می آورد، دو باره بد ست بیا ورد، ازینرو قبل از اجراء مسا بقا ت جهانی با مایوسیت تمام مربیون تیم ملی برا زیل اظها ر کردند که به‌نسبت ملحو ظات خاص ما نمی توانیم مو فقیت های سال های پار را از نظر سپورتی بد ست بیاوریم.

با این هم گفته میتوانیم که برازیل در جهان حریف نداشته ونخواهد داشت .

تیم برازیل در یکی از مسابقات‌در اروپا

(c) ketabton.com: The Digital Library

مردی با نقاب بقه

تااینجای داستان :

گنتر مامورلایق پولیس به تعقیب سازمان بقه‌ها زندگی‌اش را از کف داد. الك معاون کمیسر پو لیس به‌تشویق دیك گاردو ن به تعقیب مایتلند پیر که مردمرموزی است میپراید . رای‌بنت جوان که نزد مایتلند کار میکند، به‌اثر تشویق لولا بسا نـواپارتمان لوکس به‌کرایه گرفته می خواهد به‌خدمت خودنزد مایتلند پیرخاتمه دهد وتلاش خواهرش برا ی ادامه کار او نزد ماتیلند به کدام‌نتیجه نمی رسد واو را ترك میکند دیك ازطرف وزارت خارجه انگلیس مامور حفاظت یك سند میشود. اما اسناد از سیف منزل لارد فار میلی‌بطرز اسرار آمیزی به سر قت‌میرود

معاون الك طبیعت خشنی داشت . بالار بانهایت بد خلقی زبـان بـه شکایت گشوده‌گفت. موسسه‌ریکارد نسبت به تمام اعضای دستگاه پولیس مشکوك است. ولی‌من توانستم یك بار دگر شامه قوی خودرا مقابـل ریکارد ثابت بسازم. مبا رزه بیـن بالدن‌وریکارد سابقه ندارد .ریکارد اصطلاح مخصو صیست‌که به یکی‌از شعبات پو لیس اطلاق می شود. این شعبه مامور ثبت وجمع آ وری‌سوابق جنا یتکا ران بوده، برای هر یکی‌از آنها دوسیه های جدا گانـه می اندازد .

مامو ران شعبه ریکارد نسبت‌به سائرین هیچ احترام وارزشی قایل نبودند . وحتی بارئیس پو لیس‌که علیه دسپلین انعطاف ناپذیر آنها اعتراض مینمود،مخالفت می کردند. الك پرسید ، باز چه وا قع شـده است .

بالار پاسخ داد. شما لاید هنـوز بخاطر دارید دوسیه آن مردرا که از آرشیف ریکارد جهت مطالعه شما گرفته بودم . نام آنمرد رانمی‌توانم درست ادا کنم . لی ...

الك حرفش را تکمیل کرد. لیم.

– «بلی ، همینطور یك نام داشت. اماحال معلوم‌شده‌که‌یکی ازعکسهای این دوسیه مفقود شده است. دیروز عصر پو لیس ازینکه شمادوسیه‌رااز نظر گذ شتاندید، من مجددابه‌شعبه احصائیه مرا جعت کرده، اسناد را مطالبه کردم. به این تصور که‌شاید به سوابق آن‌مرد دو باره ضرو ر ت پیدا کنید وبهتر دانستم اسنادروی دست باشداما شما اتفاقابه آن‌احتیاج پیدا نکردید ومن آنرابه شعبه‌واپس سپردم اکنون ماموران ریکاردمدعی هستند که یك عکس وار قام‌مربوطه به‌قدو اندام را از دوسیه بر داشته اند . »

– یعنی شمامی‌خواهید بگویید که ارقام وعکس را دزدیده اند ؟

بالار که هنوز بالحن عصبی حر ف می‌زد پاسخ داد. اگر ارقام و عکس گم‌شده باشد، اعضای ریـکـارد را مسوول فقدان آن میدانم . و لی‌آنها غالبا درباره هویت من مشکـوك هستند و مرا چیز ی شبیه بقه‌می پندارند. آنهاپیهم بالای‌من اعتراض می‌کنند که‌من مامور بر داشتن‌نشان انگشت اشخاص مورد سوظـن، منحرفین و جنایتکا ران می باشم .

– « بالار ، من‌به شما وعده کرده بودم که‌یکبار به شما شانس‌بزرگ برای اثبات لیاقت وکار دانی بدهم وحالا شما می توانید از چین‌فرصتی استفاده کنید. شما آخر ترفیع هم نکرده‌اید پسر کم.زیرا آمران مافوق تصور مینمایندکه شما اعتصاب‌اخیر رادرجمله‌اشخاص دگررهبری‌میکردید من احساس شمارا درك مینمایـم. آنهاباعث ناراحتی بدون مو جـب عده‌یی ازما موران فعال ومـورد اعتمادی‌می‌شوند وحالا شماحاضرید ازین فر صت بزر گ برای اثبا ت لیاقت وصداقت خود استفاده‌کنید؟»

بالار نفس را درسینه اش قیـد کرده بااشاره سر موافقت خود را برای‌پیشنهاد الك اظهار داشت .

الك گفت : هاگن دریك سلـول مجرد زندانی است . لباس ملکـی می‌پوشید وقیافه خودرا با گریم‌یك مقدار تغییر بدهید تا شنا ختـه نشو ید .

من‌امر می کنم شما راهم درهمان سلولی بیندازند که هاگن نشسته است . واگر از هاگن زیاد و حشت می‌کنید. تفنگچه تانرا هم باخـود بردارید من ترتیب آنرا میدهم تـا شمارا حین ورود به سلول زنـدان تلاشی نکنند.سعی نمایید تاباهاگن گرم بگیرید واورا برسر حـرف آورید. به او بگو یید که شمابه‌علت کشتن‌یك نفر دردندی زندانی شده اید . اوشمارا نخواهدشناخت.بالار تایك هفته دگر فیته ترفیع سربازو رادر یافت خواهید کرد .

بالار باتکان دادن سر جواب مثبت دادو همینکه آغاز سخن کرد، لحن صدایش نسبت به پیشتر کـه خصو مت آمیز وخشو نتبار بودتغیر نمود. آقای‌انسپکتر، این‌شانس‌است ومن ازشما آقای انسپکتر تشکـر می کنم . »

یك‌ساعت بعدیك خفیه پو لیس، محبوس خشنی رابزندان کا نن رو آورد . درسلول ا نفر ادی کـه انداخت که هاگن‌نیز در آن جاوجود داشت . یگانه کسی که توانسـت هویت حقیقی زندانی تـا زه واردرا بشناسد ، سرا نسپکتر بـود. او انتظار ورود این زندانی را داشت. یك‌طعمه . سرا نسپکتر او را شخصا تامقابل سلول مجرد همراهی کـرد ووقتی اورا به داخل سلول فر ستاد اظهار داشت . سلام بقه !»

بالار جوابی نداد . وقتی الك‌از قرار دادن معاون خود درسلول‌هاگن اطمینان حاصل کرد، به دفتر خود مراجعت نموده در وازه را عقـبش بست و گو شك تیلفون رابرداشته به‌روی میز گذاشت سپس به ر وی آرام چوکی‌دراز کشیده‌سعی نمود، یکی‌دوساعت خوابشود. اماخواب‌به چشمش راه نیافت. رشته افکارش ازبالار به دیك گاردون کشا نیده‌شد وبه لولا وهم به مرگ میلز به‌تفکر پرداخت .

موقعیت خودرانیز شدیدادرمعرض خطر می‌دید امادرك این مو ضـوع باعث کمترین ناراحتی او نشد.

اوبه مایتلند وار تباط او باسایـر بقه‌ها می اندشید که اکنون غیـر قابل انکار جلوه مینمود پیر مرد یك زندگی دوگانه راپیش می برد ودر دوقالب تبارز مینمود از طرف روز یك تاجر ورئیس شر کتی بود که کار کنان موسسه مثل بید از اومی ترسیدند . از طرف شب با دزدان‌و اشخاص بدتر از یك سارق‌همکار ی میکرد امابقه بزرگ در کجابود .او یك چار مغز کور کی دگر بود.

الك گفت . جز یك چـار مغـز کورکی چیزی‌بیش نیست . اودستها رازیر سر گذاشته، با چشمهای‌باز به سقف می نگر یست، زیـرا استراحتی راکه می طلبید، برایش میسر نبود، سر انجام از جایـش برخاسته عازم کانن رو شد .

زندا نبان به‌او گفت که محبوس تازه وارد یك مقدار کافی با ها گن صحبت کرده است والك از شنیدن این خبر تبسمی از روی ر ضایـت خاطر نمود .

او اظهار امید نمود که زندا نی تازه وارد ، ازو ضع و پیشا مـد پولیس باها گن سر شکـایـت را نکشوده باشد .

درساعت سه‌و ٤٥ دقیقه در اتاق انسترو منتها در عمارت اد میرال همر اه‌بادیك گاردون بود. یك آله مخابره در اختیار شان گذ اشته‌شد وآنها پیش ازبه‌کار اندا ختن‌دستگاه بدور میزنشستند. وسپس‌دکمه‌های دستگاه مخابر ه‌را روشن کردند.و دیك‌با تعجب و حیرت فرا وا ن‌آواز مخابره کشتی هایی‌را شنیده‌وشوخی های فر ستنده های ایله گـرد رانیز توا نست بشنود دفعتا یـك آواز بسیار خفیف شبیه قرقر بقـه بگوشش رسید. این آواز بحـدی ضعیف بود که کاملا مطمئن نبودآن آواز را جدا شنیده است .

مخابره کننده اظهار داشت .کاپ ریز_شما تاربك‌دقیقه ،دیگرازشیکاگو

ژوندون

(c) ketabton.com: The Digital Library

ی شنو ید .درهمین لحظه معین صیغه شما می توانید با شیک گر تماس بر قرار کنید . وقتی عقربه ساعت به سه نزدیك شد، دستگاه مخابره بتغییر موج شروع کرد. دیك بیام به کسانی که منتظر دریافت آن بودند. درست یك دقیقه بعداز ساعت سه دفعتا صدایی شنیده شد . اینجا ال.دی. ام. بی صحبت میکند .

دیك به آوازهایی شفر گوش داد که گفت . تمام بقه ها از مرگ میلز اطلاع حاصل کردند. نمبر ۷ به حیات اوخا تمه داد .

نمبر۷ جایزه در حدود صد پوند دریافت کرد .

صدایی که ازطریق دستگاه مخابره شنیده شد واضح وبصورت غیرعادی خفیف بود . آن صدا مربوط به یك زن بود .

بیست وسومین ثا نیه با ید طوری تر تیب بگیرد که نظر به هدایت نمبر ۷ درمحل معینه حاصل بدارد . قلب دیك مانند چکشی صدامیداد . اوگوینده وصاحب آواز راشناخته بود.دیگر جای برای تردید باقی نمانده بود. او آن آواز گیرا ولطیف را بدرستی می شنا خت. آواز از ایلا بنت بود. دفعتا و ضع دیك برهم خورد واحساس ناراحتی شدیدنمود . چشمهای الك بصورتش دو خته شد و او فو ق طا قت انسانی سعی نمود بر خودش مسلط بماند .

میخانیکر دستگاه. پس از چند لحظه انتظار اظهار نظر نمود .

ـطوری معلوم می شود که رابور دیگری را هم پخش میکنند . دیك گوشهی رادیو را ازگوش خودبرداشته ازجایی که نشسته بود بلند شد.

ـمابا ید صبر کنیم تازیکنا لهای مخابره کننده ثبت شده ومر کز مخابره بما اطمینان دهد .

سرانجام معلو مات راجع به سمت بخش اخبار هم برای آنها رسید. افسر مربوط گزارش مرکز مخا بره رازوی یك نقشه قید کرده وبه کمك درجه ها سمت مرکز انتشار هدایت راتعیین نموده بود .

افسر موظف اظهار داشت .مرکز مخابره رادیو یی در لندن واقعیست ومن تقریبا ادعامی کنم که تمام خطوط درقسمت غر بی شهر هر گر راقطع میکنند وبه احتمال قوی در قلب شهر قرار دارد. وافسر موصوف پرسید.شما چربان مخابره راچگو نه شنیدید . به نظرمن مرکز پخش ونشر در فاصله نسبتانزدیك به این محل و جود دارد .

الك پرسید. به نظر شمادر کدام قسمت شهریابهتر گفته ایددرحو لی کدام ناحیه ممکن است دستگاه نشر الصوت نصب شده باشد .

افسر گشتی یك خط رانه با پنسل روی نقشه کشیده بود داده درپاسخ گفت. تقریبا روی همین خط.

ودیك که از روی شانه افسر به نقشه میدیدبا صدای خفه گفت. عمارت کاور لی در ینجا وا قعست.

ایومایل بود زود تر بهوای آزاد بیرون رود. وباو صف آنکه صاحب صدا راشنا خته بود، معهذا سخت نیاز مند اندیشه و چرت زدن بود. آنها به واتیو ال رسیده بودند که بالاخره الك لب به سخن گشود .

ـآواز چنان بگرشم آشنا آمدکه مربوط به یکی از آشنا یان ودیرستان بسیار نز دیك باشد همینطور نیست آقای کاونل گار دو ن .

دیك هیچ پاسخ نداد .

الك بحرفش ادامه داد. بسیار شبیهه اوبود . مثل آنکه اوخودش حرف بز ند.

دیك آهی کشیده بر سید.چرااو اینکار را نکرد ؟بنام خدا چرا اوباید ان کار را بکند

الك گفت . من این آواز را از سالها به این طرف می شناسم اودر سابق در تیاتر کار میکردو هنوز دختر کو چکی بیش نبود .

دیك گار دون ازحر کت بازمانده باد هان بازبه صور تالك خیره ماند.

الك به ادامه حر فها یش گفت: (من یك چیز رادرك کرده ام اقا ی کلونل گار دون اگر شما یك ذر ه بین رابر داشته به کمك آن مسامات روی جلد تانرا مشا هده کنید ، در آنصورت جزیی تر ین خرا شه رابه روی پوست بدن تان میتوا نیدملاحظه کنید.

همینطور نیست کمیسر گاردون این مخابره بی سیم به نحو ی شبیهه همان ذره بین برای من کار داد و توانستم ضعف صدا را دریا بم. او ضمن مکالمه چندین بار کلما تزا جویده اداکرد ومن فورا متو جه آن شدم.

بقیه درصفحه ۶۱

(c) ketabton.com: The Digital Library

سرنوشت

در شماره های گذشته خواندید:

«ونداء» دختر بست که‌در شرکت عطـــرفروشی یك وکیل دعوی بنام(ژیو) کارمیکند. یکی از همصنفی های دوره شاگرد ی اش‌است میرود ،وتصادفا درانجا یك همصنفی سابق دیگرش راکه «موریس» نام دارد وراکه‌یك‌بچه دلپسند است نیز ملاقات‌میکند. (موریس) و«ونداء» متقا بلنا به یکد یگـرابراز دوستي نموده وبعد از چندی باهم ازدواج میکنند . یك روز «ونداء» میگویـدکه انتظار طفلی‌را دارد و دیگر نمیتواندکار کند. اما «موریس»بخاطر معیشت خـــو دوهمسرش در پهلوی درس، بعداز چا شست کارمیکند چندروز بعدطفل تولد میشود . اما(ایرین) همینکه میشنود «مو ریس» بعد از چاشت کار میکند، متاثر میگردد . واینـــك‌بقیه داستان :

«ژیو» بدون تردید میگوید : «حتی اگر باشناهم کند».

این برنامه‌ها نیست ، اما شما خیلی بهم میلرزید، به همه چیز وهمه‌کس نگر میکنید .

مخصوصا این همه چیزها از روی اتفاق وتصادف است همین تصادف لعنتی مرا به شناسائی شما رهنمائی کرد وروی همین تصادف فعلا با شما صحبت می کنم ...

باید با متحدك عمل کنیم

میدانید من شبها بیدار خوابی کشیده ام ... وبه هر چیز فکر کرده ام...

و بالاخره از این فکر وخیال به چه نتیجه رسیدید ؟

شاید من اشتباه کرده باشم، اما شاید «ونداء» دیوانه‌وار دوباره همه‌گی را به بیند . که آیا هیچ‌کدام آنها دارند کسی از یکدیگر سوء استفاده‌اند . تا هنگامیکه با علم به بینند زنده‌گی مشترکی را دوباره دنبال توانند کرد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

بقیه صفحهٔ ٤٧

دختری ازمیان

– «نی ـ آنجایك تعدادخانه هااست ».
– «اجناس دریکی ازین عمارات است؟»
– «بلی ».
– « وشما می خواهید مرا تاآنجارهنمایی کنید ؟»
– «بلی ».
– «چرا ؟»
– « برای اینکه شما در ازای اینهمه کمك بمن خدمتی انجام دهید. »
– «می فهمم . هواروشن میشود . چه خدمتی ازمن توقع دارید ؟ دریمامی ! من چه‌کاری برای شما باید انجام بدهم ؟»
– «شمابایدیك نفررابرای من بکشید.»
– «عالی شد ، شمایك دیوانه هستید.»
– «ارزش کشتن رادارد . اونسبت بمن کار وحشتناکی کرده است . عمل بسیار ترس آور ». چشمهای دریمابهم نزدیك شدند . «شمابایداورا بخاطر من بکشید آقای ایگر. برای مردی مثل شمااین کار مشکل نیست ».

مردجوان لختی بصورت آن دختر خیره دید وآنگاه دوباره به روی صخره سنگ نشست اظهار داشت : «شمادرین پیشنهاد خودجدی هستید، بلی ؟»

– «طبعا جدی چنین تقاضایی رااز شما بعمل می آورم . من میخواهم که این مرد بوضع بسیار فجیعی بمیرد، آقای ایگر ».
– «این مرد... درهمین عمارتی‌که ازآن نام بردید زندگی میکند، ونان، لباس وپول مربوط به او می‌باشد ؟»
– «همهٔ این چیزهایی‌که‌گفتم به اوتعلق دارد. لباسهای اوکاملا بجان شمابرابراست. ودریك خریطه بوره درزیر چپرکتش دو هزاردالرمخفی کرده‌است . همه اش بانکنوت است .
– «پولها راچطوربامن قسمت می‌کنید؟»
– «من نمیخواهم سهمی برای خودم بردارم . شمامی توانید تمام پولها را برای خود حفظ کنید. من صرف میخواهم اوبمیرد همه اش همین است ».
– «واین مردااتفاقا شوهر شما میباشد یاچطور ؟»
– «نی ».
– «پس اوکیست ؟»
– «رفیق منست ـ یك وقتی بود.»
– «واوعمل وحشتناکی رانسبت به شما انجام داده است وحال میخواهید ازاوانتقام بگیرید ؟ منظورشما همینست ؟»
– « ماکه درینجا درکوهستان زندگی‌میکنیم همین روش ماست ».

مردجوان جواب داد: «برای من حکایت کرده‌اند خبردارم که مردم درینجا چگونه زندگی‌دارند.» درختم صحبتش ازجایرخاست واحساس ذله‌گی شدید نمود «خواب دیمامی بااینهم اگردامی سرراه من گسترده باشند، شمایگانه کسی هستید که خواهید مرد . فهمیدید که چه گفتم ؟ واگردرراه من تله نگذاشته باشند، به این معامله موافقه‌ندارم. درست است ؟»

آن دخترازجایی‌که نشسته بود به یك جست بلند شد. چشمهایش بنای درخشیدن راگذاشت وباهیجان فریادزد :«پس شمااین کاررامی کنید ؟»

– «جرانی. شماحق بطرف هستید. برای مردی مثل من انجام این عمل هیچ اشکالی ندارد .

آن دختر بامسرت زاید الوصفی اظهار داشت : «همه‌اش آسان است . بدست آوردن پول، لباس وغذاهم کدام پروبلمی بشمار نمیرود ». سپس پیشاپیش مردجوان ازوسط مه براه افتاده ضمنا به حرفش ادامه داد: «اوهم اکنون در حال نشه میباشدو درخواب است . تاابدطول خواهد کشیدکه اودوباره بیدار شود .

– «ازکجاشمااینقدر دقیق میدانید ؟»
– «شماغم مرانخورید . صرف به داخل عمارت رفته اورا بکشید ».
– «عمارت مورد نظر شمااز‌اینجا چقدر دور است ؟»
– «صرف یك میل . لطفاازنزدیك مرا تعقیب کنید ؟»

آن دختر بسیار چست وچالاکتر از ایگر بود وهمیشه یك فاصلهٔ معین پیشتراز او حرکت می‌کرد وهمینکه فاصله بین شان‌زیاد می شد می ایستاد منتظرمیماند تا ایگر به اوبرسد . معهذاراه رفتن درراه باریك پراز سنگ وپرپیچ وخم کوهستانی کار آسانی هم نبود. تقریبایك ساعت وقت بکار بود تاپیاده آن فاصله راطی کرد .

دریمامی دفعتا ازحرکت بازایستاد ، به طرف یك کلبهٔ کوچك نیمه شکست کرده که ازلای مه نمایان شد، باانگشت اشاره نمود واظهار داشت : «مابه هدف نزدیك میشویم عجله کنید آقای ایگر ؟»

ایگر غم غم کرد: «همیشه خونسردباشید وهان، یك موضوع‌دگر. شماهم بامن به‌کلبه وارد می شویید . نه به این علت که بشما اعتماد ندارم، اما ...»

دریمامی بسیار هیجانی بود وجواب داد: «البته باشما به‌کلبه می آیم . من میخواهم وقتی شمااورامی کشید، ناظرمرگش باشم!»

ایگردرحالیکه هردوبه طرف کلبه پیش می خزیدند باخودگفت : من زهر میخورم اگرتوآن دل وگرده راداشته باشی که‌صحنهٔ مرگ اوراتماشا کنی . امادریمامی ، این آخرین صحنهٔ خواهد بودکه درزندگی خود خواهی دید. اگرخجلت آوراست که دختری به‌زیبایی وجوانی تو... امامن بهمین‌سادگی نمی توانم قبول‌کنم‌که یکنفر شاهدرابگذارم زنده بماند !

دریمابااحتیاط تمام دروازه راباز کرد و هردووارد کلبه شدند . کلبه صرف یك اتاق داشت که هنوز بوی کباب وویسکی استشمام میشد. یك مردکه لباس کامل به تن داشت به روی یك بسترافتاده ، نفیر خوابش شنیده می شد .

دریمامی آهسته‌گفت : «پول درزیردوشك اواست .

ایگر پاسخ داد: «می فهمم » سپس‌کارد رازجیب پتلونش بیرون آورد . تابه بستر دوقدم فاصله داشت . بافرود آوردن چهار ضربه محکم کارشرا تمام کرد .

اوکارد رابه روی زمین گذاشته ، سپس جسد بیجان مقتول راازروی چپرکت پایین انداخت وآنگاه دست خودرابه زیر، دوشك فروبرد. پول هادرست ازهمانجایی که دریما گفته بود پیداشد : یك‌خریطه سفید رنگ عوض بوره بابانکنوت هاپرشده بود .

درحالیکه لباسها را به روی میخهاوکوتبند زیروروی کرد، خریطه رابه‌دست چپ‌گرفته بود . بعداخودراخم کرد تاکارد رااز‌روی زمین بردارد. اماصدای زاری واستغاثه‌دختر راشنید ، بهرحال واکنون نوبت دریمامی بود که باید به خطرناك بودن ایگر باورمیکرد.

ایگر چرخی زدوپشت سرش رادید، از شدت حیرت دهانش بازماند .

دریمامی آنچانبود. گرچه اووقتی رفیقش کشته میشد قرار نکرد واین موضوع راایگر میدانست . عرق سرد، روی پیشانی ایگر نشست . پوست بدنش ، خصوصا حصهٔ هردوشانه والاشه هایش بی حس شد ، مثل آن بودکه کسی داروی بیهوشی به او زرق کرده باشد. هابه نظرتا آمدکه خریطه بانکنوت هایك خروار وزن دارد .

ابتدا یك قدم به طرف دروازه برداشت. امادروازه بصورت خود کار بازشد ودونفر وارد کلبه شد. هردومردقوی هیکل وبلند قامت بودند.هردویونیفورم پوشیده وتفنگچه بدست داشتند ، آنهاسینهٔ رالف ایگر را هدف گرفته بودند .

مسن تر آندو بالحن خشکی اظهارداشت: «هرکوششی برای بیرون رفتن ازینجابیهوده است . جوانك گارد رااز دستت به زمین بینداز وهردو دست رابالای سرت بگذار!»

رالف که هنوز نتوانسته بود، غایب شدن دریمامی وپیداشدن پولیس هارابه‌آن سرعت نزدخودحل کند. دراجرای هدایت پولیس تعلل کرد .

پولیس جوانتر گفت : «به هرچه مامور نظمیه می‌گوید حمل کن . عجله کن اگر نه باخالی کردن‌یك مرمی کاسهٔ سرت راسوراخ می کنم !»

رالف ابتداکاردازدستش به زمین انداخت. سپس خریطهٔ پول راازدستش رها کرد و آنگاه هردودست‌رابالابرده‌روی سرش‌گذاشت. رالف صدای خودرا شنید که ازخودش می پرسید :

دختر، دخترکجا رفت ؟

مامور نظمیه سوال کرد: «کدام دختر ؟ هارف ! توکدام دختررادیدی ؟»

هارف پاسخ داد: «من ؟ چطور؟ والت! اصلاتومتوجه هستی که ماچه کسی رادرینجا گرفتار کردیم ؟ این مردهمان زندانی فراری است که محافظ خودراکشته است . این رالف ایگر نام دارد !»

مامور نظمیه گفت: «چه عجب هارف ؟ چه اتفاق هیجان آور؟ بیابرویم درمیان بته ها می نشینیم وآنقدر صبرمی کنیم تامه وغبار برطرف شود . وآنگاه به طرف کلبه حمله می آوریم . اماگی ازین رفیق ماموا‌ظبت می‌کند !»

سپس ازمقابل رالف ایگر گذشته از گوشهٔ چشم مقتول رادیدکه دروسط خون غلتیده بود. پس ازدیدن جسدبیجان مقتول گفت :

– «فکرمی‌کنم ماباربود» هیچگونه مشکلی نداریم ، هارف ! این رفیق ماکارش راتمام کرده ومادرنتیجه یك زندانی فراری را گرفتار کرده ایم ».

هارف غم‌غم‌کرد : «باوصف اینهم، حیف که اومرده . من تصمیم داشتم وقتی با او روبرو می‌شویم چند دندان اورا بشکنم . وقتی بنظرم می آیدکه اوبارفتار دوراز‌اخلاق به یك دخترپاك تجاوزکرده است انگشتهای من تکان میخورند ».

مامور نظمیه جواب داد: «من احساس ترا درك می‌کنم . بهرحال رالف ایگر رااز نظر دورمکن . یك مردکه به دختری تجاوزکرده اورابادار بسازد وآنگاه اورابه قتل برساند سرنوشتی جز مرگ ندارد.» سپس سرش رانگان داده آب دهانش رابیك گوشه اتاق انداخت .

– «آری چنین مردی باید بمیرد».

رالف ایگر خیره بصورت مامور نظمیه دیده دومرتبه سعی‌کرد، حرف بزند، اما زبانش یارای حرکت نداشت . درنوبت سوم توانست زبانش رابه حرکت آورد .

– «این مرد، اوراکشته است ؟ شماهمین لحظه گفتید که این مردیك دختررادر آنجا به قتل رسانده است ؟»

مامور نظمیه باحرکت دادن سر حرف‌اورا تایید کرد: دیروزشام ، بلی دیروز شام اوراکشت ».

هارف فریادزد، «هی ، رنگ صورت تو ازخریطه بوره سفید ترشده است ؟»

رالف زیرلب اظهار داشت : «لطفا بمن بگویید ، نام دخترچه بود ؟

مامور نظمیه پاسخ داد : «نام دختر دریمامی هاریس بود. اماین موضوع به شماچه ربطی دارد ؟»

بقیه صفحه ۹

۱۳۰۰۰ طیار.

پرواز طیارات در میدان هوا یی کندهار ۹۵۹ پرواز احصا یه داده شده است.

معاون هوا نوردی در مورد میدان هوایی که‌در آینده درلوگر اعمار میگردد .، بروی پلان ها ی طرح شده، این‌طور توضیح داد:

ـاگر این میدان د رسال ۱۹۷۸ تکمیل گردیده و مورد استفا ده‌قرار گیرد.۹٦۵۰ طیاره ودر حدود ۳۰۰۰۰۰ نفر مسافر استفاده خو ا هد کرد.

پنجسال بعد از تکمیل این‌میدان تعداد طیارات‌که ازین میدان استفاده میکنند به(۱۳۰۰۰) پرواز و تعد اد مسافرین به(٦۸۵۰۰۰) نفر پیش‌بینی شده است.

سوال دیگری رابا معاو نمدیریت هوانوردی هوایی ملکی اینطو ر مطرح میسازم.

احصا یه پرواز های عبو ری از فضای کشور چگونه است ؟

وی‌میگوید:

ـقبل ازسا ل ۱۹۷۱ ـدرماه..٤۰ تا٤۵۰ پرواز عبور ی در فضا ی کشور صور ت میگر فت، اما از آن تاریخ‌به‌بعد نظر به تغییری که روی بعضی عوا مل در کر یدور فضا یی بین‌المللی صور ت گر فت، پرو از های‌عبوری (۱۳۰) پرواز تقلیل‌یافته است.

ازهر پرواز عبور ی ۲۵ دالر اخذ میگردد.

بقول معاون مد یریت هوانور دی درکشور ٦میدان پخته و۲٤ میدا ن خامه‌وجود دارد که ازآن هااستفا ده میگردد.

قرار است آخذه اطلاعات فضایی درکابل اعمارگردد درین باره‌نباغلی ملیار اینطور تو ضیح مید هد :

ـهوایی ملکی ،کنتر و ل پرو از های ملکی را،نیز در فضای کشور به‌عهده دارد.

بقیه در صفحه٦۰

(c) ketabton.com: The Digital Library

نوشته‌ی : خان آقا سرور

بولیت

محصول مشترکی از کمپنی های برادران وارنر و سون آرتس ، بطریقه ۳۵ میلمتر تکنی کلر ،

پرودیوسر : فیلیپ دی انتونی ·

فلمنامه نویسان : الان آرترست مین ـ هری کلیز.

کار گردان : پیتر یاتز ·

فلمبردار : ویلیام ای فرانکر ·

و موسیقی از : لالو شیفرین ·

باشرکت: ستیف مك کوین ـ جاکلین دی‌ست‌ـ روبرت ووگن و...

با روی پرده آمدن اکثر پدیده های‌مدرنی بخصوص از سینما ی غرب، مفکوره‌ای دست میدهد که دیگر آخرین قلدر تهای چشمگیر تخنیك که همزمان با هنر سینما آمیز شی یافته است تحت تسلط‌هنرآفرینان در آمده و ژرفترین زوایای هنر هفتم‌کاویده شده است ·

ولی در هر بر خورد با نو آوریهای بکرتر و ممیزات دست نا خورده تری روبرو میشویم که بیانگر تلاشهای پیگیر آنعده کسانی میباشد که بواقعیت میخوا هند ، از (لنز ـ دور بین) گوچك کمره · مزایایی بهتر و ارزشمند تری در مسیر ارتقایی و گیج کننده ی هنر سینما و فلمسازی ، ردیف سازند ·

فلمسازان غرب ،زمانی‌با ساختن فلمهای کمر شکنی چون های فیر لیدی ـ کلیوپاترا سقوط امپراطوری روم ، تورا توراتوراوغیره تماشا چیان سینمایی را بـه شگفـت و حیرت و امیدا شتند و گاهی هم با تهیـه

فلمهای دست دوم یعنی کم مصرف چـون آخرین مبارز ، ازدواج بسبك ایتالیایی‌وهم طلاق بطریق ایتالیایی ـ بـادا باسی ـ آخرین زن بطرف تپه و غیره ، در حالیکـه

کمره محض فلمبر داری میکرد ، هنر می آفریدند و مجذوب میساختند ولی دیگـر اکنون فرصتی فرا رسیده است که‌همزمان با ثبت صحنه یی ، نو آوریها در طـرز فلمبر داری و دایر کشن بکار رفته، و تلاش های برای بهتر جلوه دادن کـار هر یك از اعضای یونت یك فلم که یکـی بهتر از دیگری اندوخته های خود ها را

برخ جهـا نیان میکشند، بامصرف کمتراز پیش پدیده سازی نمایند ·

فلم بولیت که از همین دسته فلمهابوده ودر بکار بردن کمره بخوی آرتستیـك توانسته است تماشا چی راجزو گـروه

بازیگران پیوند زند ، در واقع یك نو آوری جالبی پذیرفته شده میتواند چه در سرتا

سر فلم هر گاه در تلاشی (ماسترشات) و یا بهترین شات فلم بر آییم صحنه هـای (موتر دوانی کـه کـمره عمان ۲۴ فـرم، فیشانیه فلمبر داشته و از هیچ ترکی‌استفاده نکرده است، با صحنه‌ای که درشروع‌ازبالای یك اپارتمان آهسته وبدون تکان بصحن‌جاده پایین میشود) و چند صحنه‌ی دیگر، هریك از دیگری بهتر جلوه کرده و در انتخاب ماسترشات فلم تشویشی را بمیان می‌آرد همچنان دایرکت این فلم که در انتخا پ زاویه های کمره دستی توانا داشته است و بخصوص ثبت صحنه‌ی (دعوت که ازپاهای

دختران جوان فرم کمره را تزیین کرده و ادخال (بولیت) را در میان آنها بقسم دور نمایی میتما یاند نمایشگر خوبی‌ازفکر جوان دایر کتر شده میتواند ·

نگاهی بچگونگی فلم

فلم بولیت که‌از دسته‌ی فلمهای‌پولیسی سینمای امریکا میباشد ، با وصف آنکه‌هنر

بی ساخت و طبیعی هنر پیشگان مو فق و شناخته شده یی همانند (ستیف‌ام‌سی‌کوین‌و

روبرت ووگن) را همراه دارد ولی چون‌شیوه

خاص پولیس را تعقیب میکند ، کمتر از مزایای هنری بر خور دار بوده و نباید نیز

از یك فلم کاملاپولیسی انتظار هنری بودن را داشت ، چه در طرز کار آن فاصله یی

موجود است ولی رویهمرفته فلم در خدمت

توضیح مطلبی بکار برده شده است ، که از آمیزش قدرت خلاقه‌ی کمره مین‌با قوه‌ی

واقع گرایانه‌ی آفرینش ذهن دایر کتر ، چه پدیده یی گیج کننده بمیان می آید چه

فلم طوری ترتیب‌و تدوین و دقیقانه‌پیریزی شده است که همگام با واقعیت ها جلوه

کرده و با تماشا چی ارتباط مستقیم مـی گیرد ·

همچنان دایر کتر برای اینکه تماشاچی

را بعد اعلی آن در هیجان نگهدارد همزمان با مسیر اصلی فلم ، بعضا حوادث تازه

تری را نیز در لابلای فلمش نوید میدهد، تا باشد کنجکاوی بیشتری را بر انگیخته

استیو مك کو ئین در صحنهٔ ازفلم

باشد که این خود اسلحه یی دیگری برای اثبات‌قول‌دایرکتر شمرده میشودولی هنگامیکه فلم بطور غیر مترقبه یی بپایان میرسـد نه‌تنها از حادثه منتظره خبری نیست بلکه فیصله‌ی دایر کتر نیز که عبارت از (ترك مسلك بولیت قهرمان فلم بمنظورزندگی بی سر و صدا تری با یگانه همسرش) مـی باشد نیز تا حدی بقضاوت عامه سپاریده میشود تا هر کس بخواسته‌ی خودش از فلم نتیجه گیری نماید ·

فشرده‌یی از داستان:-

افسر جوان و کار آزمو ده یی بنام (بولیت) مامور میشود تا از یگانه عضـو زنده‌ی (سندیکـای جنا یتکاران شیـکاگو)که

بدست پولیس افتیدمو بایست برای چهل وهشت ساعت دیگر زنده نگهداشته شود تا در محضر قضا به پرونده یی شهاد ت بدهد که از طرف ،،مـلز،، آفیسر پـولیس مطرح میشود ، نگهداری کند ·

ولی چون بولیت میداند که محبوس در محـل مطمینی قـرار دارد ، ازطـرف شب پولیس را برای حفاظت وی توظیف‌داشته و خود بمنزل میرود · در نیمه ی همـان شب پولیس موظف توسط همین چانی که اکنون در سانفرانسسکو زندانی شده است مورد فیر گلوله قرار گرفته و خودش نیز توسط رییس باند بقتل میرسد ·

اینجاست که تلاش برای بدست آوردن قاتل فلم را در مسیر اصلی کشیده و این تلاشها تا زمانی ادامه یافته وفلم رابنقطه‌ی اوج پیش میبرد که (قاتل شاهد) میخواهد پولیس مجروح راکه تاهنوز در شفاخانـه بسرمیبرد ونمرده است از بین ببرد تـا مشخصات وی افشا نگر د یده باشد، ولی غافل از آنکه قبلا بولیت از چگونگی اطلاع یافته و در تجسس دستگیری وی است تا اینکه بزحمت زیادی بولیت جوان‌موفق میشود او را با موترش طعمه حریق‌سازد ·

اکنون اگر چه فلم ختم شده مینمایدولی از آنجایکه از یکطرف وقت مقرره فلـم بسر نرسیده است و از جانبی هم ازگفته شیکسپیر که میگوید نمایشنامه‌یی ختم‌می میشود نه اینکه زندگی بشر خاتمه یافتـه باشد ، پس بایست در ختم هر نمایشنامه اندکی از ادامه ی حیات تذکری بعمل آید، استفاصه نموده باشند قتل تازه تری‌درسر راه بولیت جوان سبز میشود ، که با چند صحنه سازیهای دیگر قاتل دومی نیزکشته میشود وفلم انجام می پذیرد.

بولیت که دیگر کاملا خسته شدهٔ است بمنزل باز میگردد واز دیدن خـانمش روی بستر که به تنهایی خوابیده است بیادگفته هایی می افتد که خانمش وظیفه‌ی او را نمی پسندد ، پس افسر جوان با کنـا ر گذاشتن تفنگچه و مرمی هایش که کمره بار دوم نیز داشت نمای آنرا ثبت میکند، میفهماند که دیگر از وظیفه دست میکشد ·

صفحه ۵۵

(c) ketabton.com: The Digital Library

بقیه صفحه ۱۰

هنر بالت وفلم

(زیبای خوابیده) ، (دریاچهٔقو) و(چار مغز شکن)او طرف علاقه مایا قرار دارد . واین‌زن هنر مند باظرافت و زیبایی در نقش‌قهرمانان بالت های یاد شده ظا هر گر دیده است اگر به سخن درست بگو ییم تمام ز ندگی خلاقه هنری او با موسیقی چایکو فسکی همرا هی دارد . روی همین دلیل است که بدون شگفتی و تعجب او در فلم چایکوفسکی ظا هر گردید. و ظیفه سنگین او در این فلم با ظا هر شدن درنقش الیزای سراینده نمایی جدید برول های گذشته اشی افزود .

برا ی‌او ایفای این نقش عا دی بود زیرا اومدتهاست که‌دربرابرکمرهٔ فلمبرداری قرار گرفته است .

فلم چایکو فسکی بانقش جدید انا کار نینا ساخته الکساندر زارخی برای مایا راه های جدید هنری گشود .

او دراین فلم نشان داد که‌دست چیره و توانایی در ظاهر سا ختن احساسات لطیف هنر بالت در فلم دارد .

به این ترتیب‌کاری که د ر هنر بالت و فلم کس نمی توانست حتی اندیشه اش را در ضمیرش راه بدهد ، با مهارت انجام گرفت . هیچکس باور نمی کرد که‌اناکارنینا بتواند با هنر بالت روی ستیژبیاید مایا بود که مرز های ایندو هنر را

مایاپلیز تسکایا بالر ین معروف بالشوی تیاتر

بدتر ازمرگ

کرد. از روزی که پوسه بدون دق الباب وارد اتاق سلینا شده تن نیمه عریان اورا دیده بود قدغن کردکه دیگر هیچ کس حق ندارد بدون اذعان قبلی وارد اتاق او بشود.آنروز باشانه‌موی نقره‌اش به‌پوسه حمله‌کرد. شانه او نوعی سلاح هم شده میتوانست . همینکه پوسه خجالت زده ومضرو ب سر برداشت دایتون بیلز قهقه زنان‌دیانا ، یك دختر رزمنده و تسلیم ناپذیر را بیادآورد.

سلینا اجازه داد ودایتون بیلزواردگردیده گفت :

کسی راکه در جستجویش بودیم امشب خواهیم دید.

سلینا دردل احساس خوشی کرد. پس میتواند بزودی بکشورش بر گردد.

دایتون بلیز ادامه داد :

ـمن وتو باهم میرویم وبدون و جود شخص چارمی بااو داخل مذ اکره میشو یم هیچکسی نباید در این کار ما مداخله داشته با شد .

سلینا درحالیکه بسوی دایتون‌نگاه میکرد برنارد را دگر باره بخاطر آورد (کریستوف خودرا بنام برنارد معرفی کرده بود) مر دی در هم نوردید و بین آنهاپیوند جدیدی ایجاد نمود.

درفلم اناکار نینا به صو ر ت بالت برای اولین بار شیوهٔ تو قف ناگهانی فلمبر داری به صو ر ت عالی آن بکار رفت تادر آن خودکشی قهرمان به صورت عالی آن به نمایش گذارده شود .

همچنان برای بار اول در هنر بالت تکنیك سر عت زیاد عکا سی بکار رفت تابه صورت درست‌خوف ترس ، سر سام وهذ یان گو یی آن بمایش گذارده شود .

همانطور برای برای بار اول در هنر بالت حر کت دینا میك سینما مبتنی بر بیوند حوادث ضمنی بکار می رود .

برای باراو ل در هنر با لت ، ما چیزی را مانند بزرگ نما دیده می‌توانیم واین در حالاتی است که روشنی بر چهره و دست ها ی شخصیت اول فلم تو قف می نماید و برای تماشاگران اجازه می د هد تااحساس او را درك نماید .

مایا می گوید :

بدبختانه ، سفر های ز یا د و بروگرام مصروف کننده تیاتر کمتر فرصت آنرا میدهد تا به سینما بپردازم . و لی عشق من به جها ن سینما هم چنان پایدار ما نده‌است و بخاطر اینکه من یك بالرین‌هستم در مورد فلم احساس بخصو ص دارم .

سینما به هنر بالت ورقص امکان درخشیدن جدید را داده است‌وباین سبب من ستا یشگر آن هستم .

نیرو مند ، باعضلا تی قوی وبهم پیچیده‌ولی سریع العمل وفرز . آری آن درو غگو هم‌مثل دایتون قوی بودولی باوجود این یاد آوری ها ی غیر ارادی بازهم دردلش تلا قهٔ بیشتری نسبت به این مرد احساس نمیکرد . هما ن روزی که دایتون برای نخستین مرتبه بحرم واردشده بود، معلوم بود که اینمرد جز خودش دیگری رادوست داشته نمیتواند . صدای دایتون رشته اندیشه های اورا قطع کرد :

ـبااین شخص که ناکسوس نام داردصحبت یکنیم وسعی خواهیم کرد به خریدا ر ی جنسی که‌پدرت خیال فروش آنرا دارد ،راضی شود. بعد ازان هم بکشورت مرا جعت‌خواهی کرد.

سلینا پرسید:

ـچرا ؟ چرا این شخص آنقدر بخر یدن آن جنس علاقمند است ؟

ـبه خاطر آنکه جنس رابد یگری بپو ل بیشتر بفروشد . یك شخص اهل تجا ر ت ومعامله است . بیشتر ازین چیز را بتو توضیح داده نمیتوانم .

ـولی اگر نخواهد بخرد چی ؟

ـخوا هدخرید . لازم است خر ید اری کند.

دگرباره صدای دق الباب بلند شد و اینبار پوسه بود . دایتون‌بلیزگفت به او اجازه بده ، شاید لبا سهایت را آو ر ده باشد.

ـلباسهای من ؟ کدام لباسها ؟

ـ جانیکه امشب می رویم یك مجلس بالماسکه ترتیب داد ه است. تودر لبا س یك کنیز شرقی ظاهر خواهی شد. و قتی دید دختر جوان نگاه های حیرت زده و استفهام آمیز میکندبه‌توضیح بیشتر پرداخت وبا دستهایش به اشاره وتمثیل آغاز کرداما درنخست سلینا این کار های او بنظر ش بی معنی می آمد ولی کم‌کم بفهوم آن‌پی‌برد و ازاینکه در نقش کنیز دایتون بلیزظاهر خواهدشد ، بی محابا بخنده افتاد و لی وضع دایتون بلیز کماکان جد ی می نمود، پرسید :

ـناراحت نشدی ؟

ـنمیدانم ولی در هرحال بعد ازدیدن لباس میتوان تصمیم‌گرفت.

پوسه، داخل شد. مثل یکی از کشیشانی که‌درموقع ایراد موعظه باشد جدی می‌نمود . لباس رومانیتیکی دربرداشت و لی همینکه صدای فریاد سلینا راشنیداز وحشت‌یك‌قدم عقب‌رفت‌وجای‌ضربت‌شانه‌موی‌سلینا برچهره‌اش، به درد آغاز کرد. سلینا که از لباسها ی کنیز انه خوشش نیامده بود وآنرا بسیار عریان میدید ،پرسید :

ـاگر کسی مرا چندك بگیرد چی ؟

رنگ پوسه مثل برف سپید شده‌بود. او فکر کرد واقعا اگردوی پل اکادمی کسی چنین جراتی بکند چه واقع خواهد شد. این دختر که‌به نزدیکترین مرد بخود هر روز، پرخاش میکند، باآن ناشناس گستاخ چه سینمایی تدویر خواهد کرد. دایتون بلیز بفریاد او رسید وجواب داد :

ـ کسی تراچندك نخواهد گرفت ، اینها انسانهای عادی نیستند.

ـامیدوارم اینطور باشد . و لی‌پوشیدن‌این لباسها در هرصورت چه‌معنی میتوا نداشته باشد ؟

ـشاید بخاطر چند لحظه کوتاهی که لازم شود، نزد ناکسو س بمانیم. این بملاحظهٔ چیزی است که مورد مذاکر ه و ا قع خواهد شد.

ـچرا ؟

ـاین انگلیس تصو ر میکنم این روز ها بیمارشده باشد اگر نشده ایجاب می کند اورا به‌قتل برسانیم.

ناتمام

(c) ketabton.com: The Digital Library

مرا بنام داکتر «باسکر» همان فـــلم صدا میزدند، علاقه میگر فتند همرایم صحبت نموده و امضایم را مطا لبه می نـــمو د ند تصو ر من بیقین مبدل شده وآرزویم از ینکه یك هنر پیشهٔ سینما یی شده بو دم بر آورده شده است.

سپس فلم «بمبئی توگوا» ببازار آمد واین فلم عقیدهٔ مردم را درحصهٔ من تاریك ساخت زیرا ایشان مـــی خوا ستند من برای همیشه در فلمها رول دکتور با سکر را ببازم و لـی اینبار هیرو بودم!!

هی‌هی چه دنیا ییست؟ مردم‌تاچه حد کو تاه نظرند! من همین حا لاهم مانند همیشه احـتـرام آ ر تیستان بیشین و آنا نیرا که حتی دورو ز بیشتر از من بروی پرده آمده ا ند دارم، ولی تا حدی آن هنر مند ا ن از من خو ششان نمی آید. زما نـی باین عقیده خود را تسلیت میدهـــم که شاید همین بیرو بار مردم وچراغ های خسته کن کمره نامه نگا را ن ویا اینکه شامل شدن ایشان‌بمجالس مزد حم ما نند‌اینکه مرا خسته‌ساخته است، از حوصله آنان نیز کا سته باشد !

داستان عشقی:

قبل برینکه پیرا مـــون ار تباط عشقی وی با جبهه بها دری‌سوالاتی مطرح سازم او قیا فهٔ خیلی جـدی بخود گرفته و پیهم کر تیکر ها ی سینما یـی را بباد انتقاد کشیده ومیگفت این اشخاص قطعا حتی در وظیفهٔ خود ها هم وا رد نیستنـــد چه رسد باینکه ز حمات ما مردم را ارزیابی نموده و کر تیك نما یند . آنها کرتیك را صرف بمعنی منفی‌آن بکار میبرند. مـن شخصا باز ر س خوبی در وظیفهٔ خودم شده میتوانم مگراین‌اخبارنویسان مخصوصاهندی زبان، خیلی ز شت و نا مـطـلـو ب حر کت کرده‌بدون ازینکه ذره یی‌هم از هنر سینما بدا نند همو ا ر ه دریی نوشتن انتقادات بی اساس خود ها بسر میبردند.

آنها بهتر است از یك شات‌خوب کمره، یك حرکت مقبول هنر پیشه ویا یك ابتکار دایر کتر نیـــز در انتقادات خود ها بگنجانند و...

همینکه تا حدی احسا سات و ی داشت پا یان میگرفت باز هـم بـــه آواز بلند گفتم لطفا کمی در مو رد اینکه چطور با جیه بـهادری آ شنا شده، سپس عا شق هم و در پا یان از دوا ج نـمو دید ؟ محبت کنیـد میگویند شما بار اول در پو نه فلم انستیتوت ملا قات نموده ایـد آیا درست است و یا چطور؟

ـ نخیر، زما نیکه بفلم انستیتوت جهت یك با زدید کو تاه رفتم، د ر آنوقت من بصفت یك اکتور معر فی شده بوده و مجلهٔ ستا را یند ستایل عکسها یم را نشر کرده بود. و لی جیه بها دری از همان هنگام بدون اینکه من او را دیده باشم مرا دیده وحتی پسندیده بود، مگر همینکه وی از انستیتوت فارغ شد از او لیـن مصا حبه اش در مطبو عات و یـرا پسندیده و با دو ستا نی چـو ن شتروگهن سنها و غیره پیرا مو ن وی صحبت نمودم. او شان درحالیکه احساسات مـرا بـــجا و پسندیده میگفتند ، بشوخـی علاوه میکردند که «دختر خوبی‌است ولی بر ای‌تو خیلی کو تاه است و شا ید همیش ترا «لمبوجی یعنی دراز» صدا کرده واذیت کند.

من که جوابی در برابر او شان نداشتم، باین جمله خود را تسلـی میدادم که هر گاه جیهٔ مرا لمبو جی صدا کند من هم او را «گیتکو یعنی پستو» یاد میکنم.

بقیه صفحه ۱۹

امیتابه‌چن کیست

این علایق دوری ر فته رفته‌هنگامی راستی راستی اوج‌گرفت‌که ما با هم دزفلم «گدی» مقابل هم قرارگرفتیم.

ـ پس شما در دیکور فلم گد ی باهم مقابل شدید! آیا و یرا چطور یافتی؟

ـ من او را کاملا پاك، بی آلایشی و فرشته خـو یافتم، که این صفات وی آمیخته بازیبا یی و طرا وت‌جوانی وی نیز همراه بود، مگر پسا نهـا طوری این احسا سات ما اوج گرفت که خودم نیز فهمیده نمیتوانم.

ـ آیا گفته میتوا نید که‌این عشق شما چطور آغاز یافت؟

ـ خوب... من اصلا نمیدانم، مگر صرف اینقدر گفته میتوا نم که بودن باوی احساس آرامشی مرا تحـریك مینمود.

هوتل بلو دا یمند:

یك شب جیه در منـزل «وسنت دیسایی» با تفاق دو ستا نش دعوت شده بود تا مو سیقـــی پـر کیف «بیم‌سند جوشی» را بشنود... من‌هم یکی از مد عوین بودم. همینکه‌ساعت دوی بعد از نصف شب را اعلام کرد مجلس ختم شده و هر کس روا نه منازل خود ها شدند. چون منز ل‌من وجیه بها دری مقابل هم واقع شده بـــو د از و ی خـــوا هـش کردم کـــه بمو تـر خود ویرا بخانه‌اش برسانم. او این تقا ضا یم را پذیرفته وبامن همراه شد ولی من که ا ز سر شب تا آندم جز بوی شـو خیـهـا وطنا زیها یش بچیزی نمی اندیشیدم آرزو میبردم که راه طولانی‌وطولانی‌تر شود.

چون فر دای آنروز یعنی سا عت هفت دو باره با هم شو تنگ‌داشتیم ناچار ویرا بمنز لش بدون اینکـــه کلمه یی هم گفته با شم ر سا نید م تا فردای آن برای شو تنگ فلـــم «ایك‌نظر» آماده با شیم.

فر دا باز هم ما نند روز ها ی‌دیگر سپری شد ولی همینکه به پو نـــه جهت شو تنگ ر فته وو قت زیادی را آنجا میبو دیم، یکی از شبهاباطاق نمبر ۲۰۱وی در «هوتل بلودایمند» یا الماس آبی با صطـــلاح صد دل یکدل ساخته وداخل شدم.

امیتابه، اینجا خندهٔ بلندی کر ده علاوه کرد «هوش کن فکر غلطی‌بخود راه ندهی، ما صرف خوا سته ها ی قلب ما نرا در میان گذا شتیم» ا و بعداً چنین ادامه داد:

ـ همان بود که او هم اعتر اف کرده و هر دو باهم دو ستی راآغاز کردیم. باید علاوه کنـم که از آ ن تاریخ به بعد، هو تل بلودایمند را مکان میمو نی میخوا نم.

ـ واز دواج؟ چه وقت با یـــن تصمیم متو صل شد ید؟

ـ اگر راست بگویم ما هر گـز باین مفکوره نبودیم، حتی که برای انتخاب ملکه زیبا یی و اشتر ا کدر نمایش لبا سها بکلکته هم ر فتیم. مگر پس از چند روزی در همانجـا باین مفکوره شده وتصمیم برآن‌شد تا ازدواج نما ییم ولی تاریـخ آ ن معین نشده بود. سپس به بمبئـــی برای شو تنگ آمدم و او به کلکته جهت شو تنگ فلم دیگری تو قـف کرد.

در بمبئی رفقای فلم«زنجیر» فیصله کردند که‌هر گاه فلم زنجیر یك فلم خوب عایداتی از آب برآیدهمه رفقای یونت یك سفـر خارج از کشـــور مینماییم. همان بود که فـلم حسب دلخواه پذیر فته شده وما برای یك سفر به لندن دعوت شدیم.

اینوقت جیه به کلکته بود، و لی من فوراً تیلفونی باوی تما س‌گرفته گفتم من وتو باید فورا از دواج کرده واز سفر لندن منحیث ماه عســل استفاده نماییم. و ی که چنین‌روزی را از خدا میخوا ست فر دای آن به بمبئی آمد ومجلس عـر و سی مان متعا قبا صورت گرفت.

ـ خوب آیا پس از ازدواج بکـدام مشکلی مواجه شده اید؟

ـ در اوایل خیلی میتر سیدم که این ازدواج کدام سرو صدایی را در فامیل مان باوصف اینکه درهمـــه جوانب بفیصله ر سیده بو د یم ، ایجاد نکند، مگر هیچ کدام جنجا لی روی نداد.

اکنون با همسر عاجز و شو خم زندگی خو شی و مسعودی دا شتـه حتی بعضا فکر نمی کنیم که با هـم ازدواج کرده ایم چه‌ما نند دو همکار همینکه از همد یگر جدا میشو یـم دستهای خودرا بعلامت خدا حا فظی بلند میکنیم.

در موقف فعلی از رفقا د و ر ی جسته وصرف مشا هدهٔ تلو یـژ ن مصروفیت جالبی برای ما میبـا شد زیرا اگر بیرون برویم و یا جای‌دیگر از چشم مزا حمین خلاصی نداریم. خلاصهٔ کلام که زند گی ما فوق‌العاده دو ستدا شتنی است و لی یك‌مشکل فوق العاده یی دارم که آن عبارت‌از «کوتاه بودن چیر کت جیه بهادری» میباشد.

امیتا به بچن از نگاه همسر ش جیه بها دری:

ـ پیرا مون هنر مندی و استعداد وی چیزی نمیگو یم زیرا بهتراست مردم، د رمورد وی قضا و ت کنند.

ـ خوب چه چیز وی‌شما راتحریك کرد که باهم دو ست شده واز دواج کنید؟

ـ خوی آرام و چشمان سحـــر آمیزش، همچنان قد بلند وی که اورا اکثراً «لمبوجی» صدا میز نم،اگرچه خسرم مرا از صدا کردن و ی‌بچنین اسمی مما نعت میکند مگر من دیگر چه میتوا نم او را خطاب کنم.

ـ زما نیکه شما او را لمبو جـی،

بقیه صفحه ۵۹

(c) ketabton.com: The Digital Library

بقیه صفحه ۳۸

مواظبت‌های شخصی

دوباره فعا لیت رو حی خودرا بسوی عضو مریض متوجه سازید و دو باره خیال کنید که بز ودی وضع معمولی را بد ست خوا هید آورد.

دور ویل دستور مید هد هما نطور که با خد متکا ران خود صحبت میکنید با اعضای بدن خود حر ف بزنید وبه آرامی وثبات قدم درستکاری وصحت عمل را با آنها دستور دهید.

در این مو ضوع چنین مینویسد «چندین بار در روز مخصوصا درشب قبل از خواب یا در هنگا می که‌دچار بی‌خوابی شده اید تنهائی اختیار کنید سپس عضلات را سست کرده باوضع آرامی با سلول ها وا عضای بدن بصحبت پر دازیدتابد ینوسیله برحسب اقتضا آنها را تحریك یاآرام سازید و خیلی متعجب خوا هید شد از اینکه اعضای بدن فر مانبر دار شما بوده ومطابق میل شما تحریك یاآرام خوا هند شد.

درامراض حاد که نخستین بحران بادرد های شدید همراه است‌وتقریبا از شخص سلب اراده میشود نمی تواند بتلقین بنفس بپر دا زد اما بااینحال میتواند خیالات دلسردی اندوه خشم تر س را معدوم نما ید وافکار مخالف آنها را جا گزین سازد.»

همانطور که در فوق اشاره کردیم پرورش اراده در هنگام مر ض تاثیر ونفوذ اخلاق را بر جسم‌تسهیل‌میکند ما اضافه میکنیم بمحض اینکه تقویت

رو حی بدر جهٔ متو سطی رسید فوراً شخصیت آدمی ازتالمات وتا ثرا تیکه برای او اتفاق می افتد تجزیه میشود «شخصیت» درهنگام

مرض مانند آنست که بوسیله یك عامل فلج شده باشد.

امراض مز من که مت آنها طولانی است باز هم مهلت کما بیش درازی بانسان مید هند تا بتوا ند دروضع خود بر ر سی کرده و حا لت خو د را درست بسنجد و بو سیلهٔ

تجسمات رو حی که شرح آنرا در پیش گفتیم خود را بهبودی‌بخشد. از طرف دیگر هر اندازه شخص مرد

باشد همینکه فکر یا حتی اراده‌اش‌را بطرف خیال تسکین درد و شفامتوجه سازد نتایج نیکو ئی در در مان‌مرض خواهد داشت.

صفحه ۵۸

بقیه صفحه ۴۰

زنی که باصرف کردن...

این زن نیکو کارکه عضوافتخاری جمعیت صلیب سرخ ا مریکاست غیر از این اقدام ، فعالیت هـای دیگری در زمینه تر جمه آ ثا ر برجسته ادبی برای‌استفاده‌نابینایان انجام داده است و رئیس وا حد ترجمه کتب کلاسیك بصورت بریل برای نابینایان است. ترجمه‌مجموعه (نقل قول ها) پر ز حمت تر ین وطولانی ترین فعالیت او در این‌زمینه بوده‌است . این مجموعه که نه تنها در جامعه امریکا بلکه در تمام نقاط جهان شهرت بسزایی دارد شا مل همه نقل قو لها و ضرب المثل های معروف جهان است و ۱۶۱۴ صفحه دارد و نقل آن به بـریل بصورت (۱۱۵۰۰) صفحه در می آید که د ر ۱۱۷ جلد جمع آوری گردیده است.

میرمن سپتر میگوید : « ازموقعی که چهار فر زندم تحصیلات خود را تمام کردند و خا نه را بـه قصد تحصیلات عالی ترك گفتند ، متو جه شدم که وقت‌زیادی دارم وچه بهتر که آنرا برای خدمت‌به نابینـا یا ن صرف کنم از آ نجهت دورهٔ شش ماهه خواندن و نوشتن بـریل ر ا گذراندم و شهادتنا مه گرفتم و تـا بحال چندین کتاب را به این خـط منتقل نموده ام و آرزومندم تا ا ین کار من مورد قبول افرادی کـه از نعمت بینایی محرو مند واقع گردد .

بقیه صفحه ۴۱

چه سنی برا ی

در صور تیکه زن و یا مردی نظر به عللی زود از دواج میکند وقبل‌از

وقت معین مسئو لیت های ز نـا شویی و زندگی مشترك را می پذیرد

پس از رسیدن‌بـ ه سن رشدمشاهده میکند که کار مناسبی نکرده ا ست

و همسرش مطابق میل و خواسته اونبوده‌از بسا جهات باهم اختلاف نظروعقیده دارند ، پس بـر ا ی

جلو گیری از این نا بسا مانی هـا و مشکلات باید زن و مرد در سنی ازدواج کنند که ازهـ ر حیث بـرای

قبول و پذیرش مسئو لیت هـای بزرگ ز ندگی مشترك آما د گی کا مل داشته باشند .

سن د لخواه و مناسب بـرا ی از دواج از نظر روانشنا سان برای دختران بین ۱۸ تا بیست و پنـج سالگی است ، چه در اینصو ر ت

دختر از لحاظ جسمانی وهم ازلحاظ اندیشه و فکر به مر حله ر شد و کمال میرسد ، واما در صو ر تیکه

در کمتر از هژده سالگی از د وا ج میکند ، عمل غلط و اشتباه آمیز ی را مرتکب شده و کمتر دیده شد ه کسانی که دراین سن ازدواج کرده اند ، زندگی مو فقیت آمیزی داشته

باشند . برای مرد بهترین‌سن برای ازدواج بین بیست و پنج تـا سی سالگی است . زیرا دراین مر حله

جسم و عقل او به حد کافی نـمو کرده ،ازهوس‌های جوانی به دور است و قدرت و اراده آنرا دارد تا مسئو لیت های زندگی زنا شو یی را قبول کرده و خانواده بـو جود آورده واطفال خودرا درست تر بیه نمائید .

بقیه صفحه ۲۰

تیلفون کردن

مکث میکند ، برای چند دقیقه اتاق را ترك گوید .

گاهی اتفاق می افتد بمنزل‌کسی کـ ه درهمسایگی دوست یا فا میل شما هست تیلفون می کنید و از او می خواهید به شخص منظور نظر شما ا طلاع دهند که با شما صحبت کند ، البته تو جه داشته با شید که این عمل تکرار نشود واگر کار فوری ولازمی ندارید از چنین عملی خود داری نمائید زیرا ممکن ا ست مستخدم کسیکه به او تیلفون میکنید در منزل نباشد و خود صاحب خانه مجبور شود شخصاً این کـار را انجام دهد .

بقیه صفحه ۴۱

دستهای لطیف و ناخن

مواظب باشید که‌اینکار را بملایمت انجام دهید .

– برای پاك کردن رنگ نا خـن از مقداری پنبه واستیون ا ستفا ده نما ئید . و برای پاك کردن‌هرناخن پنبه آ غشته به اسیتون را بد مدت ۲۰ ثانیه روی نا خن بگذارید و بـه آرامی فشار د هید .

– ناخن هایتان را طوری سوهان بزنید که نوك آنها گرد شود وازدو

بقیه صفحه ۵۷

امیتابه چن کیست

خطاب میکنید او چه عکس العمـل نشان مید هد؟

– از عصبا نیت زیاد مرا «پستو» صدا میزند، مگـر من از طـرز عصبا نیتش خو شم می آید.

– مصرو فیت تان در منزل چـی بوده و روی کدام مو ضو عا تسخن میزنید؟

– در منزل همینـکه از دیـدن تلویژن فارغ شویم، دیگـر در باره طفل و اطفال سخن میز نـیم، ا و خوش دا رد صاحب فر زندی شود، چنانچه همواره عکسهای ز یبا ی پسران و گد یهای متنو عی را بخانه می آورد و پیرا مون آن سخـن ها میزند، مگر من خو ش دارم صاحب دختری شویم زیرا خ ودم در فامیلی بدنیا آمده ام که دران دختران‌زیادی بود .

ماباهم زندگی مسعودی داریـم و آرزو میکنم که «لمبوجی صاحب»پدر دختری بشود.

طرف ناخن به یك اندازه ویك شکل باشد .

– هر چند یکبار نا خن ها یتا ن را بدون رنگ نـا خن بگذارید .

– زما نیکه میخوا هید ناخن‌هایتان را رنگ نا خن بزنید ا بتدا وسط ناخن را بایك حر کت‌آرام و د قیق ر نگ بز نید و بعد بقـیهٔ قسمت ناخن را با دقت رنگ کنید .

ژوندون

(c) ketabton.com: The Digital Library

بقیه صفحه ٤٥

دورفیق

کارگر قطار آهن خندیده گفت :
« عیناً مثل بلغار ها گپ میز نـــی زبان ها ی ما شبا هت هائی دارد »
مرد ز خمی باولع خاصی غذا میخورد چنانکه گوئی چندین روز استغذائی نخورده و کار گر خا موش و متبسم بطرف او می د ید ... او گـفت :
« موهای زرد داری ... از کـــجا هستی... ؟ » مرد مجروح بمشکل از خوردن باز ایستاد و بطرف کارگر نگاه کرد وکوشاه و سریـع پاسخ داد : « از لیتوانی »
– او... فهمیدم ... از آ نجا ؟ نزدیك بحر ... روسی را در کجـا یاد گرفته ای ... ؟ مـــرد مجروح پاسخ داد :

من معلم هستم ... اطـفال را در یك قر یه لیتوا نیا درس می دادم .
کارگر قطار برای مرد مجروح از بته‌ها مخفی گا هی درست کـر ده بود و رو زانه چندین بار بد ید نش می آمد . آنها مدت ز یادی درکنار هم ماندند . و هر کدام آزادی خود را بخاطر آن دیگری از دست‌داد . هرساعتی که میگذشت آ نها درآن درهٔ پر علف و سبز با هم بیشتـر دوست میشدند . کار گر فکرمیکرد که بدون این شخص در قـریه اش بر شاگردان او چه خواهد گذشت . او متوجه شد که در دست مـــر د مجروح یك کتاب کو چك و بـاریك است ، راجع به کتاب از اوپرسید، مرد مجروح گفت :
– این کتاب را چون قلبم دوست دارم .

کارگر تعجب کرد . او پر سید :
– مولف آن کیست ..؟
مرد مجروح جواب داد :
– یك زن دهاتی که با عا لمـــی از مشکلات ز ندگی میکرد ... ا و زندگی سختی داشت ... شاید مثل تو ...
کار گر راه آ هـن بـا تعجب و کنجکاوی پر سید !
– پس تو چرا هر روز آ نـــرا
– برای اینکه هر روز خودرا در لیتوانیا احساس کنم ... بمجردیکه آنرا باز میکنم چنین بنظرم می – رسد که در کوچه های لیتوا نیـــا قدم میز نم . فصل اول آن چـنین عنوانی دارد ، و لی بزودی آنـــرا می خوانم و تما م میکنم ، بـــعد دو باره آ نرا از اول شروع میکنم تا دو باره در آنجا سیر کنم‌واو مرا باز می‌برد .
او کیست ... ؟
– بخاطری که بتوانی نام او ر ا بخاطر بسپا ری ، باید او را درك کنی و باید بفهمی که بخاطر چـــه می خواهی او را بشناسی ...
کارگر کتاب را باز میکند... مرد مجروح از او می پرسد :
– همه چیز های آنرا میفهمی ؟
– نی بگیر خودت آ هسته آهسته بخوان .

او کتاب را می گیرد و میگویـد « بلی آهسته آ هسته میخوا نـــم چون نمی خواهم زود تمام شود ..»
او دوباره شروع کرد به خواندن‌آن. منظرهٔ آ نجا هم خیلی قشنگ بود، مرد مجروح پر سید :
– چیزی را که میخوا نـم می – فهمی ...؟
کارگر گفت :
– قدری آ هسته تر بخوان
– خیلی خوب ... آ هسته تـر میخوانم .

روز دیگر کار گر راه آ هن‌گفت:
– چرا این کتاب را بمن میدهی. من آنرا در حافظه ام دارم .
دست آدم مجروح اندکی بـــهتر شده بود ، کا ر گـر که میگفـت من دیگر کتاب را از بر دارم چـــیز دیگری فکر میکرد .
مرد مجروح گفت :
–توزندگی دوباره بمن بخشیدی من چیزی دیگری ندارم که بـرا یت بدهم ، تو این کتاب را بـــگیر ... این کتاب عقیدهٔ من و تو ز ند گی من هستی ... میخوا هم ز نـد گی و عقیده ام یکجا باشد آنها با هـم دست میدادند ، گر چه بیـــــن کف دست هر دو کتاب حایل شده بود باز هم گر می دست‌های‌همدیگر را احساس میکر دند ، او کتاب را به کار گر قطار داد :
– اینرا بگیر ...

مرد دیگری که از آن دو فا صلهٔ زیادی نداشت با سر فهٔ آنها را از وجود خو یش با خبر سا خت، کارگر راه آ هن در کف دست خود کتاب را می فشرد و بطرف مرد مجر و ح میدید او گفت :
– و قتی که باسایر پار تیزانها میروی مرا فرا موش نکنی .
–ترا همیشه بخا طر خوا هـــم داشت .

مرد مجروح ودوست پار تیزانش دور شده بودند ولی کارگر قـطا ر آنهارا همچنان نگاه میکرد . کتاب کوچك در دست او بود .
« پایان »

بقیه صفحه ٢٣

استغفرالله،استاد

نرفته بطور کشاده گفت کـــه وضع دشواری دارد و لی بجای ا یـــنکه کار کوچك بگو ید و آنطور عـــذر خواهی کنند تقاضا کرد اگر او را بعنوان مصحیح ا ستخدام کنند .

صاحب امتیاز روز نا مه باکمال فروتنی گفت :
–پناه بخدا ا ستاد من ، ایـــن چگونه امکان دارد ؟ مگرمصحح‌شدن شا یستهٔ مـقـام شمـا هست ؟ استغفرالله .

نویسنده اصرار کرد خوب یك کار دیگر و لی صاحب امتیاز نـاله کنان گفت:
– این در حد مانیست ا ستـا د محترم ، چگونه کار دیگری بشمـــا بدهم ... مرا از خجالت‌آب کردید .
بیك روز نامهٔ دیگر هم رفت و در آنجا صراحتاً از پـریشانـی و ضع اقتصادی خود صحبت کـرد و ا ز بیکاری شکایت برد و گفت هرکاری باشد عیبی ندارد زیرااو تقریباً در تمام رشته های کار مر بوط بـیك روزنامه تجربه و سابقه داشت ؟ بازهم بااحترام بوی گفتند :
– این امکان ندارد . شاید شمـا مقصد دارید ما را تو هین کنید . ما استاد . استغفرالله این چه‌معنی دارد ؟ مگر ممکن است شماو قبول هرکاری که به شما محول کنند؟مگر شخص ارجمندی مثل شما ...
باز هم دست از تلاش نـکشید وبیك روز نامهٔ دیگر رفت . د یگر لازم‌نبود مشکل خودرا مثل دفعا ت گذشته تکرار کند ز یرا تمام‌دریشی ها واشیای باارزش خانه را فروخته بود و جز همان لباسی که فقر ازان پیدا بود ، چیز دیگری نداشت . تقاضا کرد کاری در امور تصحیح یا شبکاری چیزی بوی محول کنند .
همان سا زباز هم بصدا درآمد:
– استغفرالله استاد ... مگراین امکان دارد ؟ نویسندهٔ معرو فـــی مثل شما و تقاضا ی چنین کـــا ر کو چك این بشما تو هین است ... استغفرالله استاد...
ولی مصیبت استاد به اینجا ختم شد وی بمرور ز مان به شنیدن این تعارف عادت کرد و هر چند و قت یکبار ولو میدانست کـاری به ا و نخواهند داد میرفت تقا ضای کـار میکرد تابگویند :« استغفرالله‌استاد» واو حظ ببرد .

تر جمهٔ راننده

(c) ketabton.com: The Digital Library

انکشاف و تشویق سرمایه..

درمورد تعر فه های گمر کی باید گفت: که این تعر فه ها و قتی د ر افغانستان بو جود آمده بو د که نه ازصنعت نامی‌بو ونه از سر ما یه گذاری مثلادر قوانین گمر کی چنین گنجا نیده شده که از اموال پخته (۱۰) فیصد محصو ل گر فته شوددر حا لیکه از مواد خام هما ن شی‌در حدو دپنجاه فیصد محصو ل گرفته میشو د هنگا میکه میعا د ـ معافیت یك فابریکه بعد از پنج سال سپری می گر دد

دیگر مجال چر خاندن هما ن فابریکه ازجانب سرمایه دار مقدور نیست امید واریم در آینده نزدیك نواقص وخلا های قانونی د ر ین موردجبران شده‌و مشکلا ت از ین ناحیه رفع گردد.

درمورد مسله دو می که عبارت ازسوی استفاده سرمایه گذ ارا ن ماست‌بابوجوداً مدن‌قوانین جد ید و طرح‌راه های که کنترو ل آ نها را دولت بدست گیر دبه نحو بهتر عمل خواهد شد. مثلا در گذ شته فابریکه ای مواد خام رابا استفا ده ازمعافیت ها وارد وبدو ن آنکه‌آنرا درفابریکه به مواد پخته تبد یل نمایند به‌بازار عر ضه و بدو ن تکلیف مفاد سر شاری ازین طر یق بدست می آورد که از این عمل نیز با ایجاد کتب به سیستم جدید وبدست آوردن‌را پور های هر فابریکه تا اندازه جلو گیری خواهد شد.

یکی ازنکاتیکه باید یاد آور شد مشکلات قرضه برای سر ما یه گذاران بود که این مشکلا ت نیزبا بمیان آمدن بانك صنعتی ر فع گردیده است.

درحالیکه آرزو ست تابا تطبیق همجو پلان ها روزی دارای همه گونه فابریکه هابرای رفع‌احتیاجا ت داخلی‌وصادرا ت داشته باشیم از همه اولتر نه تنها این فا بریکه ها رادرشهر کابل درنظر باید دا شت بلکه درولا یات کشور نیز مثلیکه آرزو ی‌جمهوریت جوان ما ست صنایع توسعه یافته مخصو صا فابریکاتی که امکان احداث آن درهر نقطه ازکشور مو جود باشد تاسیس گردد مثلا پارك صنعتی‌نه‌تنها د ر کا بل بلکه در سر تا سر افغانستان مثل بلخ ـ کند هارهرات وغیره احداث خواهد شد تا برای توسعه صنایع کمك نماید .

امید است آنطور یکه پا لیسی دولت‌جوان ماست تا صنایع را در کشور تشویق حمایه ر هبری و کنترول نماید وصنایع قد م ها ی مثبتی درین راه بر دارد زیرا د ر افغانستان این سکتور اقتصا دی هنوز به‌طفلی می ماند که به حمایه ضرورت دارد تاباو اقعیت های اجتماع افغانستان و آنچه د و لت جمهوری میخواهد تطابق حا صل کندوبه کنترو ل ضرورت دارد تا آنطوریکه اطفال زود منحر ف می کردند از مسیر خود که عبار ت ازرفع احتیا جات مردم‌افغانستا ن وبلند بردن سطح حیات مردم ا ین کشور است منحر ف نگر دد .

باپیشبینی های که از طر ف کمیسیون در ین اواخر صور ت گرفته تاپنج سال اخیر پنجا ه هزار نفر ازسکتور صنایع‌خصوصی جلب وجذب خواهد شد و همچنان طوریکه تصور میشو د د ر آینده نزدیك مقدار سرمایه هاییکه د رین راه به مصرف خواهد رسیدبالغ برسه ملیار د افغانی خوا هد بود

ازبیاغلی رفیق رئیس انکشا ف سرمایه گذ اری پر سیدم که بعد ازین به‌کدام‌پروژه هاحق او لیت رادولت قایل‌خواهدشد که جوا ب جنین گفت.

ـبعد ازین به‌آن عده دستگاه ها اجازه داده خواهد شد که در قدم اول‌احتیاجات دا خلی را رفع و صادرات رابیشتر سازد .

بقیه صفحة ۱۳

شعر لطیف ترین...

زندگی‌انسان،ازرنج‌ها، تلاشها،شکست هاودر نهایت ازبد بختی های‌انسان این موجود در حصار کشیده شده حکایه میکند .

فارانی در شعر تاج الما س واقعیتی را بیانگر است تلخ واندوه او، زنی‌را روی‌پرده های شعر ش ترسیم میکند ، باکودکی‌که‌شر یك بدبختی های مادرش است وشا هد مرگ جانگداز مادر ش .

سرما، فقر، تنگدستی و بینوایی درهر بیت شعر نمودار است،شاعر از محیطش بر داشتی نموده، آنرا درقالبی ریخته که خواندنش هر انسان صاحب احساسی‌را میلرزاند وانتخاب تاج الماس بر فرق زنی‌که یك عمرجز رنج چیزی نخورده وچار چوبی که‌سر پناهش باشد،نداشته پاره‌یی برای پوشیدن نداشته،خیلی جالب است . »

در باره شعر زیاد گفتیم ـ اجازه بدهید در محدوده شعر خوانی ودکلمه صحبت نماییم، دکلمه شعر ازنظر شما یك هنراست یانه ؟

ـمن شعر خوانی رابی آنکه قصد ستایش از خود راداشته باشم هنر میگویم ودلیلم این است که اگرشعر خوان نتواند احسا س شاعر ،درد شاعر وتاثر شاعر رابدیگران‌انتقال دهدو القاعرا آسان سازد، البته هنرمند نیست و لی برای اینکه دراین رشته موفق باشد بایدشناخت شعری داشته باشد از احساسی شاعرانه بر خور دار باشد، بر موز شعری واقف باشد وبتواند همه خصوصیت یك شعر رابا آواز خود انعکاس دهد ودراین باز تابی‌شنونده ارتباط میان تاثر خود و شا عر را تشخیص دهد ودر یابد واگر شعر خوانی تااین مرز پیش برود باو هنرمند میگویم وهنرش‌را ستایشی میکنم .

*کدام یك از نطا قان شعر خوان رادیو ازنظر شماهنر مندند ؟

ـمن‌از صدای عبدلله شادان بیش ازدیگران لذت میبرم در صدای او تموج خاصی و جود دارد که دل انگیز است و خوا ستنی و علا وه ازآن اوشعر رادرست تر وخو بتر می‌خواند و شنو نده شعر میتواند باسانی تاثر گوینده شعر را در صدای او باز شناسد .

فریده انوری، دکتو راکرم عثمان واقلیما مخفی نیز از نظرمن شعر خوانهای موفقی میباشند وشعر را خوب وبا احساس دکلمه میکنند .

* تشکر، شماکه غالبا شعر های عاشقانه رادرپروگرا متان‌میشنوانید میتوانید بگویید شنا خت خود تان از عشق چگونه است ؟

ـعشق ازنظر من یك حالت‌است یك حالت سازنده درتمام لحظا ت زندگی ، حالتی که دردش نیز خواستنی است واندو هش لذت آفرین، من در قاموس که میشناسم کلمه ای زیباتر ازاین سراغ‌ندارم.

*شما این حالت سازنده را در لحظاتی از زندگی‌خود احساس‌نموده اید ویاگفته شما بازتابی است ا ز شناخت دیگران از این حالت .

ـ من‌عشق‌را میشناسم ،امانه‌بان مفهو می که عده‌ای دیگر بان‌قایلند عشق ازنظر من چیزی است سوا

بقیه در صفحه ٦٢

بقیه صفحة ٥٤

۱۳۰۰۰ طیاره

برای جلو گیری از تصا دما ت فضایی بین طیارات و تعیین خط السیر های اساسی به دستگاه های فنی عصری احساس ضر ور ت می شود.

فعلادر کابل و کند هار، دو مرکز اطلاعات فضایی فعالیت میکنند اما این مراکز با مو جودیت طیارا ت سریع السیر ومدرن که ایجا ب می کندتاثانیه به‌ثانیه وضع جوی و ـ مسیر های طیارات در فضای‌کشور وممالك همجوار مطالعه گردد،ناکافی به‌نظر میرسد .

وی افزود:

ـیك مرکز عصر ی اخذ اطلاعا ت فضایی در کابل اعمار میگر دد که بامدرن ترین دستگاه های مخابره‌و فور کاست مجهز می باشد .

این مراکز آخذه لحظه به لحظه پرواز طیارات،ارتفاع آن هاباشرایط جوی درسراسر کشور تعیین کرده ودر مورد خطالسیر طیارا ت در تمام‌ممالك که طیارات آنها،ازفضای افغانستان عبور میکنند و با طیاره های افغانستان به آنصو ب پر واز می‌نمایند با اوضاع جوی معلوم به‌پیلو تان مخابره میکند ، تا با پلان منظمی پرواز کرده واز هر گونه خطرات فضایی جلو گیر ی کرده بتوانند .

بقول بیاغلی ملیار امور دیزا ین وانجنیری این مرکز تا اخیر سنبله ۱۳۵۳ تکمیل وامور نصب دستگاه هاوساختمان آن درغر ب میدان‌فعلی کابل‌آغاز میگر دد.

صفحه ٦٠

(c) ketabton.com: The Digital Library

بقیه صفحه ۱۵

هنر سرخپوستان

بانظر داشت این نکته که این نقابها در جامعه‌یی کوچك ودر میان دسته‌یی از مردم نسبتا همانند ساخته شده ، گوناگونی‌اشکال این نقابها شگفتی انگیز است .

اسکیمو های الاسکا که سرزمین کوچکی را اشغال کرده اند ، تقریبا به اندازهٔ سراسر افریقا نقابهای گوناگون به وجود آورده‌اند.

درگرانه های شما لشرق ، به خصوص‌در میان گروه های شمالی ، طبیب مسؤول معامله بابیماریها بود . هر طبیب یك‌یادو صورتی داشت‌که به او توانایی درمان‌دردها رامیبخشید یاوی را در پیدا کردن اشیای گمشده کمك میکرد ، یا حتی به او قدرت میداد که‌آینده راپیش گو یی‌کند . این صورتها به او آهنگ لازم را می آموختند و در بارهٔ روسری، عاج جادویی و نقاشی روی کوس به‌وی هدایت میدادند برخی ازین صورتها ونقابهای جادویی در جملهٔ بهترین کار هایی به شمار میرود که درین منطقه به‌وجود آمده است .

در جنوب ، درمیان مردمانی‌که‌به زبان«سالی» سخن میگویند ، اشکال بخصوص چوبهای رقص ، عصاها یا نقابها رایك موجود خیالی به دارنده‌هدایت میداد. درین بخشها،تقریبا هرکس موجود خیالیی‌برای خودش داشت‌که این موجود خیالی مظهر یك مددکار روحی برای او بود .

درسراسر مناطق هموار، طر حهای روی سپرها را تصور های همین موجودات تخیلی تشکیل میداد .

درمیان‌سرخپوستان شمال نیویارك وبخشهایی ازکانادا ، به‌نظر میرسدکه نقابهای چوبی کنده کاری شده از خیلی پیش رواج داشته بوده است . این نقابها در مراسم شفا بخشی به کار میرود و این مراسم از افسانه ها ریشه گرفته است . هر مردی که چنین نقابهایی رابه خواب دیده باشد ، به عضویت گروه طبیبان نقابپوش شامل میتواند شد . همچنان‌کسانیکه عضویت اعضای این گروه درمان شده باشند، به عضویت گروه پذیرفته میشوند . اشکال این نقابها ، در چار چوبی‌که قبلا شناخته‌شده بی نهایت است ، زیرا شکل نقاب با رؤیای افراد پیوند دارد . اعضای این گروه نقاب هایشان را در مراسم سالانه میپوشندتا دهکده را از وجود بیماری و اهریمن پاك سازند . در غیر این مراسم ، برای درمان بیماری های افراد نیز نقاب می بندند .

روزگاری این نقاب هارا برتنهٔ درختان‌تازه کنده کاری میکردند ، ولی در حال حاضر این کار صورت نمیگیرد . بسیاری از اعضای‌قبایل نقابها را برای استفاده در مراسم میسازند .

اما گوه دیگری به کار ساختن نقاب برای دروش سرگرم هستند .

دیگر ونفوذ عناصر غیر سر خپوست دگرگون شد .

یکی از عواملی که انگیزه درهم ریختن فعالیتهای عنعنه‌یی مذهبی و نابود شدن پیشه های بسیاری از قبایل شد ، این بود که پیدایی دگر گونیها ضرورت مفاهیم کهن را از میان بر داشت .

در بخشهای هموار ، هنگامی که مناطق سرخپوستان در دههٔ ۱۸۶۰ تثبیت شد ،نیاز به جنگهای دفاعی و جادو های دفاعی از میان رفت .

جنگ کاملا نابود شد و شکار به پیمانه کوچکی کاهش یافت ، آزمون های بصری ارزش خود شان را از دست داند و سپردیگر به‌درد نمیخورد . گروه های نظامی نیزازمیان رفت، زیرا کار سود مندی از دست شان ساخته نبود .

سرخپوستان از سپید پوستان تکنیکهای نقره‌کاری را آموختند و شروع کردند که‌برای خودشان جواهرات بسازند . ما غالبا ازنقره کاری «عنعنه‌یی» ناواجو سخن میگوییم.حالانکه این‌کار در حدود سال ۱۸۵۳ آغازشد .بااینهمه قبیله ناوجوا تنها به‌حیث قبول کنندگان‌عنعنه دیگران شناخته نمی شوند ، بلکه خودتازه آوربهایی کرده اند .

مفهوم جواهرات نقره یی که قبیله ناواجو از سرخپوستان مناطق هموار واسپا نیائیان آموختند ، به زودی دگرگون شد و شکل بیهمانندی به خود گرفت .

این نکته درباره پیشه های دیگر قبیله ناواجو نیز صدق میکند . این قبیله غالبانظرات دیگران را میگرفتند و سپس این نظرات را چنان دگرگون میساختند که خاص خود شان می شد .

به طور فشرده میتوان گفت که‌سرخپوستان علاقه داشتند هرچیز مورد استفاده را تاآنجا که‌وقت و مواد اجازه میداد ، تزئین کنند. انگیزه های تزئین . در میان سرخپوستان منحصر به سرخپوستان نیست .

نیرو مند ترین و اصیل ترین پدیده های هنری سرخپوستان همان پدیده ها ییست‌که بامذهب پیوند دارد و معمولا از تصورات ریشه گرفته است .

در میان بسیاری از سرخپوستان یك‌عملیه دوامدار و آهسته پذیرش فرهنگ دیگران‌دیده میشود که‌این عملیه سرانجام به حل شدن کامل در فرهنگ دیگران ونابودی اشکال سرخپوستان پایان خواهد یافت .

درحال حاضر ، تمایلی وجود دارد تابا کار برد میراث کهن سرخپوستان اشکال تازه‌هنری به‌میان آید ، ولی این کار بر پایهٔ‌تکنیکها و مواد غیر سرخپوستان صورت خواهد گرفت.

نمایش نامه «ارواح مرده» اثرنمایش نامه‌نویس معروف گوگول .

بقیه صفحه ۲۷

تیاتر هنر مسکو

۳جون ۱۹۱۸ نمایش نامه « دهکـــده‌استپانچیکوف» اثر داستایوسکی .
۵ اکتوبر ۱۹۲۶ ـ نمایش نامه «روزهای‌توربین» و «نسل دوم» .
۸ نوامبر ۱۹۲۷ «محکمه نظامی» اثـــرولود ایوانوف .
۲۱ اپریل ۱۴۳۷ نمایش‌نامه «اناکارنینا»اثرلوتولستوی .
۷ آگست ۱۹۳۷، «دشمنان» اثر چخوف.
۱۲ جنوری ۱۹۴۲ «آهنگ های کرمیلین»اثرنیکولای پوگودین .
۳۰ اکتوبر ۴۹۷۳ نمایش نامه «ومردان‌عاقل نیزخطامی کنند» اثراستراووسکی .

مردی با نقاب بقه

شما شاید به‌آن تو جه نکـــرده باشید.امامن تقریبا گو شهـــای حساسی دارم ومیتوانم گفت کـــه گوینده پیام رادیویی حرف (اس) رابدرستی تلفظ نمیکر د وهر باری حرف(اس) درپیام می آمد، آ نرا جویده‌ادامیکردشما امرو زبه دقت آواز پیام دهنده راشنید ید ؟)

دیك‌گا ردون باتمام حوا س خود مثل الك به‌آواز گوینده پیام گوش داده‌بود و خمو شا نه این موضوع این‌راتصدیق کرد.

الك به‌حر فش ادا مه داد:(د ر بعضی موارد من چطور بگو یم بـــا اشتباه نمی کنم.

شاید نتوانم ارقام واعداد ر ا ـ درست به‌حافظه بسپر م و مثـــلا به‌صورت دقیق نتوانم گفت کـــه ویلهیم فاتح درچه تار یخی بد نیـا آمد.گذشته ازین به تار یخ‌تو لدی ارزشی قایل نیستم : اماصدا ها و بوی ها رابه دقت تمام به‌خا طر می سپرم!)

آنها در زهرو تار یك د فتـر سکاتلند یاردقدم گذ اشتند. د یك بالحن متر ددانه اظهار کرد:(طبعاً صدای خودش بو د! اما من هر گز

بقیه در صفحه۶۲

نفوذ نوین فرهنگی

فراورده های هنری تا زمانی که در خدمت جامعه میتوانست بود، ادامه یافت ، سرازیر شدن اروپا ییان به امریکای شمالی، بر فرهنگهای محلی تاثیر بزرگی داشت . این مهاجرت‌اروپاییان‌انگیزهٔ آن‌شدتاسرخپوستان ازسر زمینهای پدری شان به محیطهای تازه‌یی بکوچند. برخی از قبایل، چون قبیله«کی‌کاپو» به‌سختی پراگنده شدند ، دسته هایی ازین قبیله ،که اصلا در «ویس‌کونسین» زندگی میکردند ، به میسوری و تکساس رفتندواکنون در مشیگان ، کنساس ، اوکو هاما و مکسیکو بودو باش دارند .

فرهنگ این قبیله ها در محیطهای تازه،به نسبت مواد تازه‌مبادلات فرهنگی باسرخپوستان شمارهٔ ۴۳

(c) ketabton.com: The Digital Library

بقیه صفحه ۳۳

برف در توفان

طوریکه استخوان شانرا بلرزه درآورده بود. آنها دونفر را دیدند که چون آدم های برفی به نظر می رسیدند:
ولی ازین دونفر هیچکدام برادر آنها نبود. دخترك از آنها پرسید :
ـ کس دیگری هم می آید کاکاجان ...
یکی ازآن دومرد گفت :
ـ نمیدانم دخترجان ... شمامنتظر کی هستید ...؟
پسرك گفت :
ـ منتظر لالای خود هستیم ...
دوعسکر خسته وسردی چشیده تا چمله پسرك تمام شد ازپیشروی آنها گذشته بودند .
کیتابازهم میدید، اوبشدت میلرزید ... پسرك درحالیکه ازسردی دندانهایش بهم میخورد بریده بریده گفت :
ـ اگر برادر خودرا باخود بخانه نبریم مادرم خفه میشود، شاید گریه کند، باید منتظر باشیم .
کالسکه ای ازدور هویداشد ... دخترك میان سرك دویده جلوکالسکه ایستاده شد، کالسکه چی جلواسپ هاراکشید وکالسکه‌را متوقف ساخت ، دخترك پرسید :
ـ آقا... ازآنطرف دیگران هم‌می‌آیند... هنوزهم کسی می آید ...؟
مردی که پوستین بتن داشت از کلکین کالسکه سربدر کرده باتعجب پرسید :
ـ چه میخواهی کبوترك ... نمیدانم که دیگرکسی می آید یانه .
اوبدقت اطفال رادید ، قیافه های بهت زده وپریشان آنها راکه ازخنك کبود شده بود وراندازگرد، دخترك وپسرك مثل اینکه روی سرك میخ شده باشند ایستاده بودند. کالسکه بحرکت درآمد وگذشت ، سردی هوا گزنده ترشده بود، ولی آن دو طفل هنوزهم منتظر بودند . دفعتا قلب دخترك لرزید، برق خوشی درچشمان گردومنتظرش درخشید ازدور چند نفر دیگر رادید ... «اوه ... حتما برادرم درمیان سوارانی که می آیند خواهد بود .»
سواران نزدیك شدند ... چند نفرشان گذشت ، دخترك که ازخنك وغم اشك میریخت از دونفر آخر پرسید :
ـ آقای کپتان ... لالایم می آید ...؟
هردو صاحب منصب باتعجب‌به‌او نگریستند. یکی ازآنها پرسید :
ـ لالایت کیست دخترجان ...؟
پسرك تعجب کرده بودکه چرا کپتان نمیداند که لالای آنها استویان است ، لذا گفت :
ـ لالای ما...؟ لالای مـا لالااستویان است ... استویان ما ...؟
صاحب منصب دومی گفت :
ـ کدام استویان ...؟
دخترك گفت :
ـ استویان ازوترن ...
هردو صاحب منصب باتعجب بطرف همدیگر نگاه کردند ، یکی شان گفت :
ـ لالااستویان شما از جمله عساکر سواره است ...؟
دخترك مطلب اورا نفهمید ، ولی صدا کرد :
ـ بلی خودش است ...
صاحب منصب گفت :
ـ همراه مانبود ... شمابه ده تان بروید ... درینجا شمارا خنك خشك خواهد کرد .
هردو براه افتادند ودخترك وپسرك را تنها گذاشتند .

دخترك خاموشانه اشك میریخت ولی برادرش که کوچکتر ازاوبود بصدای بلند گریه میکرد، دست هاوپاهای شان که از خنك کرخت شده بودبطورعجیبی دردمیکرد. ازبلندی سرازیرشدند وبطرف قریه براه افتادند ... ولی طوری راه میرفتند که گوئی یادآنهارا بحرکت در آورده است هواروبه تاریکی نهاده بود. دوطفل منتظر غمناك واندوهگین بطرف خانه خود روان بودند . ازدور ترانه های جنگجویان سوار براسپ بگوش شان میرسید .

آنها بقریه رسیدند ... هوا تاریك شده بود دست های سرد خودرا زیر بغل گرفته بودند، نمیدانستند جواب مادر منتظر خودرا چگونه بدهند، ازینکه «دست خالی» برگشته بودند غم بزرگی دردل خوداحساس میکردند .
درینوقت یك کالسکه عسکری بسرعت میخواست ازکنار شان بگذرد، آنها بصورت غیرارادی بیك آواز جیغ زدند :
ـ آقایان ... بازهم عسکر هامی‌آیند...؟
کالسکه بشدت گذشت ... نه کسی آنها رادید ونه صدای آنهارا شنید ... در عوض بادتندی که برف راهرطرف میپاشید صدایی تولید کرد، مثل اینکه میخواست بگوید ....
این باد ازطرف غرب میوزید ، از میدان جنگ ازجائیکه تاکستان هاست ... از نزدیك پیروت ازجائیکه بالای گور ستویان خروار های خاك وبرف انباشته شده بود.

(پایان)

مردی بانقاب بقه

نمی توانستم حدس زد که او هم درین بازی نقشی دارد شاید پدرش هم‌یك مهره این‌بازی باشد (الك باتردد جواب داد:
ـ(تاجاییکه بمن معلو م شده، اوپدر ندارد.)
کاردون از حر کت باز ایستا ده پرسید:
ـ(مگر شما دیوانه شده اید؟ ایلابنت پدر ندارد).
الك جواب داد: (من‌از ایلا بنت حرف نمیزنم ، بلکه منظور من‌لولا بسانو است.)
دیك در حا لیکه نفس در سینه اش‌قید شده بود پرسید : (شما به‌راستی فکر میکنید که صدا از ـ لولا بسانوبوده است ؟)
ـ(طبعا آواز لولا بسا نو بو د. شاید با مهارت فوق العاده لحن صدای مادموازل ایلا بنت را تقلید کرده بود، اما ازهر مقلدی که بپرسید به شما خواهد گفت که میتواند چنین آواز های ملایم را به سادگی تقلید کند.

دیك کاردون اظهار داشت :(این زن مکار به‌راستی در کاپی کر دن صدای مادموازل بنت توفان کر ده است .) پس‌از گفتن این‌جمله‌وزن سنگینی ازروی سینه اش برداشته شد.

واز الك پرسید ؟(شمامی دانستید که ایلا بنت مد نظر م بودوشمااینطور مراشکنجه دادید؟)
الك به سردی در جواب گفت :ـ (ساعت چند است ؟) هنوز سا عت سه‌ونیم بود. الك ماموران ریزر ف رابا خود برداشته ،۱۰ دقیقه بعد به مقابل دروازه‌بسته عمارت‌کاورلی ازمو تر بیاده شد سایر پو لیس هاهم‌فرود آمدند. زنگ د روازه را بصدا آوردومحا فظ شب دروا زه را بازکرد الك فورا او راشنا خت .
دربان پرسید:(باز هم درعمارت زهر پاشیده اند که زنگ را بصدا درآوردید ؟)

ناتمام

بقیه صفحه ۱۳

شعر لطیف ترین

ازسکس ،ازخوا هشات تنی‌وخواسته های جسمی ودر عین حال دور ازخود خواهی‌های فردی .
من‌هیچ وقت عشق رادر خواست وهوس دوتن نسبت بهم خلا صه نمیسازم کو تاه بگویم معتقدم که عشق نخست شنا ختی است از وجودخودم ،بعد از وجود دیگری و یافتن توا فقی عمیق میان این دو شناخت .
*عشق رابه تعبیر عام آن و خارج از وجود چطور می شناسید ؟
ـغالبا هوس های لجام گسیخته وبی بندو بار که هرروز تجدید میگردد ودر پای دیگری می‌ریزدولی عشق های واقعی هم کم نیست.
*می خوا هید باعشق از دواج نمائید .
ـاگر بتوانم‌خودم را ازاحساسات افراطی که مانع شنا ختم از و جود طرف گردد دور نگهدارم به عشق قبل از ازدواج‌نظر بدی ندارم‌وگرنه درك کامل وشنا خت کامل‌رابیشتر لازمه یك ازدواج مسعود میدانم.

انیسه لطیف میگوید تاج الماس‌شعری است عمیق وبا احساس که درآن تمام تاثر انسان‌معاصر شاعردرآن‌هنرمند انه بنما یش‌گذاشت‌شده است .

از محمود فا را نی

تاج الماس

آسما ن تیر ه از ابر سیاه
نی‌بود مهتاب ونی لبخند ا و
دانه‌های برف‌ازاعماق چر خ
در فضای تیره و آرام شب
باز بگرفته شگوفه شاخه ها
ازهوا ما نند شبهـا ی بـهار
بر جبا ی‌قلعه ها سیمین شده
کوره راهای شبانی گشته‌است
بر گشوده بر فراز ده سکوت
ازمیان ابر های دور دست
اندرین تا ریکی سرما و برف
پای دیواری زنی افتاده است
پیکر لختش شده‌سردو کرخت
دیده بینور او واما نده است
واپسین دمهای‌سو زانش دوید
بعد از آن آرام آمد روی هم
آسمان بادست نا پیدای‌خویش
وانگهی بگذاشت از بر ف‌سپید
می‌خوا هم سوال دیگری طرح‌نمایم که تیلفون روی میزش بصدا درمیاید واورا باستودیو دعو ت‌میکنند ، از او بخاطر گفته‌ها یش تشکر میکنم وخدا حافظ میگویم.

پرده ای‌برروی خودافگنده‌است
نی‌خبر از اختر ر خشنده‌ست
رقص رقصان میرسد سوی ز مین
ناله های باد اندا زد طنین
بازمی ریزدبه آغو ش چمن
بر گها ی نقر ه فا م نستر ن
بام های کلبه ها گشته سپید
زیر برف سردو سنگین‌ناپدید
مردمان در خانه‌ها خفته‌خموش
میرسد آ واز لک‌لک‌هابگوش
درخم‌یك کوچه‌نمناك و تـا ر
درکنارش خفته‌طفلی شیرخوار
میتپد آهسته دل اندر بر ش
سایه مرگ ایستاده بر سرش
برجبین کودك خوابیده اش
دولب افسرده و خشکیده ا ش
از کفن پیچیـد نعش لا غری
تاج الما سی بگیسو ی تر ش

ژوندون

(c) ketabton.com: The Digital Library

بقیه صفحه ٤٧

مزاحمت

نامه را طور سند نزد خویش نگهداشتند تا روزی بدرد شان بخورد همانطور هم شد.

خوب نگفتم بعضی این نامه را کی نوشته کرده است . برایم گفت که حالم برادرم‌چون خودش بیسواد بود از تمام کدارشات فامیلی ما اصرع داشت او گفته و فامیل‌ماهایم نوشته است بحال نمیدانم این نوشته ،ز کدام‌عضو فامیل ماهایم میباشد .

– خوب بعد ازان چه‌شد . کدام شان خواستگاری کردند وبه‌چه نتیجه رسیدند ؟

– برادرم وقتی مرامریض ودر بین فامیل بی رحمی‌دید مرا باخود بمسافرت برد وبه تنهایی ازمن پرستاری میکرد . من روز را به هو حوری و تفرجگاه ، بابرادرم میپرداختم شب در وشه تنهایی بخویش فرو میرفتم وبه ایده دریت خویش می اندیشیدم .

میشنیدم که همیشه پسر بزرگ عمه ام راه خانه مارا درپیش دارد وبرای مادرم حرف عایی میزند واورا وادار میساد تامن بامحمود ردواج نم میخوید ،این حرفهاییکه برای‌فرزانه رده اند و برایس گفته اند که‌یاندختر بدبوس وفرزه است اصلا بگوش ما نمیخورد برای‌ما فرزانه معلوم است که بی‌گناه است اگرسرم هم برود من‌فرزانه رانوك نخواهم کرد اگر همه دارایی ام را از دست بدهم فرزانه را برای برادرم خواهم گرفت . مادرم کم‌کم‌بگفته های‌وی اعتماد میکرد و اورا رهنمایی میکرد.

نامه مادرم متواتر برایم میرسید من مادرم‌را خیلی دوست داشتم دوری ازمادر وپدر برای من خیلی سخت میگذشت اما از خاطر برادرم حرفی نمی‌زدم وقتی گلویم عقده میکرد به تنهایی اشك میریختم .

خانم برادرم هیچ‌گاه راضی نبودکه برادرم اینقدر بامن رابطه خوب داشته باشد هروقت برادرم مرا نوازش میکرد او خیلی رنج میبرد واز دستش هرکاری ساخته میشد دریغ نمی‌کرد .

داکتر هم خواستگاری خودرا ادامه میداد راستی او اگر ازحق نگذریم یك انسان خیلی شریف و خوب بود همه وقت دوستی اش با برادرم بی آلایش و پاك بوده است بامن‌هیچ گاه از روی ریا حرفی نمی زد تنها ازکرکترم خوشش آمده بود میخواست بامن ازدواج‌کند وقتی خانه برادرم می‌آمد او خیلی ازش خوش میشد واورا درکار ها یاری‌میکرد .

اما وقتی از زبان خانواده عمه‌ام برای‌برادرم گفتندکه بداکتر راضی است تا خواهرش را بدهد زیرا او برادر خوانده ویکی از دوستان صمیمی اش است اینجا بود که آتش‌خشم برادرم رانسبت به احمد افروختند باوی نیز سر مخالفت را گذشت هر وقتی که می‌آمد تنها بروی دوستی بااو نگاه میکرد وقتی از خواستگاری حرفی بمیان می‌آورد مثل ببر خشمگین رویش میپرید واورا تهدید بمرگ میکرد .

اونیز بر افروخته میشد اینجا بود که‌من بخویش مثل مار گزیده می پیچیدم ودست بدامان این وآن میشدم راه چاره را برویم مسدود می دیدم خیلی حواسم پریشان‌بود.

هرگاه برادرم نزدم می‌آمد ومرا میگفت بگو اگر بااحمد راضی هستی تراشوهر میدهم این عمه حرفهاییکه سرت‌میزنند راحت‌میشوی میدانستم که‌روی خشم این حرفهارا میزنند انکار میکردم و میگفتم من بجز حرفی تو دیگر دیگر هیچ حرفی را قبول نخواهم کرد .

برادرم خوش میشد وراه خویش راپیش می گرفت .

خوب زندگی ام مد تی‌بدینمنوال گذشت روزی حبرسیم پدرم هم دران‌سهریه‌پسر عمه‌ام وعیمه دارد وربه‌ی میشد مقرر شده و مرا بسوء یجا به‌انجا برد .

در اینجم زندگی ،م بدینمنوال میگذشت شب وروزم اه واشك بود عروقت خواستگاری ازمن میشدند میدرید قصیه را با برادرم درمیان میداشتم اروی یدی میچسبم برادرم راضی نبود اینرا نرد بکویم .

حرفهاییکه درین مدت برایم زده بودندهمه ر پسر عمه نادیده گرفته بارهم دوباره ازمن خواستگاری بعمل اوردند ومرا وادار ساختند بابرادرش یعنی محمود را بسو هری قبول کنم .

وقتی بابرادر بزرگش تماس گرفتم‌وبرایش گفتم که عرض من حرف عمه را نادیده گرفته محمود را بشوهری قبول کنم این‌حرفها چه میشوند واین نامه‌که ازمن بدست داری قدر میکسی مرا بچه سر نوشتی دوچار خواهد ساخت برادر محمود آهی کشیده میگفت همه را نادیده میگیریم زیرا نزدمن تو پاکترین دختری هستی‌که من برای برادرم قبول میکنم. از صرف این نامه هم پریشان نباش زیرا به خواستن این نامه من میخواهم مقصر اصلی راپیدا کنم واورا بجزای اعمالش برسانم .

روزی در خانه تنها نشسته بودم که برادر محمود باز عصائی زیر بغل وارد خانه شدواز درد خانمانسوزیکه همیشه دامنگیرش بود رنج میبرد نزدیکم نشسته گفت میخواهم نامهٔ برای یکی از دوستانم کابل بفرستم خودم‌قدرت نوشتن را ندارم خواهش میکنم این زحمت را قبول کنی چند سطری برای من بنویسی من هم‌خیلی ازین پیش آمدش خوش شدم غافل ازینکه میخواهد خط مرا باخط که در نزدش است مقایسه میکند قلم وکاغذ راگرفته هرچه گفت نوشتم وقتی نامه را پایان دادم نامه‌اولی را از جیبش کشیده باخطی که نوشته بودم مقایسه کرد وگفت دخترم این‌نامه‌که ازطرف تو ساخته بودند دیدی بااین خط هیچ مقایسه نمیشود حالا میدانم‌که این نامه ازتو نیست.

خوب بااین کارش کمی مرا تسلی داد وپی کارش‌رفت روزدیگر چون‌مریضی‌اش خیلی‌زیاد شد ودر خانه مامیتوا نست پرستاری خوبی شود در خانه ما بستری شد چند روز مادرم ازو پرستاری خوبی کرد حالش بدتر شده میرفت ودر فشار دردش یکباربفکر من‌ومحمود بود میگفت آنوقت‌دیگر ارمان ندارم‌تاعروسی تومحمود را بنگرم . من ازین حرفهایش نسبت خشم برادرم کنار میرفتم .

محمود نیز مرا در دفتریکه وظیفه داشتم آرام نمی گذاشت همه وقت بدیدنم می‌آمدو ازمن خواستگاری میکرد .

من نسبت برادرم به اوهم جواب ردمیدادم وخودش نیز بابرادرم جنگی بود درین مدت در غیابش خواستگاری میکرد هیچ‌گاه حاضر نمیشد مقابل برادرم شود تایکروز ....، بلی ناانروزیکه برادرش از شدت درد نمیتوانست ازبستر بر خیزد و اورا ببیند وخودش نیز لباسهای برادر را گرفته دهن دروازه‌خانه‌ما آمدتا از برادرش دیدن‌کند مادرم هرطوریکه بود برادرم را راضی ساخت تارفته اوراباخود درون‌خانه بیاورد ناگفته نباید گذاشت که‌درین وقت نسبت مایوسی ودوری از مادر غیاب برادرش در یکی از شهر هاییکه زندگی میکردند نامزد شده بود و کابل هم‌بدیدن برادر امده بود وبرای خرید لباس‌عروسی.

وقتی‌با بابرادرم اشتی کرد آنوقت نامزد شده‌بود ومیخواست بعد از صحت یابی برادرش عروسی کندبرادرش اوراپذیرفت‌وبا همه اعضای فامیل ما اشتی کردهمه اورابنظر قدر دیدند . وقتی باز چشم برادرش بچشم محمود افتاد دوباره بفکر خواستگاری ازمن‌شد خوب اینبار چه میتوانستم بکنم بجزاینکه‌بگویم حالا نامزد شده است .

برایم گفتنداگر توحاضر شوی اورابشوهری قبول‌کنی باورکن فورا بساط نامزدی اورا با نامزدش برهم میزنیم .

ازچار طرف برادرم رااحاطه کردندوحرفهای گفتند دران وقت من پدرم را از دست داده بودم برادرم برای اینکه مرا اضافه تر متاثر ساخته باشد اختیار بمن داد .

وگفت‌نه اختیار بخود فرزانه هرکسی را بشوهری قبوم میکند ، اینجا بودکه من‌متلفت میشدم‌نه بسر نوشت دوانسان بازی میکنم اگر احمد یعنی داکتری که بخاطر من ازتمام خوشی های دنیا دست گرفت انتخاب کنم بحیثیت خانواده گی‌ام لطمه زده‌ام زیرا حرف هاییکه برایم ساخته بودند همه‌را تائید کرده مرا و مادرم را یکعمر به آتش کینه‌وعداوت میسوزاندند . اگر محمود را قبول کنم چطور میتوانم محمود را بگیرم برای اینکه پسرعمه ام میباشد وبحیثیت من‌بازی کردند .

خوب مساله را بامادرم درمیان گذاشتم‌او نیز حرفهای مرا تائید کرده گفت بهتر است محمود را بگیری تابتوانیم ازین‌راه دشمنان خودرا خاموش ساخته وباگردن افراشته‌زندگی اترا باپسر عمه ات که جزوی از فامیل ما میباشد بسر ببری . من بگفته مادرم محمودرا بخواستگاری قبول کردم اونیز نظربه علاقه‌که بامن داشت نامزدی اش را با دختریکه گرفته بود برهم‌زد در ظرف پانزده روز تمام وسایل نامزدی و عروسی همه سر براه شد دوستان از هرطرف گردهم جمع شده بساط شادمانی وعروسی رابراه انداختندو من‌که‌یکعمر جزآه واشکی نداشته ام وبجز رنج شادی‌را ندیده‌ام ویك عمررا مایوس بودم بحجله پسر عمه ام رفتم وحالاکه مرا می بینی دارای چار فرزند میباشم وبرادر شوهرم نیز بهمان مرض خانمانسوزیکه سالها اورا مثل موریانه بلعیده بود فوت‌کردخانم وسه دخترخویش‌راهم‌برای مابه یاد گار گذاشت .

خوب خواهر عزیزم این‌بود سر گذشت من ومساله ازدواجم باپسر عمه‌ام .

یك چیز دیگررا نباید ناگفته بگذارم‌اینکه خودت یك دخترخوب وبادرك هستی مساله‌این نامه‌که مدتی بسر نوشتم بازی‌کردوحالاهم‌اورا درچاك گریبان دارم برایت بگویم و توقضاوت کن‌که انسان وقتی بخواهد برای پسر مورد نظرش نامه بفرستد اورا در پسته فورابسوی مقصد میفرستد نه اینکه اورا در لای بخشش بگذارد من نیز به حر فش خندیدم گفتم برای کسیکه این مساله را برایت ساخته‌کار جاهلانه واحمقانه ای کرده است این رفتار شان هم سبب‌شده است‌که‌برادر محمودراینطور ازتو جدی خواستگاری کند وبه حرف مدعی و نامه ساخته وقعی نگذارد .

خوب فرزانه جان حالا چطورشد که‌این‌نامه بدست تو رسید وتو چرا حاضر نیستی‌آنرا بسوزانی دراى یخنت جا داده نی منظورت ازین‌کار چیست ؟ بازهم خنده تلخی‌کردوگفت این هم بذات خویش افسانه‌دارد یعنی‌وقتی این نامه بدست حسن برادر شوهرم افتاداو برای اینکه ازکسیکه این نامه‌را ساخته است انتقام بگیرد متاسفانه از بخت بدم عمرش کوتاهی کرد ومرد روحش شاد باد .

نامه را در الماری خویش بجاگذاشته بود من بفکر اینکه اورااز بین برده است چندروز قبل محمود خواست نسبت‌کاری که داشت الماری حسن‌را جستجوکند وقتی محتویات‌نامه هارا می بیند متوجه میشوند که نامهٔ من‌نیز به اسم احمد است اورا درلای یخن خویش جا میدهد و قتی شب همه می شوند مثل یك باز پرس ازمن سوال میکند وقتی بی‌گناهی من‌برایش ثابت میشود اونیز حاضر نیست این‌نامه‌لعنتی راکه‌یك عمری بسرنوشتم بازی کرده است تابه‌بینم بازچه بازی ها خواهد کرد ازبین‌ببرد اونیز میگوید که میکوشد تاعامل اصلی این نامه راپیدا کرده بجزای اعمالش برساند.

وقتی میگویم خوب محمود حالاکه من‌تویك عمری باهم زندگی کرده ودارای چار فرزند میباشیم همدیگر را دیوانه وار دوست داریم دیگرچه ضرور است پی‌این حرفهای ناقص بگردیم بحرفم وقعی نمی‌گذارد و میگویدنباید اینطور باسرنوشت توبازی میکردند . خوب به‌بینم چه میشود .

وقتی ازو پرسیدم حالا همرای شوهرت چه زندگی‌داری‌باز هم‌کدام خالیگاه‌باقی‌است ویا خوشبخت استی میگو ید خیلی خوشم اگر دشمنانم سبب نشوندکه زندگی‌ام رابرهم زنندمحمود را دیوانه وار دوست دارم .این بود سرگذشت فرزانه که‌یك عمررا به‌آه‌واشك ومایوسی سپری کرده بود مرا نیز متاثر ساخت .

انیس

ژوندون

مسؤول مدیر :

نجیب‌الله رحیق

معاون روستا باختری

ددفتر تیلفون : ٢٦٨٤٩

دکور تیلفون ٣٢٧٩٨

مهتمم علی‌محمد عثمان زاده

پته: انصاری واټ

داشتراك بیه

په‌باندنیو هیوادو کښی ٢٤دالر

دیوی ګنی بیه ١٢ افغانی

په کابل کښی ٤٥٠ افغانی

دولتی مطبعه

(c) kayhan.com: The Digital Library

مودوفیشن

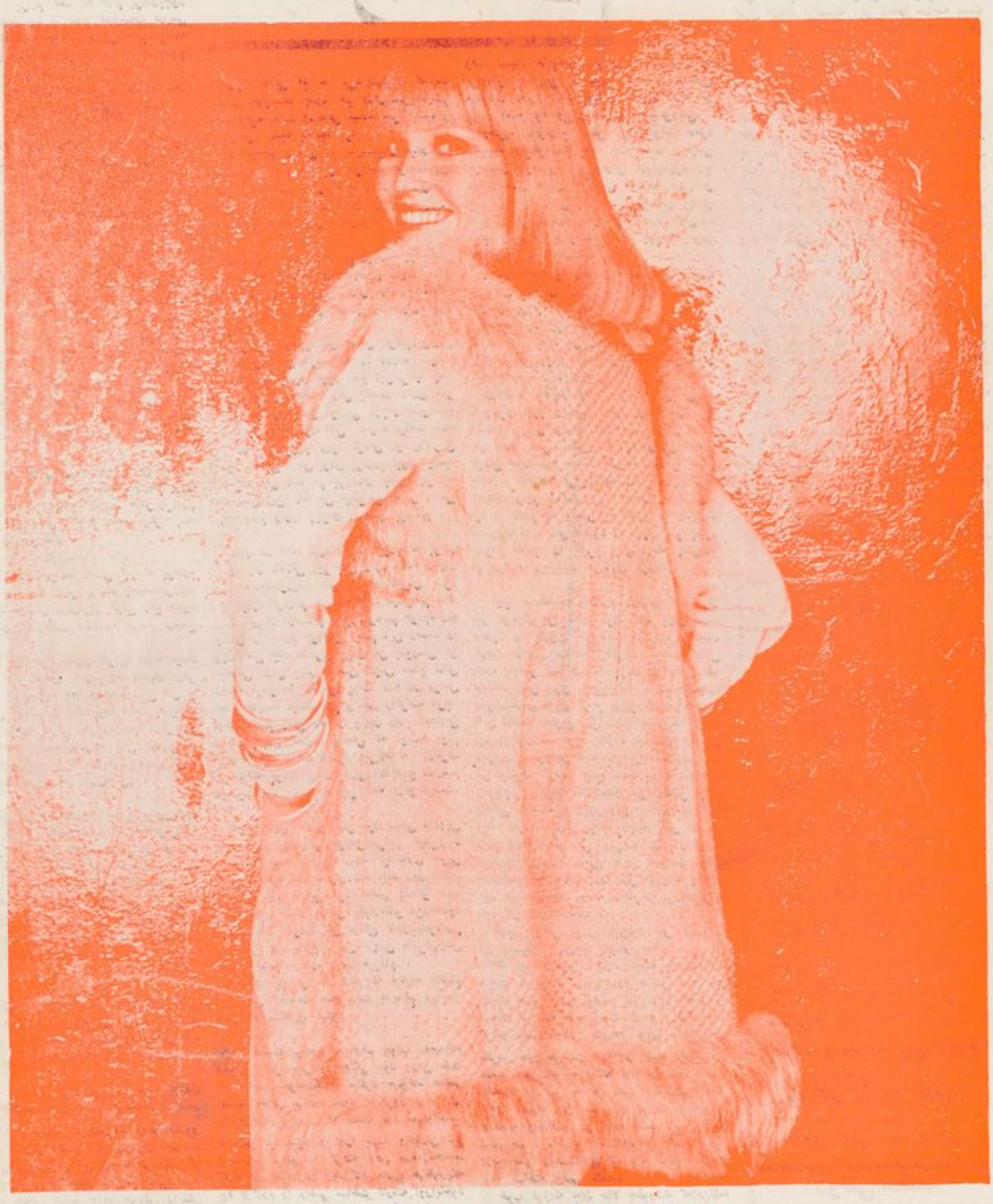

یك نمونه پوستین ازجدید ترین مود های زمستانی

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library